

نشانی برای دریافت و انتشار
ایمیل های شما
Info_sabz1388@yahoo.de
تیراژ این شماره: ۴۲۵۰۰۰



۸ کارگردان جشنواره تئاتر فجر را
تحریم کردند
صفحه: ۵

نان و داروی مردم قربانی رابطه با آمریکا

تسلیم به آمریکا، بسود روسیه

گروبی:
فعالان
جنبش سبز
به دنبال
اصلاحات
هستند،
نه براندازی



خاتمی و شایگان
برنده جایزه
گفت و گوی
جهانی

۶	تحلیل هفته سردبیر
۸	جمشید اسدی
۹	حمید رضا خادم
۱۲	حمید شیرازی
۱۰	رامین کامران
۷	مسعود نقره کار
۱۵	محمد رضا نیکفر



جایزه لاله حقوق بشر برای
شادی صدر

صفحه: ۴

دیدار اعضای کانون صنفی معلمان با منتظری و صانعی

تاجزاده: نوبت ما هم می رسد

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:
شهلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه
هزار و سیصد و هشتاد و هشت

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز

درست کردن موشک سبز
دوستی

کارت پستال های سبز برای
دبیر کل سازمان ملل

صفحات: ۳-۴

هنر سبز

رویا ابراهیمی، زینب
امیرخانی، پگاه احمدی، محمد
علی بهمنی، بهرام پرتوی،
آزاده طاهایی، فرشته پناهی،
علی میرکازهی،
حسین منزوی، رسول یونان

صفحات: ۲۳-۲۴

راههای سبز

وبلاگ برای آزادی کیوان صمیمی
مصباح: آزادی القای شیطان است

صفحات: ۲-۵



کانون مدافعان حقوق بشر یک سازمان مدنی است که در سال 2002 (1381) به پیشنهاد و با حمایت شیرین عبادی، حقوقدان ایرانی و برنده جایزه صلح نوبل سال 2003 تشکیل یافت و هدف خود را دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی و اظهار نظر در زمینه های مربوط به حقوق بشر در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی اعلام داشته است.

شورای ملی صلح نیز در سال 2007 (1386) به پیشنهاد شیرین عبادی و در واکنش به افزایش احتمال حمله نظامی به ایران به دلیل برنامه های هسته ای این کشور و به منظور تلاش برای جلوگیری از حمله نظامی و تحریم بین المللی علیه مردم ایران ایجاد شد.

دیدار اعضای کانون صنفی معلمان بامنتظری و صناعی



دوری از خشونت در مسیر اصلاح

اعضای کانون صنفی معلمان ایران به نمایندگی از طرفت شکل های معلمان سراسر کشور با آیات عظام منتظری و صناعی از روحانیون بلند پایه در قم دیدار و در مورد اتفاقات و وقایع اخیر گفت و گو کردند.

اعضای کانون در اولین دیدار خود به ملاقات آیت الله منتظری رفتند. در ابتدای این دیدار گزارشی شامل موارد زیر به ایشان داده شد:

وضعیت کلی کشور خصوصاً وضعیت آموزش و پرورش و وضعیت معلمان زندانی، فشار های فراوان بر فعالین صنفی و مدنی علی الخصوص اعضای کانون و تهدیدات مداوم آنها و خانواده هایشان، بازداشت گسترده معلمان در سراسر کشور و محکوم نمودن آنها به اتهامات واهی و صدور احکام انفصال از خدمت برای تعداد کثیری از معلمان در دولت نهم، مجبور کردن فعالین فرهنگی به بازنشستگی پیش از موعد آن هم با کسر گروه و کسر حقوق، صدور احکام تبعید برای حدود 30 نفر از معلمان و باز خرید کردن اجباری تعداد ی دیگر از آنها.

بعد از ارائه گزارش از طرف آقای باغانی، آیت الله منتظری ضمن خیر مقدم و خوش آمدگویی، از وقایع پیش آمده در کشور خصوصاً اتفاقات بعد از انتخابات به شدت ابراز نگرانی کرد و از جمله گفت: "تنها راه برون رفت از وضعیت فعلی تسلیم در برابر خواست عموم و اکثریت مردم می باشد و تا زمانی که حاکمیت آزادی ابراز وجود به افکار و عقاید گوناگون را ندهد و خود را ملزم به اجرای قانون اساسی ننماید، کشور نمی تواند از بحران خارج شود. این چگونه آزادی است که مردم را در خیابان و صرفاً به علت سؤال در مورد رأی خود می کشند و حاکمیت نمی تواند کمترین انتقادات را تحمل نماید. بعد از سخنان آیت الله منتظری اعضای کانون از فشار گسترده بر اعضای کانون برای استعفا و گرفتن استعفا اجباری از آنها در زمان بازداشت و در زندان از ایشان استفتاء کردند، که آیا این استعفا درست است یا خیر؟

ایشان جواب دادند: "مجبور کردن افراد به استعفا از شغلی یا وظیفه ای در زیر فشار و بدون ارئه دلایل حقوقی و عقلی از لحاظ شرعی به هیچ عنوان قابل قبول نمی باشد"

دیدار با آیت اله صناعی

بعد از دیدار با آیت الله منتظری اعضای کانون معلمان ایران به دیدار آیت الله یوسف صناعی رفتند که با خوش آمدگویی بسیار گرم ایشان روبرو شدند.

در ابتدای این دیدار علی اصغر ذاتی و نورالله اکبری در مورد وضعیت کلی حاکم بر کشور گزارشی دادند که می توان آن را در رنوس زیر خلاصه کرد:

فضای امنیتی و پلیسی حاکم بر آموزش و پرورش، زندانی کردن جمع کثیری از معلمان، تبعید تعدادی دیگر و انفصال از خدمت بسیاری از آنها، بازنشسته کردن اجباری و یا باز خرید اجباری تعدادی از آنها و ضعف عقاید دینی و اخلاقی دانش آموزان در مقایسه با زمان قبل از انقلاب و دوره محمد رضاشاه پهلوی، توهین های مکرر به عقاید دینی مردم از آن جمله توهین به پیامبر بزرگوار اسلام در مسابقات ضمن خدمت فرهنگیان سراسر کشور در سال 1385.

آیت الله صناعی بعد از استماع گزارش و سوالات معلمان، گفت:

خداوند در قرآن می فرماید: "انما الیسری عسری" یعنی بعد از هر سختی و تاریکی سعادت و روشنائی در راه است. در زمان شاه هر آخوندی که سرش در لاک خودش بود و از سلطنت انتقاد نمی کرد آخوند خوبی بود و هر آخوندی که از حکومت محمدرضا شاه انتقاد می کرد آخوند بدی به حساب می آمد. در دوران حاضر نیز روال مثل زمان شاه شده است و هر آخوندی که از قدرت و حاکمیت انتقاد نکند و چشمش را بر حقایق و ظلم به ملت بیند و فقط ثنا گوی دولت و قدرت باشد آخوند خوبی به حساب می آید. ما می بینیم که فضای جامعه پر شده است از دروغ، تزویر و وریا و روحانیونی که از دولت و قدرت انتقاد می کنند به شدت زیر فشار هستند. در زمان شاه ما در مسجد خان در تهران از محل جمع آوری وجوهات شرعی که مردم خدمت امام خمینی می فرستادند به طلاب و افراد بی بضاعت کمک می کردیم و ساواک هم با آنکه از این اقدام ما کاملاً، آگاهی داشت و می دانست افرادی که به آنها کمک مالی می شود از مخالفان شاه و حاکمیت وی هستند ممانعتی به عمل نمی آورد. اما متأسفانه در این دوره و به اسم اسلام اجازه نمی دهند که مردم به آسانی با آسیب دیده گان حوادث اخیر و خانواده های آنان ارتباط داشته باشند. بر برخوردهای نسنجیده، غیر منطقی، ناشرعی و ظالمانه حاکمان قدرت با مردم نه نشان از استحکام آنهاست بلکه این خود دلیلی روشن بر ناتوانی و عجز آنها در برابر مردم و خواسته های آنهاست. یقین بدانید که سرکوب قشر زحمتکش معلم نشان از ضعف قدرت و رو به زوال

نان و داروی مردم قربانی رابطه با آمریکا

مجلس لایحه دولت برای " هدفمند کردن رایانه ها " را بر سرعت به تصویب رساند. بر اساس این قانون که در عمل به خواست بانک جهانی پاسخ مثبت می دهد، رایانه-سویسید- کالاهای اساسی از جمله نان، شیر، شکر و دارو قطع می شود.

اهمیت این قانون تا آنجاست که به اعتراف نمایندگان مجلس آوار گرائی را سنگین تر از گذشته

بزودی بر سر مردم فرود می آورد.

نمایندگان مجلس اولین نتایج این قانون را چنین ذکر کرده اند:

" - 5 برابر شدن قیمت برق شدیداً قیمت تولیدات کارخانجات را افزایش می دهد. " هادی قوامی عضو هیئت رئیسه کمیسیون برنامه و بودجه مجلس و نماینده اسفراین، روزنامه کار و کارگر 19 مرداد 87 صفحه 4.

" - حذف یارانه ها (با هدف فمند کردن یارانه ها) و قطع گاز و برق باعث تعطیل شدن کارخانه های نساجی خواهد شد. " جمشید بصیری تهرانی دبیر انجمن تولید کنندگان نساجی، روزنامه کارگران، 31 مرداد 87 صفحه 6.

در ضمن قوامی معتقد است " هدفمند کردن یارانه ها " باعث تورم و گرانی و افزایش فاصله طبقاتی- فقیر تر شدن طبقات پایین و ثروتمند تر شدن ثروتمندان- خواهد شد. با اینهمه لایحه دولت بسر عت به تصویب رسید تا راه رابطه با آمریکا هموارتر شود

(تحلیل هفته سردبیر را برای اطلاع بیشتر بخوانید)

فعلان جنبش سبز به دنبال اصلاحات هستند، نه براندازی

کروبی: باید خود را برای همه چیز آماده کنیم

مهدی کروبی، دبیرکل حزب اعتماد ملی، با تشریح حرکت اعتراضی مردم هدف از این حرکت را اصلاح و نه براندازی نظام حکومتی ایران تعریف کرد.

به گزارش سایت تغییر، پایگاه اطلاع رسانی حزب اعتماد ملی، پیکروبی در دیداری با نمایندگان کانون مدافعان حقوق بشر و شورای ملی صلح از آنچه که " حوادث پیش آمده برای مردم پس از برگزاری انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری " نامید انتقاد کرد و گفت که این حوادث در شان ملت ایران نبوده است.

در این دیدار که عصر روز دوشنبه در خانه آقای کروبی صورت گرفت، نمایندگان کانون مدافعان حقوق بشر و شورای ملی صلح، از تلاش دبیرکل حزب اعتماد ملی در آنچه که احقاق حقوق ملت ایران می دانستند قنردانی به عمل آوردند و حمایت خود را از این تلاش ها ابراز داشتند. آنان از " تلاش برخی برای نظامی کردن فضای جامعه، نقض قانون اساسی، تشدید بحران اقتصادی و احتمال امتیازدهی در خارج و تشدید فشارها در داخل " و بازداشت فعالان سیاسی و مدنی در جریان حوادث بعد از انتخابات ابراز نگرانی کردند.

ملاقات کنندگان آقای کروبی به خصوص ادامه بازداشت عیسی سحرخیز، عبدالله مومنی، احمد زیدآبادی و کیوان صمیمی، از اعضای اجرایی کمیته اجرایی شورای صلح را باعث تأسف خواندند.

مهدی کروبی در این دیدار گفت: " ملت ایران در راه مبارزه با استبداد، ملتی رشد یافته است که در طول یکصد سال گذشته، در این راستا در منطقه پیشگام بوده است. هدف از انقلاب اسلامی سال 1357 هم ایجاد حکومتی متکی بر آرای مردم بود. عده ای همدار تلاش ایجاد انحراف در اساس این انقلاب بوده اند. از آنجا که مردم ایران باهوش و رشد یافته هستند، چراغ روشننگری، هدایت و مبارزه خاموش نشد و در فرصتی مناسب، با حضور در انتخابات اخیر، حرکتی توفنده و آرا را با حضور در پای صندوق های رای ایجاد کردند. "

مهدی کروبی با بررسی تحولات پس از انتخابات خرداد ماه سال جاری گفت که " حوادثی بر اثر برخی غفلت ها روی داده است که اوضاع اینگونه شده است. فشار های اخیر بر فعالان سیاسی در ادامه حرکت اصلاحی مردم تأثیر ندارد. "

در مورد برخی شعار های حامیان جنبش سبز در تظاهرات روز قس، مهدی کروبی گفت: " این شعار ها عکس العمل کار های نسنجیده آقایان است چرا که ملت ایران زمانی از مردم فلسطین حمایت می کردند که در سخت ترین شرایط قرار داشتند. "

مهدی کروبی تأکید کرد که همه فعالان جنبش سبز به دنبال اصلاحات هستند نه براندازی و افزود " باید همه خواسته هایمان در چارچوب نظام اسلامی باشد. باید مواظب مرزبندی ها باشیم و خود را برای همه چیز آماده کنیم. "

دبیرکل حزب اعتماد ملی در این دیدار از مسدود کردن راه های ارتباطی خود با مردم انتقاد کرد و گفت که روزنامه اعتماد ملی توقیف و دفتر شخصی او و دفتر حزب اعتماد ملی پلمب شده و از برگزاری نشست دوستانه شورای مرکزی حزب نیز ممانعت به عمل آمده است. به گزارش سایت تغییر، در پایان این جلسه، ملاقات کنندگان با آقای کروبی در جمع بندی خود گفتند که اصالت دادن به اراده مردم، به معنی اصالت دادن به انسان هاست که به مفاهیم حقوق بشری نزدیک است.

آنان افزودند که مانند سایر مردم ایران، انتظارات آنان فقط انتظارات سیاسی نیست، بلکه انسان دوستانه هم هست و پیشنهاد کردند که کمیته صیانت از آرا، که توسط مهدی کروبی و میرحسین موسوی تشکیل یافته، در انطباق با اصل سوم قانون اساسی، به کمیته صیانت از حقوق بشر ملت ایران ارتقا یابد.

راههای سبز



را برای روحیه دادن به او که به ناحق دربند و از حقوق اولیه‌اش از جمله دفاع در برابر هجمات وارده و جوسازی‌های رسانه‌ای محروم است، آماده می‌کنیم اما هربار می‌بینیم این ماییم که باید از ایمان راسخ و ثبات فکر و استواری قدم او در راه حق که در منش و گفتارش متجلی است، روحیه بگیریم و از این بابت خدای را شاکریم و به او مفتخر. وی خاطر نشان کرد: «ما به عنوان خانواده‌اش از طرف همه بستگان و خویش و قوم و دوست و آشنا به ایشان گفتیم که وجودش با همه ویژگی‌های انسانی وارسته و مومن و حقیقت طلب موجب افتخار است و ناقل پیام محبت و سپس خاضعانه او برای همه مردم دوستدار عدالت و طرفدار آزادی بابت اظهار لطف و مهرورزی‌هایشان به ایشان هستیم.»

درست کردن موشک سبز دوستی



موشک سبز را با ماژیک سبز هم می‌شود درست کرد. اما با استنسیل و اسپری، جدی‌تر و دشمن‌شکن‌تر درمی‌آید!
یکی از طرح‌های استنسیل رو پرینت بگیرید، بگذاریدش رو طلق. با تیغ قسمت‌های تیره را در آورید. استنسیل رو بذارید روی کاغذ



و با اسپری سبز ۵، ۶ تا کوچولو فیس کنید روش (روزنامه پهن کنید زیرش تا کف اتاق رنگی نشود).
نتیجه این است



البته می‌شود دهها طرح و شعار را باین ترتیب درست کرد.

کاغذ خشک که شد، با آن موشک درست کنید. حالا می‌توان همه جا موشک های سبز دوستی را به پرواز در آورد. فقط مجسم کنید در راه پیمائی سیزدهم آبان چطور می‌شود همه و از جمله نیروی انتظامی را موشک باران کرد.



رفتن آن می‌باشد، چرا که قدرت می‌خواهد با سرکوب فرهنگیان ریشه فرهنگ رایسوزاند. این برخورد‌های ناروا و زشت با معلمان و فرهنگیان و خانواده های آنان نشان میدهد که ظالمین آنقدر گیج شده اند که حتی از سالم ترین، پاکترین، با حوصله ترین و قانون مدارترین افراد جامعه یعنی معلمان نیز هراس دارند اما دنیای ارتباطات و فن آوری به آنها اجازه نخواهد داد که بیش از این به برخوردهای ناپسند و ناشرعی و غیر انسانی ادامه دهند.

توجه به این چهار نکته در شرایط کنونی اساسی است:

1- نقشه قدرت های غیر پاسخگو به فساد کشاندن ملت است و این وظیفه فرهنگیان است که نباید اجازه چنین کاری را بدهند.

2- حمله قدرت به فرهنگ و فرهنگی یعنی به آخر خط رسیدن قدرت.

3- وظیفه همه ملت صبر و دوری از انجام خشونت و ثابت قدم ماندن در مسیر اصلاح است.

4- حضور در صحنه های ملی و اسلامی امروز یک واجب ملی و شرعی است.

هیئت سیزده نفر که از طرف کانون معلمان ایران در این دیدارها حضور داشتند متشکل از افراد زیر بودند: آقایان علی اکبر باغانی دبیرکل کانون، محمود بهشتی لنگرودی یکی از سخنگویان کانون، عباس معارفی از بنیانگذاران کانون، علی اصغر ذاتی از سخنگویان کانون، ایرج جوادی، محمد ماشینی، نورالله اکبری، مهدی بهلولی، محمدرسوری، مهندس فرقانی، ایمان زاده (همگی از اعضای کانون و عضو هیئت مدیره کانون تهران)، سیدمجتبی ابطحی از اعضای شورای هماهنگی تشکل های صنفی و کانون خمینی شهر و مختار اسدی عضو شورای هماهنگی و کانون کرج که در حال حاضر در تبعید به سر می برد.

اعضای این هیئت قصد دیدار با آیت الله مکارم شیرازی و آیت الله نوری همدانی را داشتند که به علت ایجاد پاره ای مشکلات از طرف مسئولان دفتر این آیات میسر نشد.

خاتمی و شایگان برنده جایزه گفت و گوی جهانی

محمد خاتمی، رئیس جمهوری پیشین ایران و داریوش شایگان، نویسنده و متفکر ایرانی، برنده جایزه «گفتگوی جهانی» سال ۲۰۰۹ شدند.

به گزارش هرا نا به نقل از ایلنا، پایگاه اطلاع رسانی جایزه گفت و گوی جهانی اعلام کرده که در ژانویه سال ۲۰۱۰ این جایزه را طی مراسمی در دانشگاه «آر هوس» کپنهاک به این دو نفر اهدا خواهد کرد.

جایزه «گفتگوی جهانی» که سال ۲۰۰۹ تاسیس شده است، نخستین دوره از کنفرانس‌ها و جوایز خود را در ژانویه ۲۰۱۰ برگزار خواهد کرد.

آن‌طور که سازمان‌دهندگان این جایزه اعلام کرده‌اند، جایزه «گفتگوی جهانی» بر اهمیت تحقیقات میان‌فرهنگی در جامعه مدرن و ارزش مطالعات انجام شده، تاکید دارد.

سازمان‌دهندگان این جایزه همچنین افزوده‌اند که از این پس تا سال ۲۰۱۷ هر دو سال یک بار جایزه خود را به محققان، روزنامه‌نگاران و سازمان‌های مستقل در سراسر جهان که در زمینه گفتگوهای میان فرهنگی فعالیت دارند، اهدا کند.

محمد خاتمی رئیس جمهوری پیشین ایران، مبدع طرحی به نام «گفتگوی تمدن‌ها» است که در سراسر جهان شهرت بسیاری یافته است.

سازمان ملل متحد سال ۲۰۰۱ میلادی را بر اساس این طرح، سال گفتگوی تمدن‌ها نامگذاری کرد.

آقای خاتمی در اصل، ایده گفتگو میان تمدن‌ها را به عنوان واکنشی به نظریه جنگ تمدن‌های ساموئل هانتینگتون مطرح کرده است.

داریوش شایگان فیلسوف معاصر ایرانی است. بیشتر آثار آقای شایگان به زبان فرانسه و در حوزه فلسفه تطبیقی است.

«آسیا در برابر غرب»، «هویت چهل تکه» و «افسون‌زدگی جدید» از مهمترین آثار این فیلسوف به شمار می‌آید.

تاج‌زاده: نوبت ما هم می‌رسد

خانواده مصطفی تاج‌زاده برای سومین بار با ملاقات کردند. معاون وزیر کشور دولت خاتمی که در شب کودتای 22 خرداد دستگیر شده است، گفت: " اکنون اینان در میدانی بلامنزاع و در غیبت ما هرچه می‌خواهند بگویند. بی‌شک فرصت شنیدن حرف‌های ما نیز برای مردم فراهم خواهد آمد."

به گزارش پایگاه خبری «پارلمان‌نیوز»، فخرالسادات محتشمی پور همسر تاج‌زاده در مورد جزئیات سومین ملاقات او و خانواده تاج‌زاده با معاون سیاسی وزارت کشور دولت اصلاحات گفت: «این عضو حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از سلامت و مثل همیشه از روحیه بالایی برخوردار بوده است.»

وی افزود: «تاج‌زاده از روند پیگیری پرونده‌اش بی‌اطلاع و به گفته خودش با توجه به این که هیچ اقدام غیرقانونی نداشته و همیشه فعالیت‌هایش در چارچوب قانون بوده است، برای شرکت در دادگاه علنی آمادگی کامل دارد.»

تاج‌زاده در این ملاقات توسط همسرش در جریان مسائل بیرون زندان قرار گرفت. او با اظهار تأسف از نظارت استصوابی و حق و توی جننی و همکاری‌اش، این بدعت را موجب به انحراف کشیده شدن انقلاب و انجام انتخابات غیرآزاد و غیر عادلانه دانست. همسر سید مصطفی تاج‌زاده بعد از ملاقات با همسرش گفت: «ما، در هر ملاقات خودمان

کارت پستال های سبز برای دبیر کل سازمان ملل



در ماه اکتبر کارت پستال‌هایی برای حمایت از جنبش آزادیخواهانه مردم ایران منتشر شده که روی آن طرحی از علیرضا درویش، هنرمند ایرانی نقش بسته است. گیرنده‌ی این کارت پستال‌ها دبیرکل سازمان ملل متحد است.

فرستادن کارت پستال‌های اعتراضی، جمع‌آوری امضا و فعالیت‌های مشابه آن روش‌هایی هستند که شهروندان جوامع دموکراتیک با استفاده از آن صدای خود را به گوش جهانیان می‌رسانند. آنان در عین حال سیاستمداران و مسئولین را با معضلات، بی‌عدالتی‌ها و خواسته‌های خود آشنا کرده، درخواست رسیدگی به آن را می‌کنند.

در ماه اکتبر کارت پستال‌هایی در آمریکا در حمایت از جنبش مردم ایران در ماه‌های اخیر چاپ شد. گیرنده این کارت پستال‌ها شخص دیگری نیست جز بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل متحد. او در این کارت پستال‌ها با عبارت «محکوم کردن جنایت دولت جمهوری اسلامی ایران علیه بشریت» مورد خطاب قرار می‌گیرد.

Bildunterschrift: طرح علیرضا درویش که برای این ابتکار عمل اعتراضی استفاده شده استروی کارت پستال‌های ارسالی به بان کی مون تابلوی نقاشی علیرضا درویش، نقاش، انیماتور و فیلمساز ایرانی، چاپ شده است. انتخاب اثر هنری برای مخاطب قراردادن جهان خود اتفاقی نیست، زیرا حوادث ایران امری جهانی و هنر زبانی جهانی است.

تابلوی نقاشی علیرضا درویش داستان هستی بشریت را بازگو می‌کند. انسان‌هایی که در این تابلو به تصویر کشیده شده‌اند، نماد اسارت و تلاش برای رهایی در مسیر پر پیچ و خم تاریخند. آنان برای بیننده ناآشنا نیستند. چهره رنج‌دیده‌ی آنان و بدن خمود و افتاده‌شان هر روز در گوشه‌ای از جهان به‌تصویر کشیده شده، مستند می‌شود.

این بیان رنج انسانی در تابلوی علیرضا درویش نیست که بیننده را بی‌اختیار غافلگیر می‌کند، بلکه حرکت و تلاش انسان برای رهایی است. کبودی و تیرگی رنگ‌ها غلبه ندارد، بلکه شفاف و روشنی آنها. علیرضا درویش حرکت و تحول را به‌تصویر می‌کشد و نه ایستادگی و نابودی را.

این هنرمند ایرانی در گفت‌وگویی با دویچه وله از این ابتکار عمل و همچنین ویژگی‌های نقاشی خود که برای طرح این کارت پستال‌ها انتخاب شده، سخن گفته است.

منبع: رادیو زمانه

مصباح: آزادی القائی شیطان است

محمد تقی مصباح یزدی آزادی را به عنوان "یکی از مفاهیم القائی از طرف شیطان" مورد حمله قرار داد.

محمد تقی مصباح یزدی صریحاً به اعلامیه جهانی حقوق بشر حمله کرد و آن را در تناقض با قرآن دانست.

به گزارش خبرگزاری هرانا به نقل از رادیو فرانسه، مصباح یزدی در دیدار با جمعی از فرماندهان نیروی دریایی سپاه پاسداران با انتقاد از مفاهیم آزادی، لیبرالیسم و حقوق بشر، گفت: "فرهنگ لیبرالی که امروزه در جهان حاکم است، دارای مباحث و مطالبی بر علیه اسلام و در حقیقت ضد ارزش می‌باشند. اعلامیه حقوق بشر، با اینکه تنها صد سال سابقه دارد، اما آن‌چنان تبلیغ و ترویج شده که حتی در کشورهای اسلامی و مسلمان به عنوان مرجع و منبع رواج یافته و عده‌ای برای آن ارزشی همچون قرآن قائل هستند."

آیت الله مصباح یزدی که آزادی را "یکی از مفاهیم القائی از طرف شیطان" توصیف کرد، گفت: "طبق اعلامیه حقوق بشر، اعدام و تازیانه و خشونت باید ملغی شود که این مخالف دستورات صریح قرآن کریم است."

جایزه لاله حقوق بشر برای شادی صدر



جایزه "لاله حقوق بشر" هلند به شادی صدر، وکیل و فعال حقوق زنان تعلق گرفت.

مراسم اهدای این جایزه روز ۹ نوامبر در لاهه برگزار می‌شود. این جایزه شامل، "لاله حقوق بشر" و ۱۰ هزار یورو وجه نقدی برای برنده و امکان دریافت سوپسیدی به مبلغ ۱۰۰ هزار یورو برای ارائه پروژه‌ای در حوزه فعالیت‌های برنده سال می‌باشد.

در اطلاعیه مطبوعاتی که نام دومین برنده "لاله حقوق بشر" ذکر شده است، از جمله به فعالیت‌های حقوقی شادی صدر، مقالات انتقادی وی در سایت‌های مختلف و همچنین کمپین مبارزه با سنگسار و فعالیت در انجمن "راهی" اشاره شده است. شادی صدر، به همراه دو فعال حقوق بشر (رویا و لادن برومند) برنده جایزه لخ و السالسا ۲۰۰۹ را نیز برنده شد. وی همچنین کاندید دریافت جایزه لخ و السالسا نیز شده بود که هر ساله از سوی اعضای پارلمان اروپا به فعالین حقوق بشر اعطا می‌گردد.

این دومین سالی است که این جایزه از سوی وزارت امور خارجه هلند به افرادی که در زمینه دفاع از حقوق بشر فعالیت می‌کنند، اهدا می‌شود. سال گذشته ژوستین ماسیکا، فعال حقوق زنان از کنگو برنده اولین لاله حقوق بشر شد.

در سال ۲۰۰۹ تعداد ۱۱۶ نفر از ۶۳ کشور کاندیدا دریافت این جایزه شده بودند. انتخاب برنده در دو مرحله صورت می‌گیرد. در مرحله اول، هیات داوران که ریاست آن را یکی از زنان فمینیست و سردبیر پیشین مجله زنان "اوپ - زی" به عهده دارد، از میان کاندیداها ۳ نفر را انتخاب می‌کند و سپس وزیر امور خارجه از میان آن سه تن، برنده سال را برمی‌گزیند.

علاوه بر فعالیت پیگیر در زمینه حقوق بشر، چند معیار دیگر در هر دو مرحله انتخاب در نظر گرفته می‌شوند. یکی از معیارها اوضاع سیاسی در کشور محل زندگی و فعالیت کاندیدا می‌باشد. معیار دیگر در نظر گرفتن امنیت جانی کاندیداست و از این که اعطای این جایزه جان فرد کاندید شده را تهدید کند و یا این که مانع از فعالیت‌های وی شود، خودداری می‌گردد.

سال گذشته که درگیری‌های خشونت آمیز در کنگو و موج تجاوز به زنان سرتیتزر اخبار جهان شد، وزیر امور خارجه هلند از میان سه کاندیدای برگزیده شده، فعال کنگویی را برگزید.

سال جاری که مبارزات جاری در ایران مورد توجه افکار عمومی قرار گرفت، بدیهی بود که یکی از سه کاندید برگزیده شده از سوی هیات داوران از ایران باشد. چنین نیز شد و شادی صدر که یکی از ۱۱۶ کاندیدای این جایزه بود، در هر دو مرحله برگزیده شد.

"ماکسیم فرهاخن" روز ۲۰ اکتبر با اعلام نام شادی صدر به عنوان برنده سال ۲۰۰۹ "لاله حقوق بشر" اعلام کرد که وی به خاطر مبارزات شجاعانه خود در دفاع از حقوق شهروندان این جایزه را از سوی دولت هلند دریافت می‌کند. مراسم اهدای این جایزه روز ۹ نوامبر در لاهه برگزار می‌شود. این جایزه شامل، "لاله حقوق بشر" و ۱۰ هزار یورو وجه نقدی برای برنده و امکان دریافت سوپسیدی به مبلغ ۱۰۰ هزار یورو برای ارائه پروژه‌ای در حوزه فعالیت‌های برنده سال می‌باشد.



ویلاک برای آزادی کیوان صمیمی



مهندس کیوان صمیمی، از فعالین ملی-مذهبی، عضو شورای صلح، کمیته پیگیری بازداشت‌های خودسرانه، کمیته دفاع از حق تحصیل، کانون زندانیان سیاسی قبل انقلاب، کمیته دفاع از آزادی مطبوعات، عضو ستاد انتخاباتی "شهروند آزاد" مهدی کروبی و مدیر مسؤول ماهنامه توقیف شده "نامه" میباشد. وی در بامداد ۲۴ خرداد ۱۳۸۸ و با یورش شبانه به منزلش بازداشت و به بند ۲۰۹ اوین منتقل شده است.

در این مدت اخبار نگران کننده ای در زمینه ضرب و شتم، تهدیدها و برخوردهای غیرقانونی با ایشان منتشر شده است؛ اما او در پیامی که از اوین فرستاده بر مقاومت خود و پذیرفتن هیچگونه اتهام و اعتراف بر علیه خود یا دیگران تأکید کرده است. اکنون که بیش از ۴ ماه از بازداشت غیرقانونی صمیمی می‌گذرد و بلاگی برای آزادی وی به راه افتاده است. از تمامی عزیزان و دغدغه مندان دعوت میکنیم تا ضمن بازدید پیگیرانه از این ویلاک، حتی الامکان با ارسال نظرات یا مطالب خود به آزادی این عزیز در بند یاری رسانند.

تسلیم به آمریکا، به سود روسیه

جمهوری اسلامی در پایان مذاکرات خود با سه عضو گروه ۵+۱ در مقر ژانسی انرژی اتمی در وین با پیش‌نویس یک قرارداد برای حل مسئله هسته‌ای خود موافقت کرد.

مدیرکل ژانسی بین‌المللی انرژی اتمی روز چهارشنبه گفت پیش‌نویس قراردادی را درباره پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی برای تأیید تا روز جمعه به این کشور و سه قدرت جهانی تحویل داده است.

محمد البرادعی در پایان دو روز و نیم مذاکره بین ایران از یک سو و سه کشور روسیه و آمریکا و فرانسه از سوی دیگر از تحویل «پیش‌نویس موافقت‌نامه‌ای» خبر داد که به گفته او «بیانگر رویکردی متعادل به چگونگی برداشتن گام‌های پیش‌رو» است.

خبرگزاری رویترز پیشتر از قول «دیپلمات‌های آشنا با این مذاکرات» گفته بود که طرف‌های مذاکره در پی مصالحه‌ای تحت لوای ژانسی بین‌المللی انرژی اتمی هستند که «آبروی هر دو طرف در آن حفظ شود.»

به گفته همین دیپلمات‌ها، در پیش‌نویسی که آقای البرادعی به طرف‌های مذاکره تحویل داده است، قدرت‌های جهانی از ایران خواسته‌اند حدود ۷۵ درصد از ذخیره اورانیوم غنی‌شده خود را تا پیش از پایان سال جاری میلادی، دی‌ماه ۱۳۸۸، برای غنی‌سازی بیشتر به خارج بفرستند.

مذاکرات میان نمایندگان ایران و سه قدرت جهانی (آمریکا، روسیه و فرانسه) از روز دوشنبه در وین آغاز شده بود، اما روز سه‌شنبه که ایران با حضور فرانسه در مذاکرات مخالفت کرد، برای چند ساعت متوقف شد.

باین ترتیب مذاکرات مستقیم و دوجانبه آمریکا-ایران کل وقت هیئت‌های نمایندگی ایران، فرانسه، روسیه و آمریکا را به خود اختصاص داد و طی آن توافقات دوجانبه صورت پذیرفت و مشکل حل شد.

بر اساس این توافق بخش عمده اورانیوم غنی شده در جمهوری اسلامی به روسیه می‌رود و پس از تغلیظ برگردانده می‌شود.

میزان اورانیوم غنی شده ای که ایران خارج می‌فرستد حدود ۱۲۰۰ کیلوگرم خواهد بود و به این ترتیب ذخیره باقی مانده در ایران کمتر از مقداری می‌شود که برای ساخت بمب اتمی لازم است.

روسیه این اورانیوم را غنی می‌کند. ابتدا قرار بود اورانیوم غنی شده توسط روسیه به فرانسه برود و

سپس در اختیار ایران گذاشته شود. امری که بامخالف ایران روبرو شده و آمریکا در حال حل آن بسود فرانسه است.

اختصاصی روزنامه سبز

۸ کارگردان جشنواره تئاتر فجر را تحریم کردند

شادی رسولی



پس از تحریم دوسالانه کاریکاتور و نامه ۱۲ کارگردان سرشناس سینمای ایران در اعتراض به اتفاقات پس از انتخابات در ایران این بار نوبت به اهالی تئاتر رسید تا با تحریم مهم ترین رویداد نمایشی در ایران اعتراضات خود را اعلام کنند.

بهرام بیضایی، حسن فتحی، محمدچشمیر، محمد یعقوبی، افروز فروزند، امیردژاکام، همایون غنی زاده و نادربرهانی مرند از جمله کارگردانانی هستند که در روزهای اخیر به نوعی خبر از انصراف و تحریم جشنواره تئاتر می دهند.

"سهراب کشی" عنوان نمایشنامه ای است از بیضایی که قرار بود پیش از این در بخش چشم انداز تئاتر فجر به صحنه رفته و متعاقب آن اجرای عمومی اثرفوق در یکی از سالن های اصلی تئاتر شهردامه پیدا کند. بارسانه ای شدن اجرای بیضایی در جشنواره فجر سال جاری، رسانه های حامی دولت با تبلیغات گسترده در جهت حضور این کارگردان مطرح سینما و تئاتر ایران در فستیوال فجر این نمایش بیضایی را مهر تاییدی بر حکومت و دولتمردان فرهنگی کشور تعبیر نمودند. به دنبال این اتفاقات بیضایی با ارسال نامه ای به حسین پارسی، مدیرکل مرکز هنرهای نمایشی و دبیر جشنواره فجر خبر از انصراف اجرای "سهراب کشی" داد. بهرام بیضایی در پاسخ به سوالات خبرنگاران در مورد این جریان گفت: "با همه شوری که به اجرای "سهراب کشی" چون تجربه بی پویا، دشوار و حساس در راهیابی اجرایی ادبیات اسطوره یی شاهنامه چون نمایشی زنده و پرتحرک و امروزمین دارم، به دلیل اعمال چند حذف در متن "سهراب کشی" - خارج از اختیار مرکز - که در گفت و گوهای قبل صحبتی از آنها نبود، و سوء تفاهم های ناخواسته دیگری که محصول حساسیت های این روزهاست، چند روز پیش در گفت و گویی با مرکز هنرهای نمایشی رسماً اجرای این نمایش را به شرایط مناسب تری در آینده موکول کرده ام."

در همین راستا محمدچشمیر از دیگر نویسندگان مطرح تئاتر ایران با ارسال نامه ای خطاب به دبیر جشنواره ضمن احترام به همه شرکت کنندگان و گروههای متقاضی متون خود از پارسیابی خواست تا همه نمایشنامه هایش را از بخش های مختلف جشنواره حذف کند. چرشمیر در نامه خود آورده است: "با همه احترام و در نهایت پوشش از همه گروههایی که متون اینجانب را در اختیار دبیرخانه داده اند، خواهشمند است آثار اینجانب از بخش های متعدد جشنواره خارج شود." گفتنی است تعداد نمایشنامه های چرمشیر در جشنواره بیش از ۴ اثر بوده است.

محمدیعقوبی که سال گذشته نمایش "خشکسالی و دروغ" را بر صحنه تئاتر فجر آورده بود با انصراف از جشنواره تئاتر فجر همه نویسندگان تئاتر را دعوت به تحریم فستیوال امسال کرد. یعقوبی در این باره می گوید: من در این دوره از جشنواره فجر به دلایلی که مشخص است، شرکت نخواهم کرد. وی از تمام نمایشنامه‌نویسان دعوت کرد در صورت تمایل، نمایشنامه هایی را که درباره شرایط فعلی جامعه و حوادث و فجایع پس از انتخابات می‌نویسند، بر سایت او به نشانی www.yaghoubee.com قرار بدهند. یعقوبی با اشاره به بیانیه چند نفر از نمایشنامه‌نویسان درباره دعوت از همکارانشان برای نگارش نمایشنامه‌هایی درباره شرایط روز، ادامه می‌دهد: به دنبال این دعوت من هم از تمام همکارانم دعوت می‌کنم در صورت تمایل، آثارشان را برایم بفرستند، البته از آنجا که هدف ما اجرای این آثار است، بنابراین آثاری بر این سایت قرار می‌گیرند که با رعایت قوانین ایران، شرایط اجرا داشته باشند و آثاری که قابل اجرا نیستند بر سایت هم قرار نخواهند گرفت.

حسن فتحی، افروز فروزند، امیردژاکام، نصرالله قادری، همایون غنی زاده و نادربرهانی مرند از دیگر کارگردانانی هستند که حضور خود در تئاتر فجر را منتهی و جشنواره امسال رابه نشانه اعتراض تحریم کرده اند.

تحلیل هفته

براندازی یا اصلاح؟

سردبیر



ماه اول پائیز به پایان می رسد. در تهران "پائیز فروپاشی" کتاب پرفروش روز است. شاید بتوان کتاب را در این خطوط خلاصه کرد: "بسیار پیش از به خیابان آمدن مردم شمع بدست، ضرورت فرم را به هونکر- رهبر وقت آلمان شرقی- و برخی اعضای رهبری حزب گوشزد کرده بودم، اما بدلیل فضای بسته حاکم بر دولت و حزب، نظراتم نتوانست به بدنه حزب و به میان مردم راه یابد."

نویسنده کتاب - آگون کرنس - آخرین رهبر آلمان دمکراتیک و دبیرکل حزب سوسیالیست متحد این کشور است. اوزمانی سکان رهبری کشور و حزب را بدست گرفت که در خیابان های چند شهر بزرگ آلمان دمکراتیک، مردم شمع بدست به خیابان ها آمده بودند و از فرم عبور کرده و سرنگونی دولت را می خواستند. او بعد از فروپاشی، محاکمه و به زندان محکوم شد. اکنون خاطرات "رژیمی راکه دیگر نیست" می نویسد و نظامی که دیگر نبود- به تعبیر زیبایی رامین احمدی- اجازه انتشار آن را در پایتختش می دهد. پایتختی که هم قصد نجات جهان را دارد و هم به گفته یکی از رهبران اش که ساهسات کنار گور فریادهای هیستریک می کشد، دچار "زلزله سیاسی" است.

احمدجنتی در نماز جمعه می پرسد: "در زلزله سیاسی چه کار باید کنیم؟" و خودش جواب می دهد: "مثلا در زلزله اخیر تهران کلی به مردم توصیه می کنند که مراقب باشند و یا باید نماز بخوانید، حال اگر زلزله سیاسی آمد چه تکلیفی داریم؟ باید بگویم سپاه و بسیج و بعضی طلبه ها در صحنه هستند و کاری نکنیم. این نظام را خدا نگه داشته است، انقلاب های مخملی در چند جای دیگر کشورها را زیر رو کرد. این اتفاقات در هر کجای دیگر اتفاق افتاده بود، آن نظام زیر رو می شد. بدانیم مسئله ای که مانع وقوع این اتفاق در کشور شد، ولایت فقیه و رهبری بود. امروز وظیفه ما خیلی سنگین است، ما واقعا در حال جنگ هستیم. بعضی انقلاب و ولایت فقیه را قبول دارند، ولی متوجه نیستند که دارند در زیربناها بمبگذاری می کنند تا یک دفعه منفجر کنند، بنابراین احساس مسوولیت نمی کنند. امروز ما دچار این مساله شده ایم که افرادی با (30 سال سابقه انقلابی و تدین، مشکل فرهنگی، اقتصادی و سیاسی پیدا کرده اند و راهشان کج شده و منحرف شده اند، یک تعدادی باقی ماندند که دست نخورده اند و نظام و ولایت فقیه را حفظ کردند. در جریانات اخیر از برخی توقع نمی رفت متزلزل شوند یا سکوت کنند ولی رنگ عوض کردند چون نمی فهمند چه اتفاقی افتاده یا قرار بیفتد از بحران عبور کردیم ولی کسانی که در 18 تیر و وقایع اخیر شکست خوردند بیکار ننشسته اند ما هم باید حواسمان جمع کنیم. ما برای دنیا پیام داریم، اول باید بنیاد خودمان محکم باشد، بعد به جنگ دشمن برویم. به لطف الهی دو عامل اصلی قدرت آمریکا در جهان رو به زوال است قدرت اقتصادی آن نیز هم متلاشی شده است. در این شرایط باید یک قدرت بیاید که جایگزین این قدرت های طاغوتی شود، چشم امید انقلابی ها و محرومان جهان هم به این قدرت است، امام و رهبری و بچه های انقلاب هم می خواهند این قدرت را بسازند حالا این وسط یک عده می آیند، آشوب می کنند تا این قدرت متزلزل شود."

مصباح یزدی هم که مثل "پلنگ تیر خورده" در پی ردخون است، می گوید: "دشمنان می گویند اسلام دین تساهل است." و بار دیگر خواهان برخورد قاطع با مخالفان می شود. مثلت سیاست گذاری عملی طالبان شیعی را سخنان آیت اله خامنه ای در تیزر اول کیهان چهارشنبه کامل می کند: "پایه های علوم انسانی در دانشگاهها باید بر قرآن استوار شود." و نظامی که می گفت "جمهوری" است و "اسلامی" بر آخرین نشانه های جمهوری اسلامی بسرعت خط بطلان می کشد؛ در عمل "انقلاب اسلامی بهمن 1357" را به تاریخ می سپارد و با گام های بلند بسوی "حکومت اسلامی" می رود.

باتانید "السلطان بن سلطان بن سلطان والخالقان بن خاقان بن خاقان". به تعبیر ابراهیم نبوی - تغییرات تازه ای در سپاه داده می شود. تدارک آینده را می بینند. نگران پس لرزه های "زلزله سیاسی" هستند و "انقلاب مخملی" که بساطشان را "زیر و رو" کند. کودتای 22 خرداد نشان داد همه رجزخوانی ها درباره بسیج 20 و 30 میلیون تنها جنگ روانی با مردم بوده است و حتی برای جمع کردن 40 - 50 هزار نفر برای تظاهرات به نفع احمدی نژاد "هم نتوانستند نیروی مردمی" بسیج کنند، و حالا این نیروی "مردمی" رسماً به نیروی زمینی سپاه پاسدارانی می پیوندند که در همین هفته گروهی از فرماندهان و نیروهایش قربانی یک حادثه انتحاری در سیستان و بلوچستان شده اند.

حسب معمول حادثه به "دشمن" نسبت داده می شود. رهبر انقلاب که تکیه داده بر عصا، هر روز بیشتر از پیشتر با نظامیان عکس می گیرد، از "دشمنی" سخن می راند و دستور "مجازات" و "انتقام" می دهد.

اما زیبا ترین تفسیر را روزنامه الشرق الوسط در یک تیزر و یک جمله خطاب به مقامات ایرانی دارد: "ایران: بازگشت ترور به خانه؛ این همان عملیات انتحاری کوری است که از آن در لبنان و عراق حمایت می کردید."

حبیب اله عسگر اولادی هم خبر می دهد طرحی که پیش از این اکبر هاشمی رفسنجانی به عنوان «طرحی برای برون رفت از وضعیت کنونی» از آن یاد کرده بود به رهبری جمهوری اسلامی تحویل داده شده است و منتظر "اشادات" ایشان هستند.

پدر معنوی حزب مؤتلفه که شانه به شانه طالبان شیعی می رود، می گوید: "در این بین حرف تازه ای که آیت الله هاشمی رفسنجانی زدن این بود که من دولت را مشروع می دانم."

دقتر هاشمی رفسنجانی سخنان عسگر اولادی را تایید یا تکذیب نمی کند، اما حسین شریعتمداری شمشیر را از رو می کشد. پیداست دعوا بر سر تعیین تکلیف افرادی است که "با 30 سال سابقه انقلابی و تدین، مشکل فرهنگی، اقتصادی و سیاسی پیدا کرده اند و راهشان کج شده و منحرف شده اند." یعنی اسیران بعد از کودتای انتخاباتی. و کودتا چنان درست مانند دهه شصت عمل می کنند. چوبه های دار را نصب کرده اند. حلقه های ضعیف را مانند جوان متهم به عضویت در "انجمن پادشاهی" را با ابلاغ حکم اعدام به آن نزدیک ترمی کنند. مازیار بهاری را که فشار جهانی آذایش را می خواهد رها می سازند تا بلافاصله به لندن برود. به چند نفر هم احکام زندان شش تا 12 سال می دهند. بقیه هم گروگان هستند. زندانیانی که عملاً از صحنه سیاست حذف شده اند و هر آن می شود برایشان یک "تابستان 67" تدارک دید.

و صالدینته "نظام" آنقدر مهربان است که معاون دادستان به دیدار بهزاد نویی در بیمارستان می رود و خود دادستان هم در زندان از کیوان صمیمی، محمد قوچانی و بهمن امویی احوالپرسی می کند. این دادستان محترم بیشتر شبیه اسداله لاجوردی است. فعلاً که دارد کارهای او را تقلید می کند.

باین اقدامات "بنیان نظام محکم" شده است و باید به "جنگ دشمن" رفت که در "حال زوال" است؛ حالا باید "جایگزین این قدرت های طاغوتی" شد.

جنگ با "دشمن" هم که همان آمریکا باشد، به جای حساسی رسیده است. درست در نزدیکی دومین دور مذاکرات ژنو، مجلس بسرعت برق و باد خواست دولت را تصویب می کند و رایانه رازان چند قلم از اصلی ترین نیازهای مردم از جمله شیر و نان و شکر و دارو بر می دارد. اقدامی که بیشتر از هر واکنش سیاسی به مراکز اصلی قدرت سرمایه داری نشان می دهد که به درخواست های بانک جهانی گردن گذاشته شده است. اشغال کنندگان سفارت آمریکا زندانی هستند. اقتصاد بسرعت به نام خصوصی شدن به کام زندانیان آنها می شود و رایانه ها هم بر می کشند.

راه مذاکره با شیطان بزرگ هم که در نهایت "عزت" باز شده است. حاصل کشت تهران را می شود در ژنو درو کرد. نگاه کنید به عکس ها که "برادر" علی اکبر صالحی با آن لباس یقه اخوندی راه راه

در کنار محمد البرادعی چه لبخند شیرینی می زند. آخر تازه از جلسه مذاکره با نماینده آمریکا بیرون آمده است. کاری که اگر خاتمی می کرد، بلافاصله او را به سیخ می کشیدند. حالا خبر رابخوانید: "در حالی که مذاکرات ایران و قدرت های جهانی در خصوص غنی سازی سوخت اتمی مورد نیاز ایران در وین ادامه خواهد یافت، مقامات ایران و آمریکا در حاشیه این نشست دیدار کرده اند. مایکل هامر، یک سخنگوی شورای امنیت ملی آمریکا، گفت: «هیات آمریکایی اوایل عصر امروز (سه شنبه) در دفتر محمد البرادعی، مدیر کل آژانس بین المللی انرژی اتمی، با هیات ایرانی ها در چارچوب بحث های فنی برای اجرای توافق به دست آمده درباره پیشنهاد ایران برای تبدیل سوخت مرکز تحقیقات در نشست ژنو، دیدار کردند.»

خبرنگار آینده از لندن هم اطلاع دقیق تری در مورد دیدار هیئت های ایران و آمریکا، ارسال کرد:

همزمان با آغاز مذاکره وزیر خارجه ایران به انتقاد از حضور فرانسه در مذاکرات پرداخت و در خبری که به نظر می رسد با مصرف داخلی و تبلیغاتی به خبرگزاری ها داده شده ادعا شد که مذاکرات به تعلیق در آمده است.

باین ترتیب مذاکرات مستقیم و دو جانبه آمریکا-ایران کل وقت هیئت های نمایندگی ایران، فرانسه، روسیه و آمریکا را به خود اختصاص داد و طی آن توافقات دو جانبه صورت پذیرفت و مشکل حل شد."

بر اساس این توافق بخش عمده اورانیوم غنی شده در جمهوری اسلامی به روسیه می رود و پس از تغلیظ برگردانده می شود.

توافقی که چند قدم از توافق شش سال پیش دولت خاتمی در پاریس عقبتر است. علی لاریجانی آن توافق را

د ان گوهر در برابر گرفتن شکلات ارزیابی می کرد. حالا باید دید بر این معامله چه نامی خواهد گذاشت.

در این فضای مارکزی که باد و باران در هم آمیخته هم بیشتر جادویش می کند، جنبش هنوز ادامه دارد. فقط میر حسین موسوی نیست که در اولین مصاحبه اینترنتی بعد از انتخابات این را می گوید. صفار هرندی در دانشگاه با فریادهای "قاتل برو بیرون" و لنگه کفش روبرو می شود. مردم می خواهند باشعار "ایرنا و فارس و کیهان، رسانه های شیطان" به مراسم افتتاحیه نمایشگاه مطبوعات بروند، اما درها بسته می آیند و مراسم بر خلاف هر سال بصورت خصوصی برگزار می شود. شاید ناشران دولتی دارند خبر سبز شدن جشنواره جهانی کتاب فرانکفورت را به اطلاع مقامات می رسانند.

خبر می رسد که بهرام بیضایی، محمدچرمشیر و حتی حسن فتحی از حضور در جشنواره نتاخر فجر تن زده اند. بسیاری را هم پیش از آنها حذف کرده بودند.

مجله تائم باعکس دختری روی جلدش منتشر می شود که دست های سبز پوشش را به نشانه پیروزی سبز در برابر میدان شهیاد بر افراشته است. عکس کار عکاس خبرگزاری فارس است که خودش هم به ترکیه پناهنده شده است.

رهبران جنبش سبز این هفته هم ساکت نیستند. مهدی کروبی در سخنانی که گزیده آن منتشر شده، می گوید: "فعالان جنبش سبز به دنبال اصلاحات هستند، نه براندازی." و میر حسین موسوی توضیح دقیقتری می دهد: "تا هنگامی که مساله بحران و مشکل در کشور قبول نشود، تا هنگامی که مردم کثیر و اکثریت مردم اغتشاشگر نامیده بشوند، تا موقعی که مردم به حساب نیایند، تا موقعی که حق مردم قبول نشود برای تعیین سرنوشت خودشان، راه حل جامعی برای رفع مشکل پیدا نخواهد شد."



در خارج از کشور هم دوجریان سیاسی در کنفرانس و کنگره خود به بررسی "جنبش سبز" مشغولند.

هفته آخر مهر ماه به پایان می رسد. همه چیز در واقعیت به "آغاز" نزدیکترست و در آرزو به "پایان". ابراهیم نبوی که دارد خاطرات علم را از سالهای پایانی رژیم گذشته می خواند و امروز را با آنروزها در قاب تاریخ می بیند، می نویسد: "دیروز حسین شریعتمداری شدیداً با عسگر اولادی مخالفت کرد. آگاهان پیش بینی می کنند شریعتمداری تا سه ماه دیگر درگیری خودش را با علی لاریجانی آغاز کند، تا هشت ماه دیگر احمدی نژاد را عنصر مزدور اسرائیل معرفی کرده و یک سال بعد خامنه ای را عامل همه مفاسد و انحرافات قلمداد کند و سپس در یک غروب غم انگیز پانیزی جسد حسین شریعتمداری در حالی که مقاله ای تحت عنوان "من، عامل همه انحرافات" نوشته است، در کنار یک فنجان و جیبی پیدا شود."

لیوان چای در سرمای غربت زود سرد می شود. آخرین خبر هفته شاید این باشد: "با تجربه از حوادث ایران انتخابات افغانستان تکرار می شود. یگانه مقامی که در جهان انتخابات پر تقلب افغانستان را تائید و به نام رئیس جمهور ایران، به "کرزای" تبریک گفته بود، احمدی نژاد بود!

در افغانستان طالبان سنی جای خود را به کسانی دادند که "منافع ملی" را دنبال می کنند و در ایران ما طالبان شیعی اداره جهان را خواب می بینند... پانیز فروپاشی ما را چه کسی روایت خواهد کرد؟

دیکتاتور حقیر و "بوی گند دروغ" مسعود نقره کار



از محمد، پیامبر اسلام، نقل است: "مؤمن هرگاه دروغ بگوید، هفتاد هزار ملک لعنت اش می کنند و نیز بر اثر دروغ، بوی گندی از قلب اش بیرون می آید که جهان را پر می کند و می رود تا به عرش خدا برسد." دیکتاتور حقیر حکومت اسلامی از این دست مؤمنان است که بوی قلب اش حتی "آسمانیان و ملکوتیان را بیزار و متنفر ساخته است"

در جوامعی شبیه به جامعه ی ما که دموکراسی و فرهنگ دموکراتیک ذبح حرام و شرعی شده است، اکثریتی نزدیک به همه، "دروغ" می گویند. این دروغ ها انواع، ابعاد و ویژگی های متفاوت دارند، از دروغ های کودکان تا دروغ های بزرگ سالانه، و از دروغ های محدودی فردی و خانوادگی و تحصیلی و شغلی تا دروغ های حوزه ی سیاست و فرهنگ و دین و اخلاق را در بر می گیرند.

مناسبات اجتماعی ی ناعادلانه و غیر دموکراتیک حاکم بر فرد و خانواده و جامعه، دروغ را از گهواره تا گور به پاره ای از زندگی روزمره ی ما بدل کرده است. حکومت شیعی اسلامی، مزید بر علت های گونه گون و افزون بر ذبح دموکراسی و فرهنگ دموکراتیک، با فرهنگی به ذات متناقض و بلا تکلیف با پدیده ی دروغ، مبلغ و مروج دروغ گویی و دروغ پردازی است. در این "فرهنگ" دروغ ها به روا و ناروا، و مصلحت آمیز و فتنه انگیز بخش شده اند و دروغ هایی با عناوین "خدعه و نیرنگ در جنگ، دفع ظالم، وعده شوهر به زن و اصلاح میان مردم" دروغ هایی روا، "زیبا و پسندیده" و با ارزش های اخلاقی و دینی پنداشته شده اند.

ساختار سیاسی اجتماعی و نقش آموزش های سیاسی، دینی (مذهبی) و اخلاقی در همه گیر شدن و ابیدمی دروغ در میهنمان نقشی تعیین کننده دارد، در دیاری که "فضیلت" رهبران سیاسی و دینی، حکومت اش ردیلت اخلاقی و دروغ گویی و عوامفریبی ست، شیوع "دروغ" بدیهی و طبیعی می نماید.

نمونه ی این دست رهبران آقای احمدی نژاد، رئیس جمهور حکومت اسلامی است که حذف دروغ از گفتار و کردارش، حذف وجودش خواهد بود. موجودی که تنها در عرصه ی ریزش قبح دروغ و وقاحت سنت شکنی کرده است. به او نگاه کنید، به موجودی که بدرستی به مصداق آنچه بزرگان اش توصیف کرده اند، بدل شده است:

"دروغ گو چهره های زشت و قیافه های منفور دارد که یکی از خصوصیات آن، بوی گندی است که از قلبش خارج می شود و آسمانیان و ملکوتیان را از او بیزار و متنفر می سازد." (۱)

«ان المؤمن اذا كذب بغیر عذر لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتن حتی يبلغ العرش»

"مؤمن هرگاه بدون عذر دروغ بگوید، هفتاد هزار ملک، لعنتش می کنند و نیز بر اثر دروغ، بوی گندی از قلبش بیرون می آید که جهان را پر می کند و می رود تا به عرش خدای برسد." (۲)

در اسلام، به ویژه تشیع اما "تقیه" هم باب است. می گویند بر این قرار بوده است که تقیه "نگفتن حقیقت برای حفظ جان در برابر ستمگران باشد" اما در حکومت اسلامی "تقیه" به عنوان برادر تنی "دروغ" همه جا گیر شده است. در این میانه اگر چه احمدی نژاد با بهره گیری از روش های هیبتی - گوبلزی راحت تر و وقیحانه تر از دیگر رهبران حکومت اسلامی دروغ می گوید، اما دروغ گویی و عوامفریبی ویژگی، تمامی رهبران این حکومت بوده و هست. در واقع دروغ سرچشمه ی حقانیت و مشروعیت حکومت اسلامی ست. خمینی، دیکتاتور کبیر، این حکومت، حکومت اش را بر دروغ بنا نهاد. آزادی و عقیدتی در ایران، دیدار محمد خاتمی و ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه، بیانیه سعد آباد، عذرخواهی رسمی بلر در مورد دستگیری ملوان های انگلیسی و وجود سند عذر خواهی در وزارت خارجه، اخراج نشدن دانشجویان در چهار سال ریاست جمهوری او، افتخار آمیز بودن نتایج کنفرانس دوریان، ارایه آمارهای اقتصادی دروغین در دوران مبارزات انتخاباتی، ترور شخصیت مخالفان و..... مثنی از خروار هادروغ این مؤمن است.

احمدی نژاد اما در خارج از ایران وقاحت دروغ پردازی و دروغ گویی اش اوج بیشتری می گیرد، که این را بیش از چهار سال است تجربه می کنیم. (۶)

این مؤمن در سفر اخیرش به نیویورک سنگ تمام گذاشت و با گفته هایی که هیچ مطابقتی با واقعیت خارجی نداشت، همه آنانی که با او مصاحبه کردند را حیرت زده کرد. در نگاه لری کینگ، چارلی رز، استیو اینس کپک، کیتی کوریک و به راحتی می شد این سؤال را خواند که: "خدا یا این دروغ گوی فریبکار و عقب مانده دیگر چه نوع جانوری ست؟!". این حیرت زدگی مصاحبه کننده ها و تسلط باز جو مابانه ی احمدی نژاد را "رسایی" از یاران و همراهان احمدی نژاد "...ضربه فنی شدن خبرنگاران کار کشته در برابر صراحت احمدی نژاد و تسلط وی بر مطالب و موضوعات مختلف و همچنین گارد تهاجمی رییس جمهورمان نسبت به سیاست دوگانه حاکم بر جریان رسانه ای دنیا که معمولاً با سؤال کردن از خود خبرنگاران در پاسخ ها همراه می شود" پنداشته است

احمدی نژاد در مصاحبه های اش ادعا کرد انتخابات در ایران آزاد ترین انتخابات در جهان بود، کشته شدگان طرفداران دولت بودند، ندا را اغتشاش گران کشند، دولت او هیچ فعالیت مخفی اتمی ندارد و بر "صداقت" ایران در اعلام تاسیسات قم تأکید کرد و.....

او در مصاحبه با چارلی رز مجری شبکه بی بی اس آمریکا که در ارتباط با حوادث پس از انتخابات به موضوع تجاوز جنسی در زندانها اشاره کرد مدعی شد "آقای کروی این حرفها را زده است و وقتی هیات سه نفره قوه قضائیه از او اسناد خواستند گفت عصبانی شدم، این حرفها را زدم و هیچ سندی ندارم". این ادعای دروغین از طرف آقای کروی تکذیب شد. (۷)

مضحک در این حد نیز نمی ماند و امام جمعه موقت تهران، احمد خاتمی که در رقابت وقاحت و دروغ گویی به احمدی نژاد نزدیک تر می شود، می گوید: «دروغ گفتن علیه نظام، گناه کبیره است، حتی اگر راست هایش جزو اسرار باشد، نباید آنها را گفت چون، اسرار حکم خون را دارد.» (۸)

ریشه ی این دست دروغ گویی ها و عوامفریبی ها را پیامبری که احمدی نژاد و احمد خاتمی به او ایمان دارند در "پستی روح" دروغ گو دانسته است. (لایکنب الکاذب الا من مهانته نفسه). (۹)

احمدی نژاد در تازه ترین سخنرانی اش گفته است: "خدای متعال یک جان ناقابل و سرسوزنی آبرو به بنده عطا فرموده است که از خدا می خواهم هر دوی آن را در مسیر آرمانها و اجرای عدالت فدا کند."

برای حفظ این واقع بینانه ترین سخن، یعنی احتمال داشتن "سر سوزنی آبرو" بهتر این است که دیکتاتور حقیر لاقبل به گفته های پیامبرش توجه کند: مردی از پیامبر اسلام پرسید: "مؤمن زنا می کند؟ پیغمبر فرمود: گناه می شود. پرسید: مؤمن دزدی می کند؟ فرمود: گناه می شود. عرض کرد: یا رسول الله! مؤمن دروغ می گوید؟ فرمود: نه. خدای فرمود: «انما یفتی الکنب الذین لا یؤمنون بأیات الله». کتاب خدا و سنت پیغمبر همصدا هستند که دروغ با ایمان، چندان سر و کاری ندارد." (۱۰)

آیا دیکتاتور حقیر و مؤمن به این حد از سلامت روانی و رفتاری، و صداقت دست خواهد یافت که به گفته ی پیامبر و امام جعفر صادق اش عمل کند و بیش از این با نقش "منافقانه" اش به مردم و جامعه لطمه نزند؟:

«سه چیز است که در هر کس یافت شود، منافق خواهد بود، هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خودش چنین پندارد که مسلمان است: سخن دروغ بگوید، در امانت خیانته کند و خلف وعده کند" (۱۱). سه کاری که احمدی نژاد تا امروز با مهارت و تسلطی حیرت انگیز از عهده ی آن ها بر آمده است

مجازات های بین المللی و انزوای اقتصادی ایران

گفتگو با سعید قاسمی نژاد

جمشید اسدی



بدین ترتیب اقتصاد ایران به تدریج توانایی خرید کالاهایی که در فهرست تحریم نیستند را هم از دست می دهد. چرا که خرید و فروش هر کالایی در سطح بین المللی نیاز به پشتیبانی مالی بانک ها، مثلاً در زمینه گشایش اسناد اعتباری دارد و از آن جا که عمده ترین بانک های کشور مورد تحریم هستند، در نتیجه کارآفرینان و بازرگانان مجبورند کالاهای مورد نیاز خود را به طور نقدی و گران تر خریداری کنند یا به طور کلی از معامله منصرف شوند. تحریم ها دست کم باعث افزایش 20 درصدی بهای کالاهای وارداتی به ایران می شوند.

شرکت ایران خودرو، بزرگ ترین خودروساز کشور و یکی از واحدهای سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، که عمدتاً تولیدات شرکت خودرو سازی پژو فرانسه را مونتاژ و تولید می کند، بخشی از قطعات را وارد می کند. پیش از تحریم ها، شرکت ایران خودرو با پنج تا ده درصد قیمت خرید گشایش اعتبار می کرد، اما پس از تحریم های بایستی 50 تا 60 درصد و در برخی موارد کل قیمت خرید را بردارد تا گشایش اعتبار شود.

صنعت داروسازی درست به همین دلیل در تنگناست و به دنبال آن سلامتی مردم در معرض تهدید جدی است. البته بر اساس قوانین بین المللی، قطعنامه های شورای امنیت دارو و خوراک را در هیچ موردی شامل تحریم ها نمی کنند. با وجود این، به علت مجازات های اقتصادی علیه بنگاه های مالی، چون بانک های سپه و صادرات و ملی، داروگران کشور عملاً نمی توانند برای خرید مواد اولیه گشایش اعتبار کنند و به همین دلیل برخی از داروهای حیاتی چون انسولین، داروی قند خون، ویتامین B6 دارویی حالت تهوع و «بیراستام» و «رسپرون» داروهای مغز و اعصاب عملاً در بازار دچار کمبود شده اند. برای پایین آوردن سطح مصرف، فروش داروهای آنتی بیوتیک و مخدر بدون تجویز پزشک در داروخانه ها ممنوع شده است و حتی فروش داروهای حساس تنها به اندازه مصارفی در حد 24 تا 48 ساعت مجاز است و واگذاری بیش از این مقدار وابسته به تجویز پزشک است. لازم به یادآوری است بانک ملی که در حدود 60 تا 70 درصد امور بانکی کارخانجات داروسازی ایران با خارج را به عهده دارد مورد تحریم بین المللی است.

بانک ملی، بانک تجارت و بانک صادرات از وزارت صنایع خواسته اند که هیچ طرحی را برای تامین مالی به این بانک ها نفرستند زیرا آنها منابعی در اختیار ندارند. مجتمع گوشت "ایران" به عنوان بزرگترین مجتمع کشتارگاهی و تولید گوشت قرمز کشور به دلیل کمبود نقدینگی و سوء مدیریت از 5 ماه پیش بصورت نیمه تعطیل درآمده بود و هم اکنون تعطیل شده است. مشکلات تامین برخی مواد اولیه نیز موجب احتکار در بازار داخلی ایران و افزایش شدید قیمت آنها شده است. سرانجام بحران واحدهای تولیدی تا اندازه ای خطرناک شده که بسیاری از مدیران صنایع در ایران چاره ای جز تعطیلی واحدها و اخراج کارگران ندارند.

حتی شرکت های دولتی در ایران نیز از تأثیرات منفی تحریم ها در امان نمانده اند. در این مورد می توان به مشکلات ساختمان مترو در تهران اشاره کرد: دولت و شهرداری تهران می بایستی سالانه هزار میلیارد تومان، از قرار کیلومتری شش میلیارد تومان برای تونل زنی، برای تامین مالی ادامه ساختمان مترو بودجه تهیه کنند. اما امکان تهیه چنین بودجه ای در داخل کشور وجود ندارد و در نتیجه برای تامین مالی ساختن مترو، می بایستی با تصمیم دولت، پول از خارج وام گرفته شود و شهرداری تهران نیز در بازپرداخت آن در طول 10 تا 15 سال، مشارکت کند. اما با توجه به تحریم های علیه جمهوری اسلامی، کشورهای خارجی از اعطای فاینانس های دراز مدت خودداری می کنند، چرا که بیمه های دولتی این کشورها چنین فاینانس های هنگفت را برای ایران اصولاً بیمه نمی کنند. بدین ترتیب، تحریم ها و مجازات های اقتصادی بین المللی، ادامه ساختمان مترو در تهران را هم با مشکل روبرو کرده اند.

سعید قاسمی نژاد، آیا تحریم های اقتصادی در تغییر رفتار کشورها تا بحال موثر بوده است؟

جمشید اسدی: پیش از هر چیز باید دانست که تحریم های اقتصادی در پی از پا انداختن حکومت های خاطی نیستند. هدف تغییر رفتار این حکومت هاست. در این مورد می توان به تجربه تحریم در کشورهای لیبی، کوبا، عراق، لیبیا، سیرالیون، بوسنی و هائیتی اشاره کرد. نه! کمابیش با اطمینان می توان گفت که تحریم های بین المللی به خودی خود باعث سقوط و یا حتی تغییر رفتار کشورهای خاطی نشده اند. البته این بدان معنی نیست تحریم ها هیچ تأثیری بر اقتصاد و جامعه آن کشورها نیز نداشته اند. اجازه بدهید به مورد خاص عراق در همسایگی خودمان اشاره کنیم.

طرح "نفت برای غذا" شورای امنیت سازمان ملل متحد در طی سال های 1996 تا 2003، به رژیم صدام اجازه می داد برای تهیه مایحتاج و نیازهای اصلی مردم، مقدار محدودی نفت صادر کند. رژیم صدام حسین این طرح را به راحتی مورد سوء استفاده قرار داد، بدین ترتیب که گواهی فروش نفت را به شرکت های دوست و آنگار می کرد و در ازای آن "کمپسیون" دریافت می کرد. حتی مدیری که از سوی سازمان ملل بر این کار گمارده شده بود در ازای "کمپسیون" گواهی فروش نفت دریافت می کرد. رژیم صدام حسین توانسته بود از طریق ترکیه و اردن نفت را که جزو تحریم های اقتصادی علیه کشورش بود به صورت قاچاق صادر کند.

در این دوران در حدود 4500 شرکت مجاز به واردات کالا به عراق شرکت بودند که بیش از نیمی از آن ها، یعنی 2392 شرکت، برای کسب اجازه واردات به عراق، کمپسیون های غیر قانونی به حساب های بانکی پنهانی در کشورهای اردن، امارات متحده عربی و لبنان و اریز کردند. صدام حسین برای واردات عمدتاً با شرکت های دوست در دو کشور فرانسه و روسیه کار می کرد. اما شرکت های معظم دیگری چون ولوو از سوئد و زیمنس از آلمان در واردات مشکوک عراق سهیم بودند.

تحریم های اقتصادی جامعه بین المللی علیه ایران همه در زمان زمامداری محمود احمدی نژاد اتفاق افتادند. او در ماه اوت سال 2005 میلادی رئیس جمهور شد و با تنش افروزی و موضع گیری های بی فایده برای کشور باعث تصویب چهار قطعنامه تحریمی شورای امنیت علیه کشور شد: قطعنامه 1737 در 23 دسامبر 2006، قطعنامه 1747 در مارس 2007، قطعنامه 1803 در مارس 2008، و قطعنامه 1835 در سپتامبر 2008. اتحادیه اروپا سه قطعنامه نخست را خیلی زود تصویب کرد.

بدین ترتیب قدرتمندترین کشورهای جهان تحریم های بزرگی را علیه ایران دامن زدند و به تدریج دیگر کشورهای جهان را به دنبال خود گشاندند. بخش نخست این گفتگو شرح پیامدهای ناگوار این تحریم ها بر ایران و امکان تغییر رفتار جمهوری اسلامی است. در بخش دوم در مورد تأثیرگذاری تحریم ها بر جنبش آزادی خواهانه و گذار ایران به دموکراسی گفت و شنود ادامه یافته است.

سعید قاسمی نژاد، با وجود امتیازهایی که جمهوری اسلامی در مورد پرونده هسته ای به جامعه جهانی داده، هنوز طرح تشدید تحریم های اقتصادی علیه ایران بر روی میز مذاکره کنندگان است. به لحاظ اقتصادی اثر تحریم های اقتصادی بر ایران چیست؟

جمشید اسدی: با نگاهی به پیامد تحریم های پیشین بر اقتصاد ایران، می توان در مورد تأثیری که تحریم های جدید بر ایران خواهند داشت، حدس و گمان زد. مهم ترین این پیامدها عبارتند از: پریختن سرمایه گذاران خارجی از فعالیت در صنایع سنگین و حتی نفت و گاز، دستیابی سخت، اگر نه ناممکن به فناوری های پیشرفته، تنگناهای شدید در داد و ستدهای بانکی و مالی، افزایش هزینه عمومی واردات و فضای تیره و تاریکسب و کار در کشور.

فرسودگی چاه های نفت و تجهیزات و تاسیسات استخراج باعث شده اند که تولید نفت امروز کمتر از زمان پیش از انقلاب باشد. برای بازسازی و روزآمدسازی اکتشاف و استخراج، نیاز به سرمایه گذاری است که در شرایط تحریم اگر ناممکن نباشد بسیار مشکل است.

اما گذشته از افت تولید نفت، جمهوری اسلامی قادر به پالایش آن چه تولید می کند نیز نیست و بخش قابل ملاحظه ای از بنزین مصرفی خود را وارد می کند. به دلیل تحریم ها، ایران نه می تواند قرارداد های جدید امضا کند و نه می تواند شرکت های طرف قرارداد را به اجرائی کردن موافقت نامه ها وادارد.

سرمایه گذاری خارجی در صنعت نفت و گاز ایران، به ویژه از سال 2005 میلادی، رو به کاهش گذارد. بنابر برنامه سوم توسعه ایران، قرار بود ظرفیت تولید نفت خام کشور در پایان سال 1383 (2004) به 51 میلیون بشکه در روز افزایش یابد. اما به علت تحریم ها و نبود سرمایه و تکنولوژی لازم، گنجایش تولیدی کشور در سال 2005، دست کم 1/5 میلیون بشکه کمتر از ظرفیت پیش بینی شده، یعنی چیزی در حدود 4/2 بشکه میلیون در روز. بقیه باید وارد می شد.

ناتوانی دولت احمدی نژاد در به راه اندازی صنعت نفت و گاز در روزهای سرد دی ماه 1387، با کاهش فشار لوله های گاز در شمال و غرب کشور به روشنی آشکار شد. دولت ناچار شد صدور گاز ترکیه و جریان گاز کارخانجات ذوب آهن و فولاد مبارکه را برای چندین روز قطع کند تا بتواند به نیازهای شمال و غرب پاسخ دهد. این مشکل هنوز به قوت خود باقی است. کمابینه خود مسئولان دولت محمود احمدی نژاد به گستردگی کمبود گاز در زمستان پیش رو اعتراف می کنند، اما به جای فرای تولید که در شرایط تحریم ممکن نیست، قول خرید گاز از ترکمنستان می دهند.

حجم سرمایه های خارجی وارد شده به ایران در سال 2006 بیش از 30 درصد نسبت به سال قبل از آن کاهش داشت و حداکثر به 800 میلیون دلار رسید. حال آنکه در سال 2004 بیش از چهار میلیارد دلار سرمایه خارجی وارد ایران شده بود. در سال 2006 در مجموع 44 میلیارد دلار سرمایه خارجی وارد خاورمیانه شد. سهم ایران از این سرمایه، کمتر از 2 درصد بوده است.

گذشته از عدم سرمایه گذاری در صنعت نفت و گاز ایران، بانک های بزرگ بین المللی نیز از همکاری دلاری با جمهوری اسلامی پرهیز می کنند و این به نوبه خود باعث شده که هزینه معاملات بین المللی برای ایرانیان افزایش یابد و دست جمهوری اسلامی برای خرید و گشایش اعتبار تنگ تر شود. بانک های غربی از گشایش اعتبار اسنادی برای صنعتگران ایران خودداری می کنند و فروشندگان غربی تنها در صورت دریافت نقدی پول حاضر به فروش مواد اولیه و کالا به ایشان هستند. این شیوه هزینه سنگینی برای ایرانی ها به دنبال دارد.

در چنین شرایطی هزینه معاملات بین المللی برای جمهوری اسلامی که مجبور است به منظور جلب موافقت بانک های بین المللی برای گشایش اعتبار، گاهی تا صد در صد مبلغ معامله را به سپرده گذارند، بسیار سنگین تر از گذشته شده است.

بازرگانان بخش خصوصی نیز مجبورند برای معامله با بنگاه های مالی کشور های اروپایی که ایران را مورد تحریم قرار داده اند از طریق بانک های ثالث دیگر کشورها اقدام کنند و بدین ترتیب متحمل دو هزینه هنگفت می شوند: یکی مربوط به زمان انتقال پول و اسناد ارزی که از یک هفته به بیشتر از سه هفته رسیده و دیگری ناشی از انتقال پول، چون زین پس بازرگان ایرانی باید برای کارمزد بانک سوم، معادل پنج تا ده درصد از کل مبلغ معامله، را نیز اضافه بردارد.



پروژه های عمرانی ، دستاویز غارت حمید رضا خادم

در دست در برنامه ریزیهای اقتصادی و بودجه بندی سالانه کشورها ، عمران و سازندگی همواره یکی از تعیین کننده ترین و مهمترین بخش ها محسوب می شود . کثرت مشاغل و همچنین توسعه پایدار که از مهمترین دستاوردهای عمران محسوب می گردد همواره سبب می شود سالانه بودجه های کلانی در این زمینه که قاعدا در کوتاه مدت نیز به سود دهی می رسند هزینه گردد و باور کارشناسان در این خصوص که عمران بعنوان یکی از چرخ دنده های تعیین کننده اقتصاد هر کشوری است را عملی سازند تا ماشین اقتصاد و پیشرفت از حرکت باز نایستد.

در یک پروژه ساختمانی بیش از یکصدویست نوع شغل وجود دارد ، از استخراج معادن گرفته تا تولید مصالح ، از تولید ماشین آلات تا حمل مصالح و اجرای ساختمان و ... و با همین گستردگی طیف های شغلی در اجرای ساختمان ، مشاغل تخصصی فراوان و همچنین غیر تخصصی که بخش عظیمی از نیروی کار کشور را شامل می شوند در سایه حرکت چرخ عمران کشور مشغول بکار گردند.

اساسا در هیچ کشوری حتی توسعه یافته ترین آنها هرگز دیده نمی شود که عمران و نوسازی متوقف گردد و همواره بر اساس نیاز جامعه و تحولات جهانی ، سوای از تاثیر بخشی در امر اقتصاد ، نفیوت بخش خصوصی و ایجاد گردش مالی ، امنیت جامعه را در تولید انرژی ، استخراج نفت ، گاز ، معادن و همچنین ذخیره آب ، گسترش راه ها ، تولید برق ، گسترش ساختمانهای صنعتی همگام با پیشرفت صنعت و در نهایت سرپناه شهروندان تامین می نماید . حتی به گواه ماههای اخیر که بحران اقتصادی مشکلاتی را برای کشورها پدید آورد ، آمریکا با افزایش بودجه پروژه های عمرانی و مشغول شدن طیف گسترده ای از جامعه در آن و ایجاد گردش مالی ، از این طریق مسکنی نسبتا قوی در اقتصاد خود تزریق نمود تا عمران بعنوان نوشدارو در بحران اقتصادی مد نظر قرار گیرد . همچنین هنگامی که گزینه های سرمایه گذاری خارجی در کشور های در حال توسعه مطرح می گردد ، عمران به دلیل بازدهی زود هنگام ، اجرای سریع قابل برنامه ریزی و همچنین ریسک پایین و سود تضمین شده ، از اولویت های سرمایه گذاران خارجی می باشد . همین مزیت برای سرمایه گذاران داخلی نیز وجود دارد که می توان آنان را نیز در توسعه پایدار و آبادانی کشور سهیم نمود

با این مقدمه و بیان اهمیت عمران در اقتصاد ، با توجه به اینکه سیاست های دولت آقای احمدی نژاد در این زمینه فجایع بزرگی را در کشور پدید آورده ، به گزارش هایی در این خصوص و تبعات این تصمیم های نابخردانه و سیاسی خواهیم پرداخت.

موقعیت اقلیمی ایران و شرایط خشک آب و هوایی و همچنین خشکسالی های پی در پی ، می طلبد که ایران به لحاظ ذخیره آب باران های فصلی ، در سد سازی و پروژه های ذخیره آب گام هایی را برای رفع این مهم بردارد و همانگونه که در بیست سال گذشته شاهد بودیم طرح های بسیاری نیز در این زمینه توسط مشاوران مطرح و عموما به اجرا گذاشته شد . ولی شوربخانه عدم کارشناسی دقیق در برخی پروژه ها و سو مدیریت و همچنین واگذاری پروژه ها به شرکت های تحت پوشش جهاد سازندگی ، بنیاد مستضعفان و سپاه پاسداران و همچنین نظارت غیر اصولی و نگاه غیر مسئولانه برخی نهادها ، نه تنها این پروژه ها را از توجیه اقتصادی خارج ساخت ، بلکه اسبب های جدی به منابع و سرمایه های کشور وارد نمود . در بخش میراث فرهنگی و محیط زیست آسیب ها به حدی جدی و اسفبار بود که ده ها اثر ارزشمند ملی در زیر میلیونها متر مکعب آب به نابودی کشیده شد . آثاری که اگر نمونه های حتی کم ارزشتری از آن در سایر کشورها قرار داشت با تمام امکانات از آن نگهداری می شد . سد باستانی جره با قدمتی بیش از 1600 سال در زیر دریاچه سد جدید جره رامهرمز مدفون گردید . بیش از یکصدوسی سایت باستانی در زیر دریاچه سیوند قرار گرفت و چندین کنیبه و سنگ نوشته با ارزش و تاریخی به زیر دریاچه سد کارون سه رفت که هرکدام به تنهایی ارزشی غیر قابل قیمت گذاری داشتند . در بخش محیط زیست نیز به دلیل مکان یابی نامناسب و همچنین عدم پیش بینی در احیا اراضی ، ضربات مهلکی بر پیکر محیط زیست کشور وارد گردید .

در شهرها که به دلیل ساخت سنتی و فرسودگی منازل ، مدارس ، بیمارستان ها و ... هیچگونه امنیتی وجود ندارد ، حتی اندک توجهی به آن نشده است و تنها در حد شعار و حرف و طرح باقی مانده است . گستردگی بافت فرسوده و عدم رعایت موازین شهرسازی و عدم بهره گیری از روش های نوین و مدرن ، در هنگام زلزله شرایطی پدید خواهد آمد که هموطنان ما مورد آماج و سنگسار آوار ساختمانی قرار می گیرند و فاجعه ای مخوف حاصل رفتار غیرمسئولانه و نابخردانه و بری از اصول اخلاقی برخی مدیران کشور است ایجاد می گردد . شاید به راحتی بتوان گفت که میلیون ها نفر در زیر آوار خواهند ماند و به دلیل عدم رعایت اصول شهرسازی و مسدود شدن راه های دسترسی و امدادسانی همگی تلف خواهند شد . در راه سازی همانگونه که شاهدیم سالانه حدود سی هزار نفر در تصادفات جاده ای کشته می شوند . وحشتناک بودن این آمار را آنجا می توان یافت که در حمله نظامی آمریکا به عراق ، در طول تمامی این سالها آمار کشته ها به میزان یکسال تصادفات جاده ای در ایران نبوده است ، این بدان معناست که در زمان صلح به دلیل نا امن بودن جاده ها ، پایین بودن سرانه راه ها و فرسودگی ناوگان حمل و نقل ، در ایران بیش از زمان جنگ در برخی کشورها تلفات وجود دارد . سرانه راه در کشور ایران در مقایسه با ترکیه ، یک پنجم می باشد . یعنی ایران به ازای هر هزار نفر دو کیلومتر جاده دارد . ترکیه ده کیلومتر ، آلمان نوزده و ژاپن بیست و دو کیلومتر.

برحسب قرار سازمان ملل ، بنا بود در درآمد نفت صادراتی عراق در این مدت ، در حسابی ویژه در نزد بانک معظم BNP فرانسوی نگهداری و مراقبت شود . اما بعدها این بانک هم متهم شد که در مورد برداشت های مشکوک ، دقت و نظارت کافی مینول نداشته است . در طی سال های تحریم عراق از سال 1996 تا 2003 ، رژیم صدام درآمدی در حدود 64 میلیارد از صادرات مجاز نفت کرد و از این میان به احتمالی در حدود 13 میلیارد دلار را با سوء استفاده مستقیم برداشت کرد .

بدین ترتیب همچنان که ملاحظه می کنید تحریم های بین المللی البته بر اقتصاد و جامعه تاثیر منفی فراوان گذارند . هم کسب و کار این کشور آسیب فراوانی دید و هم جامعه بیکار و نیازمند کالاهای ضروری و حتی ساده ترین داروها شد . اما همه این ها باعث نشد که مستبد عراق از پول مورد نیاز خود محروم بماند .

این درست که هدف تحریم هوشمند زیر فشار گذاردن حکومت های خاطی و پرهیز از آسیب رسانی به مردم و جامعه است ، اما تجربه نشان داده که مردم از آن در امان نخواهند بود . چه در بسیاری موارد ، دیکتاتور ها از بودجه بهداشت و آموزش مردم خواهند کاست تا اسلحه مورد نیاز خود را به قیمت بیشتر از طریق قاچاق و مجاری غیر قانونی تهیه کنند . تحریم هوشمند عراق در زمان صدام از 1991 تا 1998 ، به اعتباری مرگ 200 000 تا 500 000 کودک را به دنبال داشت . در حقیقت هزینه اصلی تحریم ها بر دوش مردمی است که هر روز بیش از پیش گرفتار گرانی ، رکود و بیکاری می شوند .

بندر از این تحریم حتی ممکن است به تقویت حکومت خاطی بیانجامد ، چرا که در چهارچوب رسانی به مردم و توسعه غذا و دارو کماکان در دست دولت حاکم خواهد بود و در چنین شرایطی ، وابستگی مردم و جامعه به تنها دارندگان و توزیع کنندگان مایحتاج عمومی ، یعنی حکومت و دولت ، بیشتر خواهد شد . از آن گذشته حکومت هم خواهد توانست گروه های "مزمور" و وابسته به خود را تشکیل دهد . تجربه تاریخی تحریم های اقتصادی در جهان ، از بلند آهنگ ترین آن در کوبا گرفته تا نمونه نزدیک تر آن در کشور همسایه عراق ، همگی کمابیش دو پیامد همانند داشته اند : تداوم سرسختی مستبد حاکم و تشدید دشواری های اجتماعی و اقتصادی مردم .

هر چقدر کشور هدف تحریم کوچک و ضعیف و نسبت به افکار عمومی جهان حساس تر باشد ، احتمال موفقیت مجازات ها بیشتر است ، اما ایران خوشبختانه کشور کوچک و ضعیفی نیست و شوربخانه جناح سرسخت حاکمیت آن نسبت به افکار عمومی جهانیان بی اعتناست . در نتیجه بدین لحاظ هم به نظر نمی رسد مجازات های اقتصادی تاثیر تعیین کننده ای بر رفتار سرسختان نظام داشته باشند .

گذشته از اندازه کشور خاطی و حساسیت حاکمان به افکار بین الملل ، عامل زمان نیز در تاثیرگذاری تحریم و مجازات اقتصادی موثر است . تحریم هوشمند در مورد لیبی که متهم به سوء قصد به هوایمی لاکربی در اسکاتلند و هلاکت 270 قربانی بود ، پانزده سال طول کشید تا نتیجه داد در بلند مدت اما ، ممکن است برخی از کشور های تحریم گر دستیابی به امید منفعت های کلان ، دادو ستد با کشور مورد تحریم را از سرگیرند ، همچنان که استرالیا در سال 1993 ، خودسرانه از تحریم صادرات سلاح به چین سرباز زد و معاملات خود با این کشور را از سر گرفت .

سعید قاسمی نژاد . به لحاظ تاریخی تحریم کشورهای غیردموکراتیک در گذار به دموکراسی موثر بوده است؟

جمشید اسدی . تحریم به خودی خود باعث گذار کشورها از استبداد به دموکراسی نخواهد بود . مهم ترین مسئله برای گذار به دموکراسی نیروی مدنی است که به دنبال مشارکت در زندگی اجتماعی و آزادی است .

سعید قاسمی نژاد . در حالی که مردم ایران در گیر مبارزه ای سخت علیه حکومت هستند تحریم های اقتصادی بیشتر بر مردم اثر سو می گذارد یا بر دولت؟
جمشید اسدی . تجربه عراق زمان صدام به روشنی نشان می دهد که تحریم های اقتصادی اگر بر زندگی اقتصادی و اجتماعی کشور خاطی تاثیر گذار باشند ، بر رفتار مستبدین حاکم بی تاثیرند . آقای رئیس جمهور احمدی نژاد این را به هزار و یک زبان آشکار و نهان گفته است .

در مورد کشور خودمان همین طور است . تحریم های بین المللی بر اقتصاد و جامعه ایران تاثیر ناگواری گذارده اند ، اما این هیچ تاثیری بر سیاست تنش افروز جناح تندرو و نظام جمهوری اسلامی و به ویژه رئیس جمهور محمود احمدی نژاد نداشته است . وی بارها و حتی پس از تصویب قطعنامه های تنبیهی شورای امنیت علیه ایران اعلام کرده که فعالیت های غنی سازی اورانیوم را هرگز متوقف نخواهد کرد . حتی این امکان وجود دارد که سران جمهوری اسلامی بخش قابل ملاحظه ای از درآمد نفت را ، که فروش آن هنوز جزو تحریم های شورای امنیت نیست ، صرف خرید تکنولوژی های اتمی مورد نیاز خود کند . تداوم و بلکه سخت تر شدن مشکلات و بی توجهی آقای رئیس جمهور احمدی نژاد به حل این مشکلات ، باعث خواهند شد قیمت کالاهای مصرفی و تورم افزایش یابند و نیز تولید و اشتغال سقوط کنند و مردم باز هم بیش از پیش متحمل سختی شوند . تازه اگر دولت در قدرت چند امتیاز به ویژه در مورد پرونده هسته ای به کشور های تحریم گر دهد ، آن ها مشکل خاصی برای داد و ستد با جمهوری اسلامی نخواهند داشت . استبداد حاکم و فشار بر شهروند ایرانی مشکل اصلی دیگر کشورها نیست . انصافا در این مورد نمی توان ایراد زیادی گرفت . آن ها منافع ملی و در نتیجه اولویت های ویژه خود را دارند . مشکل استبداد در ایران را اگر خودمان ایرانی ها حل نکنیم ، هیچ کس دیگر هم حل نخواهد کرد . تازه دخالت خارجی شاید "قوز بالا قوز" شود .

گفت و گو با سعید قاسمی نژاد - قسمت اول



با وجود این عقب ماندگی ها و شرایط خطیر و همچنین وجود پتانسیل های بی نظیر ، شاهدیم که سرمایه های ملی بجای امنیت بخشی به ملت و توسعه پایدار صرف عملیاتی بی حاصل ، پرهزینه و پردرد سر همچون پروژه هسته ای می گردد و یا اینکه صرف کشور های رفیق یا برادر می شود و اگر معدود پروژه ای بخواهد اجرا شود به دست نظامیان غیر متخصص با مقاصد غیر از عمران سپرده می شود.

سودمیریت در برنامه ریزی و ارائه طرح ها و همچنین سیاست بازی های مستمر در این بخش مهم از مدیریت کشور ، عمران و آبادانی را نابود و به تبع آن طیف گسترده ای از نیروی کار و همچنین بخش خصوصی را در بدترین شرایط ممکن قرار داده و نیروی نظامی حکومتی که برای تبدیل شدن به حزبی تمام عیار وارد اقتصاد گردیده ، در شرایطی انحصاری هرگونه فعالیت عمرانی را به زیر چنبره خود کشیده است.

مبارزه و مشکل دخالت خارجی

رامین کامران



یکی از مشکلاتی که در جنبش های اجتماعی معاصر ایران رخ نموده و مینماید مسئله دخالت خارجی است که افسانه و حقیقتش هر دو مایه ددرس است. دخالت يك کشور در امور داخلی دیگری امری بیسابقه ای نیست ولی در ایران تفسیر این دخالت معمولاً شکل خاصی میگیرد. اگر حاصل کار باب میل ما بود گویی واقع نشده و اصلاً حسابی با کسی نداریم. بر عکس اگر نتیجه کار بد از آب درآمد همه اش را به گردن خارجی میاندازیم. این ترتیب تقسیم مسئولیت درست نیست، چون به حقیقت نزدیک نیست و از انصاف به دور است. گاه فقط از ذوق اینکه از خودمان سلب مسئولیت کنیم راه درک درست قضیه را بر خویش میندیم و در دراز مدت ضرری بسیار سنگین تر از قبول مسئولیت کرده های خویش را متحمل میگردیم.

جریانی که بجز ساختن خاکریز در طول جنگ و به آب انداختن پلهای شناور و همچنین کندن بوته های خشک بیابان بعنوان جاده ، فعالیت عمرانی دیگری نداشت ، با تجهیز خود و خرید ماشین آلات عمرانی از جیب دولت ، با آزمون و خطا و کاملاً غیر تخصصی وارد بزرگترین و حساس ترین پروژه های عمرانی شد و هزینه های سرسام آوری را بر اقتصاد کشور تحمیل ساخت . برنامه ریزی غلط ، سودمیریت ، عدم رعایت اصول کارشناسی ، گزینش خودی و غیرخودی ، جایگزینی تعهد بجای تخصص ، نا آگاهی در اصول و بدیهی ترین مسائل مهندسی و ... کار را به جایی رساند که پروژه ای سه ساله پس از بیست سال به اصطلاح افتتاح گردد و تازه عیان می شد که رفع معایب و نقص های همان کار به اصطلاح پایان یافته خود پروژه پرهزینه و زمانبر دیگری است . سد "مارون" با سالها تاخیر در ساخت و با چندین برابر شدن هزینه های آن پس از آبیگری توسط جهاد مشخص شد که نشتی شنیدی در زیر بنه وجود دارد ! به ناچار مخزن به سرعت تخلیه و با هزینه ای گزاف و مدتی بسیار طولانی رفع نقص شد . سد "دلوازی" نیز که پروژه ای سه ساله بود با بیش از یک دهه تاخیر و هجده برابر شدن هزینه ساخت از سال هفتادویک تا کنون به پایان نرسیده است . دوبار شکسته شدن فراز بند و نشیب بند سد "کارون چهار" خود به تنهایی بیش از چهارصد میلیارد ریال زیان به کشور وارد نمود . سد "کرخه" که توسط سپاه پاسداران انجام شد ، پس از اتمام مشخص گردید که نشت آب در تکیه گاه چپ به حدی است که امکان شسته شدن سریع سد در کوتاه مدت وجود دارد و در غالب پروژه ای جدید با مبلغی بیش از 1500 میلیارد ریال بعنوان مبلغ اولیه ، عملیات رفع نقص به یک شرکت خارجی واگذار گردید . سد "سیوند" که توسط مهندسین مشاور وابسته به سپاه پاسداران مکان پایی و طراحی شد به دلیل جانمایی بر روی آبرفتی به عمق یکصدوچهل متر که بعدها دیده شد هزینه های هنگفتی را وارد ساخت تا آب بندی و استحکام سطح زیرین که توسط مشاورین وابسته به سپاه دیده نشده بود خود به تنهایی معادل چند سد بزرگ هزینه ساز شود.

مورد انقلاب 57 از این بابت مثال نزدیک و خوبی است. طی این انقلاب و تا وقتی که به نظر میامد نظام برآمده از دل آن مقبول و مطلوب است، هیچکس در باب این که تمامی انقلاب از ابتدا تا انتها کار مردم ایران بوده شکی نداشت و اگر کسی جرأت میکرد در این باب ابراز تردیدی بکند یا صحبت از دخالت خارجی به میان بیاورد فریاد اعتراض همه را بلند میکرد و ممکن بود خود را دم کتک هم بدهد. ولی به مرور که نتیجه این انقلاب بهتر معلوم شد و نظام اسلامی میخ خود را کوبید، صحبت از اینکه کار کار خارجی ها بوده قوت گرفت و کم کم بسیاری مدافع این نظر شدند که انقلاب از اصل دستپخت اجنبی (حال کدام اجنبی مهم نیست) بوده است و به قصد بیچاره کردن مردم ایران انجام گرفته... امروز با به حرکت در آمدن مردم ایران فصل تازه ای هم در حکایت «دخالت خارجی» گشوده شده است که بهتر است از همین الان به آن بپردازیم تا بعداً کمتر جایی برای گله باقی بماند. از یادآوری چند نکته ساده شروع کنم.

این موارد تنها به همین پروژه ها محدود نمی گردد و بطور قطع باید گفت که تمامی پروژه هایی که در دست نهاد سپاه قرار دارد به دلیل عدم پاسخگویی و برخورد از موضع قدرت نظامی - نه تخصصی - دچار همین مشکلات و یا بزرگتر از آن هستند و به دلیل طبقه بندی شدن مدارک و نظامی شدن پروژه امکان حضور در منطقه و یا مطالعه آن وجود ندارد.

اول از همه، چه برخی ببینند و چه نه، باید تذکر داد که این دخالت واقعی است، نه دخیلی دارد و تبلیغات پایه حکومت فعلی ایران، نه به تکذیبی های رسمی و غیررسمی دول خارجی و نه به خیالپردازی برخی از ایرانیان. این نوع دخالت امر مطبوعی نیست ولی در صحنه سیاست بین الملل نه فقط موجود که حتی معمول است. اینکه کشور های دخالت کننده منکر دخالت خود در امور داخلی ایران میشوند طبیعی است و اگر هم صحبت از این میکنند که فقط به فکر آزادی و بهروزی مردم ایران هستند، عذری است رایج. این هم که دولت اسلامی هر اعتراضی را که به رفتار و به وجودش شده است به حساب توطئه اجنبی میگذارد، امر جدیدی نیست و خود ایرانیان بهتر از همه میدانند که نادرست است. به هر صورت قبول این دو رشته ادعا با هیچ منطقی پذیرفته نیست. چشم گشودن به واقعیت و یکی نگرقتن منافع ملی ایرانیان با منافع دیگر کشورها و نیز با منافع نظام اسلامی قدم اول است برای ارزیابی درست ابعاد دخالت و عمل کردن به نحوی که منافع خود را به رغم آن حفظ بکنیم.

کدام دخالت؟

اول باید روشن کنیم که اصلاً مقصود از دخالت چیست و کدام است. این کلمه مصداق بسیار وسیعی دارد و از کوشش برای ضربه زدن به حکومت موجود به قصد گرفتن امتیاز ، تا روی کار آوردن حکومتی را شامل میگردد که کلاً یا جزئاً منافع خارجی را بر منافع ملی مقدم بدارد.

با این تجربیات پرهزینه و وجود خطرات بسیار در امنیت جانی مردم ، در چهار سال اخیر شاهد آن هستیم که پروژه های عمرانی کشور روز به روز در حال کاسته شدن هستند ، پروژه های نیمه تمام که میزان آن بیش از هفتاد هزار پروژه می باشد در دستورهایی که از سوی دولت نهم صادر گردید به تعطیلی کشانده شدند و سیل عظیمی از نیروی انسانی به بیکاران پیوستند و معدود پروژه های استراتژیک و همچنین پروژه های سودآور و بزرگ بدون انجام تشریفات قانونی به سپاه واگذار گردید و در واقع امنیت مردم و توسعه پایدار به فراموشی سپرده شد.

در ایران نظرها معمولاً به سوی این شکل دوم یا به عبارتی که باب شده است، شکل «حداکثری» دخالت خارجی معطوف است. دلیل این امر تجربیات تلخ و تأثیرگذار تاریخی، بخصوص در قرن بیستم است که یکبار آزادی دستاورد انقلاب مشروطیت و بار دیگر حاصل نهضت ملی را از کف ایرانیان ربود. ولی باید به هنگام ارزیابی حد نگاه داشت و بی حساب تن به استفاده از کلیشه های رایج نداد. باید اول مصداق دخالت خارجی را در جنبش اخیر جست و بعد دید با چه منطقی انجام گرفته و امکانات تحول آنرا در آینده حدس زد و در راهبرد مبارزه در نظر گرفت.

امروز که بیش از یک هزار و پانصد پروژه عمرانی در دست سپاه پاسداران قرار دارد و سایر پروژه ها که در دست بخش خصوصی است به تعطیلی رسیده است ، شرایط برای فضای رقابتی به دلایل فراوان عملاً از بین رفته است و بخش خصوصی هیچگونه توانی برای برخاستن و حضور در سازندگی ندارد . از سویی در گذشته سپاه به دلیل معافیت از پرداخت مالیات و همچنین پرداخت بیمه پرسنل از کیسه دولت و همپنطور در اختیار داشتن بودجه های کلان دولتی در خرید انواع ماشین آلات و دفاتر رایگان به لحاظ قیمت سطحی پایینتر از بیمانکاران بخش خصوصی داشت ، اما با برنده شدن و تسخیر پروژه و آغاز آن با اعمال نفوذ ، مبلغ به چند برابر افزایش میافتد و آنگونه که خود می خواست و آنچه را طلب می کرد به اجرا می گذاشت و هیچ قانون و قدرتی توان توقف آنرا نداشت . از سوی دیگر چندی پیش شاهد بودیم که یک فوریت طرحی فاجعه بار از تصویب مجلس گذشت که کلیه طرح های عمرانی به نهادی به نام بسج سازندگی واگذار گردد . آن نهاد این اختیار را دارد که پروژه را به هر شکل که صلاح بداند واگذار نماید . که این مصوبه نیز بجای خود فجایعی غیر قابل جبران به همراه دارد که در آن جمله می توان به:

تقویت نیروهای نظامی حکومتی ، افزایش بودجه جنگی به نام طرح های عمرانی و به تبع آن کاهش بودجه عمرانی ، نظامی کردن بخش عمده ای از بودجه کشور خارج از مصوبات تعیین شده ، ایجاد فضای سواستفاده و رانت و فساد ، عدم اجرای تخصصی و صحیح پروژه ها ، تحمیل هزینه های هنگفت به پروژه ها ، حذف رقابت در ارائه قیمت و گرانتر شدن پروژه ها ، حذف کنترل و حسابرسی ، فراری دادن سرمایه های داخلی و خارجی ، فراری دادن مغزهای مهندسی و مدیریتی ، تضعیف و حذف بخش خصوصی ، تعطیلی شرکتهای متخصص و با تجربه اجرایی ، افزایش بی کاری و در نهایت تعطیلی پروژه ها که از اکنون شاهد آن هستیم را ، اشاره نمود .

هدف جریانی که با دست های آلوده و با اهداف کاملاً سیاسی و باج دهی به بخش نظامی ، این ماجرا را پی می گیرد کاملاً واضح و مشخص است . مبالغ بسیار عظیمی که در

به هر صورت پشتیبانی رسانه ای مهمترین و عیان ترین بود و در سطحی بسیار وسیع



دخالته به کدام قصد؟

این از نشانه های بارز دخالت خارجی، بیبنیم قصد از این کار چه می‌توانسته باشد. در این زمینه چهار فرض به نظر من میرسد، دو تا ضعیف و دو تا قوی. کار را با کنار نهادن دو تای اول شروع کنیم که کمابیش به هم وابسته است و بر خلاف انتظار بین حکومت و بخشی از مخالفان بر سر آنها اتفاق نظر موجود است. مسئله آزادی ایرانیان حتماً دلمشغولی کسی غیر از خود این مردم نبوده و نیست، اقدام به ساقط کردن نظام اسلامی هم به تصور من معقول نمیاید. لزومی ندارد دولتهای خارجی در صدد باشند تا مثل مردم به جان آمده ایران از هر فرصتی برای تغییر حکومت استفاده نمایند. اگر ایرانیان چنین میکنند برای این است که آزادی خود را در گرو این کار ببینند ولی این مشکل خود آنهاست و به دول خارجی ارتباطی ندارد. به علاوه، برای دست زدن به تغییر حکومت یک کشور دیگر میباید نامزدی برای در دست گرفتن قدرت داشت و بدون این دو مقدمه چینی ها نمیتوان وارد عمل شد. نقداً هیچکدام از کشورهای غربی نامزد روشن و مشخصی برای قدرتگیری در ایران ندارند و رضا پهلوی هم که به دلیل نزدیکی قدیم با ایالات متحده به چشم برخی نامزد این کشور برای رهبری ایران آینده محسوب میگردد، از پشتیبانی صریح دولت فعلی آمریکا برخوردار نیست و بیشترین زمینه ای که در این کشور دارد در بین گروه هایی است که هرچند بی قدرت نیستند ولی فعلاً در حکومت نیستند.

حکومت اسلامی مدعی است که دخالت خارجی از اصل موجد نارامی بوده و هدف آن راه انداختن انقلاب مخملی بوده تا نظام اسلامی را ساقط کند. البته تعداد انقلاب های مخملی که ظرف دهه گذشته راه افتاده است تا اسباب توسعه نفوذ ایالات متحده را فراهم بیآورد کم نیست ولی ادعای حکومت اسلامی هم پذیرفتنی نیست. اول از همه برای اینکه اگر مردم به خیابان ریخته اند به دستور یا راهنمایی کشورهای خارجی نبوده، به این دلیل بوده که حس کرده اند برای هزارمین بار سرشان کلاه رفته و اصلاً از دست این حکومت به تنگ آمده اند. از طرف دیگر دولت فعلی آمریکا وارد راه تنش زدایی با حکومت اسلامی شده و دلیلی ندارد که بکوشد تا در میانه این کار ناگهان طرف مذاکره را سرنگون سازد و برنامه خود را بر هم بریزد. علاوه بر این همه شاهد بودیم که رئیس جمهور آمریکا علیرغم فشار بسیاری که از سوی اعضای حزب جمهوریخواه (به بهانه دفاع از آزادی مردم ایران) بر وی وارد گشت، حاضر نشد به راه پشتیبانی پر سر و صدا از جنبش اعتراضی مردم ایران برود.

از این حرفها که بگذریم دو فرض جدی باقی می ماند. اولی بهره گیری از موقعیت (و نه ایجاد آن) برای تضعیف دولت موجود ایران است به قصد گرفتن امتیاز در صحنه سیاست خارجی، بخصوص با در نظر گرفتن دعوای اتمی. طی چند سال گذشته دیدیم که احمدی نژاد چگونه با سرسختی و حتی درشتگویی از دادن هر گونه امتیاز در باب اتم سر باز زد و کار خودش را پیش برد. با در نظر گرفتن اینکه کشورهای غربی سالها بود به قبول اعتبار انتخابات اسلامی تن داده بودند و نظام اسلامی را به نوعی «نماینده» ملت ایران محسوب میساختند، پذیرش پیروزی قاطع احمدی نژاد در انتخابات ریاست جمهور، خودبخود باعث تقویت بیشتر موضع وی در صحنه سیاست خارجی میشد و کار امتیازگیری را از آنچه هم که هست مشکل تر میساخت. خلاصه اینکه فرصتی که با حرکت مردم ایران فراهم گشت برای سلب اعتباری که طی سالها با قبول ضمنی صحت انتخابات، به اسلاف او و خود وی ارزانی شده بود، بسیار مناسب بود. سست شدن موقعیت احمدی نژاد در داخل قاعدتاً در خارج نیز میباید متزلزلش میکرد و شاهدیم که در اولین فرصت داستان اتم دوباره مطرح شد و باز بحث تشدید مجازاتهای بین المللی به میان آمد.

انگیزه دوم بر هم زدن میانه ایران و آمریکا است، یا به عبارت دقیقتر اخلال در مذاکره بین این دو برای برقراری احتمالی رابطه. روشن است که برقراری چنین رابطه ای و ختم دشمنی چندین ساله بین دو طرف در میدان سیاست خاورمیانه تغییری اساسی ایجاد خواهد کرد و هر کس که چنین تغییری را مطلوب نشمرد با خواهد مانع وقوع آن کرد، حتماً تمایل به بهره جویی از اعتراض به نتیجه انتخابات، خواهد داشت؛ با این استدلال که دولتی که مردم کشورش صریحاً به آن پشت کرده اند استکامی ندارد و طرف مطمئنی برای مذاکره نیست و اگر هم توافقی با آن حاصل گردد در نهایت بی ثمر خواهد بود. حال بیبنیم کدام پیامد مطلوب که می تواند باشد.

تضعیف احمدی نژاد

در این مورد باید تمامی دول غربی و نیز اسرائیل را یکصدا و همگام شمرد. سیاست خارجی یکدنده احمدی نژاد که با پرخشاجویی توأم بوده به مذاق هیچکدام از کشورهای هابی که محتوای این سیاست را نمی پسندند، خوش نمیاید، چه به شخص او علاقه ای داشته باشند و چه نه.

تضعیف محض امتیاز گرفتن است نه ساقط کردن و امتیازهایی که مدتهاست از جمهوری اسلامی طلب میگردد روشن. اول از همه چشم پوشیدن از فناوری اتمی و نه فقط از بخش تسلیحاتی آن، چون این دو بخش را نمیتوان از هم جدا کرد و هر که اولی را داشت میتواند هر وقت اراده کرد دومی را هم صاحب شود. دوم قطع پشتیبانی از حزب الله لبنان و حماس. طرفهای اصلی این هر دو درخواست آمریکا و اسرائیل هستند و داو این بازی هم سیادت بر خاورمیانه است. آمریکا سیادت بر این منطقه را برای خود حیاتی میبمرد و سرپل اصلیش برای تحقق این برتری اسرائیل است. از طرف دیگر خود اسرائیل هم که

انجام گشت. اولین پیامد آن عرضه آینه ای بود که تصویر جنبش مردم ایران را به سوی خود این مردم منعکس میکرد و به عبارتی به آنها «خودآگاهی مبارزاتی» ارزانی مینمود. تصویر عرضه شده مشوق آنها برای ادامه مبارزه بود ولی کوشش برای جهت بخشیدن به آن (لااقل به چشم من) خیلی مشهود نیامد. روشن بود که هدف گرم نگاه داشتن تنور مبارزه است. منطقی هم بود که چنین باشد چون جهت دادن به یک جنبش وسیع مردمی از تشویقش بسیار مشکل تر است.

رسانه های غربی در این زمینه سنگ تمام گذاشتند و البته نمیتوان هر پشتیبانی شان از حرکت مردم ایران را به حساب سیاست دولت متبوعشان گذاشت ولی از سرعت و مقیاس واکنش ها چنین برمیآید که دولتها کاملاً مشوق این رفتارند. بارزترین نمونه این کار بی بی سی بود که با همتی کم نظیر، از همان دمی که نتیجه انتخابات اعلام گشت شروع به دمیدن بر آتش مخالفت کرد و با تمامی توان و تا پایان یافتن دور اول اعتراضات، به این راه رفت. طبیعتاً تا صحبت بی بی سی میشود پای هزار و یک جور خاطره و خیال کهنه و نو به میان میاید، پس بهتر است ابتدا دو توضیح لازم را در مورد این دستگاه بدهم. اول اینکه مقصود من فقط برنامه فارسی این بنگاه نیست و بخش بین المللی آنرا (چه رادیویی و چه تلویزیونی) هم در نظر دارم. دوم اینکه اگر صحبت از پشتیبانی میکنم به طور مطلق و صرفاً به این دلیل که رسانه مزبور فراوان به ایران پرداخته، نیست، در مقایسه با موضع آن طی انقلاب پنجاه و هفت و سپس جنبش دانشجویی هجده تیر است.

رفقار بی بی سی در قبال اعتراض به نتیجه انتخابات درست از همان قسم بود که در ماه های منتهی به برقراری جمهوری اسلامی پیشه کرده بود. یعنی نه تنها دادن خبر مفصل گردهمایی ها بلکه حتی اعلام برنامه اظهارات بعدی، انعکاس نظر مخالفان به بیشترین حد ممکن و... در صورتیکه در مورد جنبش دانشجویی شاهد بودیم که خبرنگار محلی بنگاه (Jim Muir) که الان مدتی است به بغداد منتقل شده است) به اندازه یک بیست و چهار ساعت اخبار را با هیجان و همدلی (از همان نوعی که در انقلاب دیده بودیم و اخیراً هم دوباره شاهدش شدیم) منعکس کرد ولی ناگهان پس از این فرجه (شاید با تئذری که از مرکز به او داده شد) بلافاصله لحن سردی گرفت و به سوی این رفت که مسئله را کم اهمیت و بی سرانجام جلوه دهد. البته نباید فراموش کرد که در آن زمان خاتمی سر کار بود که در غرب به او امیدها بسته بودند و از این گذشته کار اتم با مذاکرات رضایت بخش میگشت و از این هر دو گذشته شعارهای دانشجویان با سرعتی که نشانه درک درست و مایه سربلندی آنها بود و هست، از قالب نظام اسلامی بیرون آمده بود و متوجه به جدایی دین و دولت شده بود و اصل و اساس نظام را هدف گرفته بود.

این را نیز اضافه کنم که این رسانه با همدلی هایش را مطلقاً معجزه گر نمی داند و برایشان کراماتی از آن نوع که برخی توطئه جویان از جمله حکومت اسلامی، قائل میشوند، قائل نیستند. در ایران برد اصلی بی بی سی و رسانه های مشابه برخواستن از کیفیت کاری آنها نیست بلکه در درجه اول مدیون سانسور حکومت اسلامی است. سانسور از استبداد جدایی ناپذیر است و عدم اعتماد مردم به رسانه های حکومتی استبدادی زمینه ساز اصلی میدان یافتن رسانه های خارجی است. در این شرایط است که مردم به اینها گوش و دل میسپارند، بخصوص اگر حرف دلشان را از آنها بشنوند. مدیران این رسانه ها و دولتهایی هم که از طریق آنها حرف و طرح خود را پیش میبرند خوب به این نکته آگاهند و از آن نهایت استفاده را میکنند. نقاط ضعف ساختاری حکومتی استبدادی آشکار و عیان و رفع ناشدنی است و برای حکومتی دمکراتیک که همیشه دمکراسی داخلی خود را ضامن راستگویی و درستکاری شان در زمینه بین المللی قلمداد میکنند، بسیار قابل استفاده.

در مورد تلویزیون فارسی این بنگاه هم فقط یک نکته را یادآوری بکنم و بگذرم. بودجه سالانه این دستگاه که در ابتدای تأسیس میگفتند حدود هشتاد تا نود میلیون یوروست، اگر بیشتر نباشد در حد بودجه تلویزیون صدای آمریکا است (بعید است که آمریکایی ها بیش از اینها خرج تلویزیونشان بکنند). ولی وقتی بودجه کل این دو کشور را با یکدیگر مقایسه میکنیم و به تفاوت حجم آنها نظر مینماییم، بهتر متوجه اهمیتی میشویم که انگلستان برای تأثیرگذاری در سیاست ایران قائل است. آمریکا هم که جای خود دارد. همه میدانیم که این فعالیتها غیر انتفاعی نیست، سرمایه گذاری است و باید بازده داشته باشد. این از رادیو و تلویزیون. مسئله اینترنت از این هم روشن تر بود. دولت فعلی ایران از هیچگونه سرمایه گذاری برای کنترل این وسیله کوتاهی نکرده است و پیشرفته ترین دستگاه ها را تهیه دیده تا به هر کاری که به او مربوط نیست فضولی کند و مخالفان را ردیابی و فلج نماید.

در مقابل البته شاهد تکیه گسترده مخالفان هم به این وسیله بودیم. استفاده از Twitter و Facebook همه خبرگزاری ها گزارش دادند و کلی راجع به آن سخن پر اکنی کردند. از آن مهتر توصیه دولت آمریکا را به شرکت اول برای اینکه روزآمد کردن بساطش را عقب بیناندازد و تا در کار تماس مخالفان ایرانی وقفه نیافتد، همه خواندیم. ولی پشتیبانی به اینها ختم نمیشد. حکومت اسلامی حملات شدیدی علیه سایت های مخالفان سازمان داده بود تا کار خبررسانی و تماس آنها را مختل سازد. ولی طرف مقابل هم در حمله به سایتهای حکومتی و از جمله بلوک کردن آنها مطلقاً سستی نشان نداد. نکته در این است که گروه اخیر حتماً از داخل ایران امکان چنین عملیاتی را نداشت و طبیعی بود که از خارج اقدام کند. در این باب نگاه همه متوجه به کشورهای غربی بود ولی ناگهان اینطور خبر رسید که حمله به سایتهای حکومتی از پاکستان انجام گرفته است! البته با در نظر گرفتن موضع فعلی دولت پاکستان، این کار را نه میتوان به حساب حکومت فعلی این کشور گذاشت و نه طبعاً طالبان و باید در جاهای دیگر دنبالش گشت...

به هر صورت آنچه که مهم است باید در ارزیابی کارایی اینترنتی حساب کاربران ایرانی را از یاری خارجی جدا نگاه داشت، حتی اگر این پاره همه جا با تبلیغ به پای مخالفان حکومت نوشته شده باشد.



هم در طول زمان تغییر خواهد کرد و اگر فرصت دست دهد حتماً اینها کوشش خواهند نمود تا با استفاده از فرصت، نظام و دولتی که منافعشان را تأمین میکند در ایران روی کار بیاورند.

مردم ایران وسیله ای برای منع کردن خارجیان از دخالت در سرنوشتشان ندارند. این را باید به روشنی دید و پذیرفت ولی چیز دیگری را نیز که باید با همین اطمینان دانست این است که دخالت خارجی (از جنگ و اشغال نظامی که بگذریم) هیچگاه نتوانسته در ایران سرنوشت ساز باشد مگر با آلت دست کردن خود ایرانیان. قدرت تغییر همیشه در کف مردم ایران بوده و هست ولی میدان مبارزه هیچوقت قرق آنها نبوده و نیست.

در ابتدای مقاله به مورد مثال انقلاب اسلامی اشاره کردم، در پایان هم مثالی از انقلاب مشروطیت بیاورم. تحسن آزادیخواهان در سفارت انگلستان که به تسریع و پیروزی انقلاب مدد رساند باعث شد تا برخی افراد عامی و نادان این انقلاب را پای بریتانیا بنویسند ولی نه منشأ انقلاب سیاست این کشور بود، نه ادامه اش مشروطه به موافقت آن و نه حاصلش تأمین کننده منافع آن. اگر این تحسن واقع نشده بود شاید انقلاب مشروطیت قدری بیشتر طول میکشید ولی احتمال اینکه به ثمر نرسد بسیار ناچیز بود. از همان زمان بسیاری از آزادیخواهان آگاه بودند و اینها در خاطرات و کتبی هم که نوشته اند ذکر کرده اند که اگر انگلستان با مشروطه خواهان همدلی نشان داد بیش از هر چیز به این دلیل بود که محمدعلی میرزای ولیعهد بسیار به سیاست روسیه تمایل داشت و از آنجایی که پدرش بیمار بود و چیزی به پایان عمرش نمانده بود، فکر محدود کردن قدرت پادشاه اصولاً میتوانست در نظر انگلستان جذاب جلوه کند، به این دلیل ساده و منطقی که رقیبش را تضعیف مینمود. ولی هنگامی که مجلس اول با قرارداد 1907 که ایران را به دو منطقه تفویض تقسیم میکرد، مخالفت جدی نمود محبت دولت فخریمه هم به آزادیخواهان فراموش شد و موقعی که محمدعلی شاه کودتا کرد درهای سفارت را محکم بستند تا کسی به خیال بست نشستن نیفتاد. آن یکی دو نفری هم که به زور خودشان را در سفارت جا کردند استثناء بودند.

امروز هم منطق بازی توفیری نکرده. یاری دول خارجی در رسوا کردن حکومت اسلامی حتماً برای آزادیخواهان ایران مفید است، باید از آن استفاده کرد ولی باید حسابش را هم داشت و انگیزه اش را هم دانست. به هر صورت بلوغ سیاسی در واقع بینی است و مشکل ترین واقع بینی آنجایی که پای سنجش امکانات خودمان در میان است.

توانمندی، دستاوردها و نقش جنبش زنان در آینده

حمید شیرازی



مدرسه فمینیستی: انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری و ب
ه دنبال آن شکل گیری «جنبش سبز» در کشور ما، برای بسیاری از کوشندگان سیاسی - اجتماعی ایران غافلگیرکننده بود. رشد این جنبش سیاسی در کوتاه زمان چنان بی سابقه بود که به سرعت از محدوده مرزهای جغرافیایی کشور، فراتر رفت و در سراسر جهان، حتا زندگی بی تفاوت ترین ایرانیان را نیز تحت تأثیر قرار داد و باعث حرکت های گوناگون در بسیاری از کشورهای جهان شد. در مورد جنبش سبز در زمان کوتاهی که از تولد آن می گذرد مطالب بسیار گوناگونی نوشته شده است، این نوشتار اما قصد پرداختن به آن ها را ندارد، فقط اشاره ای مختصر و موجز به یکی از مهم ترین اثرات این جنبش خواهد داشت. جنبش سبز در کوتاه مدت موفق شد هویت واقعی ملتی که سال های متمادی از سوی برخی از رسانه های غربی به شدت مورد تحریف و توهین قرار گرفته بود به جهانیان معرفی کند. افکار عمومی جهان ناگهان با این واقعیت روبرو شد که باید مسائل ایران را از زاویه مردم ایران نگاه کند و نه از سوی رفتارهای حاکم بر این کشور!

غرور و افتخار واقعی حاصل از این پیروزی را به خوبی می توان از قیافه های مصمم و شاداب جوانان ایرانی در داخل و خارج از کشور مشاهده کرد. گفتن یک مثال برای نشان دادن تأثیر این موج بلند و سبز، نه تنها در سطح ملی بلکه در سطح فراملی کفایت می کند. در اولین هفته های بعد از شروع این موج سبز و اوج گیری آن، معلم ایرانی یکی از مدارس آمریکا مطلب جالبی در اینترنت منتشر کرد. به گفته او در این مدرسه وقتی اختلافی بین دانش آموزان و مدیریت مدرسه به وجود می آید و دانش آموزان بدون امید به اثبات و به نتیجه رسیدن حقانیت شان - بر مواضع خود پافشاری می کنند، در این حیط و بیص ناگهان یکی از دانش آموزان آمریکایی فریاد می زند "Let's go Iranian": که نشان می دهد این موج سبز آزادی تا چه حد توان مند و تأثیرگذار بوده است. ظهور جنبش سبز به عنوان یک جنبش اجتماعی، گر چه باعث شد که سایر جنبش های اجتماعی به خصوص جنبش های مدنی (که پایه ها و زیربناهای جنبش های سیاسی هستند (تأخودری در حاشیه قرار گیرند (که البته بر آن ایرادی وارد نیست)، اما بعد از گذشت حدود سه ماه از تولد جنبش سبز و عدم دست یابی کامل به خواست های خود - به رغم دستاوردهای چشم گیر - زمان آن فرا رسیده است که ضمن در اولویت قرار دادن جنبش سبز به عنوان یک جنبش سیاسی/ اجتماعی، به طور موازی به جنبش های مدنی که مدت ها قبل از جنبش سبز شکل گرفته اند، توجه بیشتری شود که در راس این جنبش ها، جنبش زنان قرار دارد.

مایل است که در سطح منطقه قدرت بلامنازع باشد جمهوری اسلامی را به درستی رقیب خود می شمرد و مایل است تا به هر وسیله از دور بیرونش کند. از آنجا که تفوق اسرائیل در درجه اول نظامی است و انحصار قدرت اتمی در آن نقش عمده دارد، هر نوع اختلالی در این انحصار، چه نقد و چه نسیه، باید رفع گردد و راه اساسی رفع کردنش منع کشورهای منطقه و در صدر آنها ایران از دستیابی به هر نوع فناوری هسته ایست.

مسئله حزب الله و حماس هم روشن است. این دو نیرو مانند دو زیانه گزانبهر روی اسرائیل فشار میاورند و کوششهای این کشور برای نابود کردن آنها تا به حال با شکست مواجه گشته. راهی که میماند حذف پشتیبانی جمهوری اسلامی است از این دو گروه، یعنی قطع کمکهای پشت جبهه تا بلکه بشود حریفشان شد.

اخلال در رابطه

مورد دوم اخلال در برقراری رابطه بین جمهوری اسلامی و آمریکا است. جنبش اخیر مردم ایران بهترین فرصت را برای مخالفان برقراری رابطه به وجود آورد تا بتوانند بر اساس آن دولت فعلی آمریکا را از هر نوع نزدیکی با جمهوری اسلامی بر حذر بدارند. در اینجا هم دو طرف داریم که به صراحت میگویند مطلقاً به برقراری چنین رابطه ای که خودبخود به قبول نوعی حوزه نفوذ برای جمهوری اسلامی ختم خواهد شد، تمایل ندارند: جمهوری خواهان تندروی آمریکا و اسرائیل؛ نومحافظه کاران محل تلاقی و اتحاد این دو هستند. ولی چیزی که اغلب فراموش میشود این است که انگلستان هم در صورت برقراری رابطه بین جمهوری اسلامی و آمریکا بازنده خواهد بود. چون هر جا که آمریکا غایب باشد، انگلستان، در صورت حضور، مهمترین واسطه ایالات متحده است و کشوری است که از این غیبت بیشترین استفاده دیپلماتیک را میکند.

اگر فرض را بر این بگذاریم که هیچ کشور خارجی در صدد براندازی جمهوری اسلامی نبوده است و این را هم در نظر بگیریم که تضعیف نظام و احمدمی نژاد مد نظر بوده، باید پذیرفته که از دید معارضان دیپلماتیک جمهوری اسلامی بیشترین فایده اعتراضات مردم ایران میدان دادن به فشار اتمی بوده و در دورنمای وسیع تر، کند یا متوقف کردن روند عادی سازی روابط بین جمهوری اسلامی و ایالات متحده. البته این وضعیت پایداری چندانی ندارد. افزایش فشار بر سر مسئله اتم متأسفانه و خواه ناخواه به ایجاد همبستگی بیشتر در نظام و تقویت احمدمی نژاد خواهد انجامید و از آنجا که قضیه راه حل نظامی ندارد دو طرف دعوا در نهایت از مذاکره ناگزیرند.

تمام این حرفها به کدام قصد؟

قصد من از شمارش نکاتی که آمد صدور ادعایمانه علیه دخالت خارجی نیست. نه اینکه اصولاً این کار را میبندم، ولی به این هم آگاهم که ترتیب روابط بین الملل، چه خوب و چه بد، از این قرار است. قسمدم به هیچوجه این هم نیست که بگویم حال که خارجی ها وارد میدان شده اند و سودای بهره برداری دارند باید مبارزه را تعطیل کرد. درست برعکس، باید به مبارزه ادامه داد ولی باید وزنه دخالت خارجی را هم که تا به اینجا در جهت تقویت جنبش مردمی بوده است، در نظر گرفت، انگیزه اش را شناخت و آگاه بود که موضعی است نه ابدی. حرکتی که انجام گرفته عظیم و در تاریخ جمهوری اسلامی بیسابقه بوده است و هرکس که در دنیا از آزادیخواهی بویی برده بوده با ملت ایران همدلی نشان داده است، البته شجاعت به میدان آمدن از ایرانیان بوده نه تلقین این و آن، البته حس فداکاری و وطن خواهی مردم در سراسر این مبارزه هویدا بوده و... ولی از اینها گذشته باید بدانیم که باورانی هم داریم که کارشان حساب دیگری دارد و تا هر جا دلشان خواست به ما کمک میکنند و هر جا که تصمیم گرفتند کمکتان را قطع خواهند کرد. باید آگاه و آماده بود و نگذاشت چراغ مبارزه با قطع کمک که احتمالش هم کم نیست و فقط مشروط است به توافق با حکومت در زمینه سیاست خارجی، خاموش بشود یا کل حرکت صرفاً تحت تأثیر کمکی که به آن میشود راه دیگری بگیرد و اختیارش از دست مردم ایران بیرون برود.

مخالفان نظام اسلامی باید موقعیت خود را درست ارزیابی کنند و موضع خویش را در مانور بین فشار خارجی و استبداد داخلی روشن نمایند. وضعیت تنگ است ولی موقعیت تاریخی را هم به سلیقه ما در خیاط خانه نمی نوزند تا درست قالب اندام مان باشد. این هر دو قدرت داخلی و خارجی که مردم ایران را احاطه کرده اند با امکانات دولتی عمل میکنند، یعنی با تمرکز و کارایی بسیار. در مقابل، موج اعتراضات ایرانیان هنوز نه استراتژی روشنی پیدا کرده است و نه رهبری کارآمدی که بیان وحدت آن بشود و بتواند این وحدت را نه فقط در زمینه نظری، بلکه در صحنه عمل ثمربخش سازد. این امر برای سواستفاده دیگران مجال فراهم میآورد ولی نه مجال بی حد. به هر حال وحدت عینی حرکت دیر یا زود حاصل خواهد شد ولی چه قبل و چه بعد از این امر باید توجه به مانور بین دو قدرتی که یکی در برابر ما ایستاده و دیگری نقداً پشت سر ماست ولی اصلاً هدفی غیر از هدف ما را تعقیب میکند، داشت.

تا آنجا که به نظر میآید نیروهای خارجی که میخوانند از نظام اسلامی امتیاز بگیرند هنوز به راه براندازی نرفته اند و علیرغم سر و صدای تبلیغاتی، اصلاً معلوم هم نیست که روزی بخواهند یا در این راه بگذارند. اما از آنجا که مردم ایران که نیروی اصلی مبارزه هستند، راهی غیر از این پیش پا ندارند و در صورت پافشاری بر خواست آزادی، خواه ناخواه بدین سو خواهند رفت، استراتژی، توقعات و خواب و خیال های قدرتهای خارجی



این جنبش دارند و خاموشی آنان را به خاطر ملاحظات اجتماعی و موقعیتی که در آن قرار دارند را نباید دلیل فراموشی آنان یا بی تفاوتی آن‌ها در قبال تبعیضی که بر زنان ایران می‌رود دانست. در یک ارزیابی کمی به سهولت می‌توان مشاهده کرد که علاوه بر 50 درصد جمعیت کشور - که زنان هستند - و به طور طبیعی همدل و همراه این جنبش هستند، حداقل 20 درصد از مردان روشن اندیش ایرانی نیز خواهان رفع تبعیض از زنان هستند. به این ترتیب این جنبش برخوردار از حمایت حداقل 70 درصد جمعیت ایران است. بدیهی است که این جنبش با چنین پایگاه عظیم اجتماعی - مردمی، از قدرتی برخوردار است که نادیده گرفتن آن حتا از جانب دیکتاتورترین حکومت‌ها غیرممکن است.

توان کیفی

توان جنبش زنان از نظر کیفی نیز بسیار بالاست، دلایل زیادی را می‌توان گواه این مدعا دانست. ذکر فقط چند دلیل می‌تواند روشن‌گر باشد.

- ✦ انسجام درونی به خاطر رفع تبعیض‌های قانونی - اجتماعی
- ✦ شکل‌گیری آن در دوران ارتباطات فراگیر جهانی
- ✦ تثبیت قدرت واقعی زنان در جامعه پویای ایران که در بسیاری از موارد دستاوردهای اجتماعی بالاتری از مردان داشته، نظیر حضور در دانشگاه که می‌توان آن را «توان تثبیت شده در عمل» دانست.
- ✦ همکاری نزدیک سه نسل از زنان ایرانی شامل مادر بزرگان، مادران و دختران که هر نسل در طول زندگی خود تبعیض‌های گوناگونی را تجربه کرده‌اند و امروز بر آن هستند که با تحمل هر رنجی و پرداخت هزینه‌های گزاف، حداقل حقوق انسانی خود را به دست آورند.
- ✦ کیفیت برجسته انسانی - فردی بسیاری از کوشندگان این جنبش اعم از زن و مرد باعث شده که جنبش از پشتوانه عظیمی از خرد اجتماعی برخوردار گردد. این جنبش توانسته حرکت‌های خود را با به کارگیری بهترین روش‌های ممکن - متأثر از شرایط بومی - و هماهنگی آن با شرایط جدید جهانی به درستی برنامه‌ریزی کند و دستاوردهای زیادی داشته باشد.
- ✦ این دستاوردها باعث تغییرات عمیق ذهنی در جامعه ایران نسبت به مسائل پیچیده‌ای نظیر سکولاریسم، دموکراسی، فلسفه و نقش دولت در اداره جامعه و غیره شده است که در بخش بعد به آن پرداخته می‌شود.

دستاوردهای تاریخی جنبش زنان

مسئله کسب پیروزی در بسیاری از جنبش‌ها مسئله محوری است، این محوریت به خصوص در جنبش‌های سیاسی مشهودتر است. بر این مبنا بسیاری صرفاً تأثیر و ماندگاری جنبش‌های اجتماعی را در شکست یا پیروزی آن‌ها ارزیابی می‌کنند. اما نگاهی به تاریخ تکامل طولانی بشریت نشان می‌دهد که تاریخ سازترین جنبش‌ها، جنبش‌هایی بوده‌اند که توانسته‌اند تغییرات اساسی در ذهنیت جامعه به وجود آورند. معمولاً جنبش‌های سیاسی هم وقتی که ذهنیت جامعه تغییر کرده (یعنی بسترهای ذهنی و فرهنگی آماده شده) با استفاده از آن بسترها توانسته‌اند به قدرت سیاسی دست یابند. به عنوان مثال رنسانس و از پی آن دورانی که به «عصر روشنگری» معروف است و به دنبال آن انقلاب علمی - صنعتی، همه و همه جنبش‌هایی بوده‌اند که هدف گرفتن قدرت سیاسی نداشتند ولی توانستند بنیان اندیشه‌های کهن را در ذهنیت بخشی از جامعه ریشه کن کنند، به دنبال این ریشه‌کنی عمیق بود که تحولات سیاسی در اروپا به نتیجه رسید. به عنوان مثال انقلاب فرانسه، و یا نهادمند شدن بسیاری از اصول روشنگری در قانون اساسی آمریکا همه حاصل جنبش‌های مدنی قبل از خود بوده‌اند. از دیدگاه نگارنده توجه به این وجه از جنبش زنان و تغییراتی که این جنبش در ذهنیت جامعه ایران به وجود آورده یکی از بزرگترین دستاوردهای تاریخ معاصر کشورمان است که باید به آن توجه کافی کرد و جهت تعمیق آن، هر چه بیشتر به جنبش زنان بها داد و کمک کرد تا بتوان اثرات آن را در آینده سیاسی ایران شاهد بود. برخی از مهم‌ترین دستاوردهای جنبش در زمینه تغییرات بنیادی و فراگیر ذهنیت اجتماعی ایرانیان به شرح زیر است:

-تعمیق مفهوم سکولاریزم

از اواخر قرن نوزدهم با ورود افکار جدید به ایران، مفاهیم جدیدی نظیر دموکراسی، تفکیک قوا، سکولاریزم، لیبرالیسم، و غیره وارد فرهنگ سیاسی ایران شد. بسیاری از این مفاهیم به خاطر فقر شدید فرهنگی، عقب‌ماندگی اقتصادی و عقب‌ماندگی کلی فرهنگی و فقدان شرایط مادی - اجتماعی لازم برای درک درست آنها به طور دقیق، و در حد فراگیر در سطح جامعه درک نمی‌شدند. به همین دلیل بسیاری از حاکمیت‌های سیاسی به منظور پیش برد اهداف خود دست به تحریف این مفاهیم می‌زدند و بخش‌هایی از جامعه را که از رشد فرهنگی لازم برخوردار نبودند در مقابل نیروهای پیش‌رو قرار می‌دادند. گفتنی است که این سوء استفاده از مفاهیم سیاسی در کشورهای دیگر و حتا به ظاهر پیشرفته نیز مشاهده می‌شود. به عنوان مثال در شرایط فعلی که رئیس‌جمهوری آمریکا در پی آن است که برنامه‌ای جهت بیمه‌های درمانی ارائه دهد بسیاری او را محکوم به سوسیالیست بودن می‌کنند، این درحالی است که چنین بیمه‌هایی در تمامی کشورهای سرمایه‌داری غرب وجود دارد و به هیچ وجه نمی‌توان آن را یک اقدام سوسیالیستی به مفهوم واقعی آن دانست.

باید توجه داشت که جنبش سبز در شرایطی که گروه‌های قدرت طلب تمامی نهادهای دولتی را اشغال کرده‌اند (و برای خفه کردن هر صدای مخالفی مهیا گشته‌اند) از ضربه پذیری بالایی برخوردار است، در صورتی که جنبش‌های مدنی همچون جنبش زنان به دلالتی که خواهد آمد در مقابل ضربه‌های دیکتاتوری، مقاوم‌تر هستند و با سهولت بیشتری می‌توانند به حیات خود در خدمت به جنبش دموکراتیک مردم ایران ادامه دهند. در شرایط کنونی درک عمیق پیوندهای ارگانیک بین جنبش‌های مدنی و جنبش‌های سیاسی و خدمات متقابل که می‌توانند به یکدیگر ارائه دهند یک ضرورت استراتژیک برای تمام کوشندگان مدنی - سیاسی ایرانی است و اولویت دادن‌های یکسویه و تنگ نظرانه به یک جنبش و کم‌بها دادن به جنبش دیگر، می‌تواند اثرات وخیمی در آینده کشورمان داشته باشد.

ناگفته نباید گذاشت که جنبش دموکراتیک مردم ایران به عنوان یک فرآیند - و نه یک حادثه - در زمان معین و تاریخی فزون بر یک قرن، فراز و فرودهای بسیاری را تجربه کرده و همچنان تجربه خواهد کرد. لذا داشتن دید استراتژیک و نه کوتاه مدت به این جنبش‌ها بسیار ضروری است به خصوص دورنگری آینده‌گرایانه.

در شرایط پیچیده جوامع امروزی و با توجه به این که پیش‌بینی سیاسی آینده، کاری است بس مشکل، روش ساختن سناریوهای مختلف از محتمل‌ترین تا غیرمحتمل‌ترین آن‌ها، یکی از روشهای شناخته شده برای برنامه‌ریزی حرکت‌های استراتژیک است. در مورد آینده کشور، سرکوب شدید جنبش سبز یکی از سناریوهای محتمل است در این صورت یک سناریو حیاتی مطرح است و آن این است که اگر چنین اتفاق ناگواری رخ دهد و جنبش سبز به شدت سرکوب شود واقعا چه جایگزینی برای آن وجود دارد که بتواند در برابر قدرت طلبان به مقاومت و حق خواهی حتا به صورت مدنی ادامه دهد؟ این نوشتار قصد آن دارد که پاسخی برای این سناریو ارائه دهد و از کوشندگان سیاسی - اجتماعی - مدنی درخواست کند که آن را نقد کرده تا دست‌یابی به پاسخی بهتر و جایگزین‌تر میسر گردد.

جنبش مدنی زنان بدون تردید بهترین کاندیدایی است که خواهد توانست جای خالی جنبش سیاسی - اجتماعی سبز را پر کند تا جامعه برای دور بعدی مبارزه، خود را بازسازی کند. گفتنی است که دادن این اهمیت به جنبش زنان به هیچ وجه نافی تأثیر تعیین‌کننده سایر جنبش‌های مدنی و سیاسی حاضر در جامعه نیست ولی باید توجه داشت که توان جنبش زنان و دست‌آوردهای تاریخ ساز آن در 20 سال گذشته و موقعیت کنونی کشور و زمانه، آن را از نظر اثرگذاری از سایر جنبش‌های اجتماعی متمایز می‌کند. برای اثبات این مدعا در قسمت‌های بعدی سعی شده در حد حوصله این نوشتار، مهم‌ترین دلایل قدرت جنبش مدنی زنان و دستاوردهای راهبردی آن در دو مقوله مورد بررسی قرار گیرند.

توان جنبش زنان

برای ارزیابی توان یک جنبش اجتماعی یا مدنی و سیاسی، توجه به عواملی که تشکیل دهنده توان واقعی آن در عرصه اجتماعی است بسیار ضروری به نظر می‌رسد. در ادامه مطلب، مهم‌ترین عواملی که باعث توانمندی جنبش مدنی زنان شده خواهد آمد.

توان ناشی از تبعیض

انسان تنها حیوانی است که به خاطر زندگی در اجتماع با روابط پیچیده و در بسیاری موارد غیرمعقول، دچار رنجش روانی می‌گردد، در طول تاریخ، این رنجش روانی مبنای اصلی فعالیت‌های انسان برای رسیدن به چیزی است که آن را می‌توان «عدالت اجتماعی» نامید. از مهم‌ترین عواملی که رنجش روانی را در زندگی اجتماعی باعث می‌شود مسئله تبعیض به صورت‌های مختلف آن است: تبعیض جنسی یکی از قدیمی‌ترین انواع تبعیض بوده و در طول تاریخ، مبارزه برای الغاء آن، بخش قابل ملاحظه‌ای از انرژی و حرکت‌های عدالت‌خواهانه را به خود اختصاص داده است. در قرون اخیر مبارزه برای رفع این تبعیض ابعاد بسیار گسترده‌ای یافته و حتا تلاش برای رفع آن را در عقب‌مانده‌ترین جوامع می‌توان مشاهده کرد. از دیدگاه تنوریک یکی از مهم‌ترین عواملی که باعث توانمندی یک جنبش می‌شود تبعیضی است که علیه قشر و یا گروه معینی از افراد جامعه اعمال می‌شود و در نتیجه، باعث عکس‌العمل از جانب آن‌ها می‌شود. به عنوان مثال در آمریکا جنبش حقوق مدنی سیاهان که به وسیله مارتن لوتر کینگ رهبری می‌شد عمدتاً متشکل از سیاهپوستانی بود که دارای تحصیلات بالا بوده ولی قادر نبودند که جایگاه شایسته خود را در سیستم اداری آمریکا - به خاطر وجود تبعیض - به دست آورند. این تبعیض لجام‌گسیخته سرانجام باعث شد که این قشر از سیاهپوستان آمریکا صدای خود را بلند کنند و توانستند بسیاری از موانع موجود برای احراز موقعیت‌های شایسته را از میان بردارند، تا پس از چهار دهه که به انتخاب اوباما به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا منجر شد.

در ایران به رغم تبعیض‌های گوناگونی که برخی از آن‌ها جنبه قانونی هم دارد، تبعیض جنسیتی، تبعیضی است که به نیمی از جمعیت ایران اعمال می‌شود، لذا گسترده‌ترین آن، بسیار فراتر از تبعیض‌های قانونی دیگر نظیر، تبعیض مذهبی، تبعیض قومی، تبعیض عقیدتی و غیره است. این تبعیض لجام‌گسیخته باعث می‌شود که جنبش زنان، دورنمای مبارزاتی بسیار طولانی داشته و به عمر پرفراختر خود به راحتی ادامه دهد.

توان کمی

میزان افراد شرکت‌کننده در یک جنبش چه به صورت فعال چه به صورت هوادار و چه به صورت موافق خاموش، یکی از عوامل توانمندی یک جنبش است. امروزه شک نباید داشت که حتا همسران و خواهران و مادران بسیاری از دولت‌مردان ایران دل در گرو



کلیه امکانات قابل حصول نظیر همکاری با گروه های اصلاح طلب و غیره بر «همگرایی» بین افراد با عقاید و نظرات مختلف تاکید فراوان بگذارد و توانست در آستانه انتخابات ائتلاف عظیم و گسترده ای بین احاد جامعه (و نه گروه های سیاسی) تحت عنوان «همگرایی جنبش زنان برای طرح مطالبات در انتخابات» ایجاد کند. نظر به این که این نوع حرکت سیاسی تاحدودی در جامعه ایران جدید بود لذا ابداع واژه ای که از نظر زبانی قادر به انتقال ماهیت این حرکت باشد ضروری بود. از این جهت واژه «همگرایی» ابداع گردید که بدون تردید واژه زبانی مناسب برای انتقال معنا و مفهوم این حرکت است. گفتنی است که این نوع همگرایی بین افراد از پایه های سیاسی حرکت های مدرن سیاسی در جوامع پیشرفته است. رشد فرهنگ دموکراتیک در این جوامع و همچنین رشد فردیت باعث گردیده که بسیاری از افراد از قبول سلطه احزاب سیاسی، گروه های سیاسی در حد بالاتر احزاب آهین سرباز زند. ولی از آن جایی که به قول ارسطو انسان یک حیوان سیاسی است و نمی تواند به طور کامل نسبت به مسائل سیاسی جامعه خود بی تفاوت باشد، شرکت در جنبش هایی که دارای روابط دموکراتیک قابل قبول هستند که ضمن احترام به عقیده فردی افراد از آن ها درخواست کمک برای یک هدف مشترک کند بسیار متداول شده است. خوشبختانه جنبش زنان در راستای درک درست تغییرات اجتماعی و کاربرد آنها در مهندسی حرکت های اجتماعی خود بسیار موفق بوده است. به جرات می توان گفت اگر چنین تجربه ارزنده ای وجود نمی داشت و آموزه های آن در جامعه مطرح نشده بود «جنبش سبز» نمی توانست به سهولت به دستوردهای دوران ساز خود دست یابد. این درس ها باعث گردید که جنبش سبز به طور خودجوش چنان به جلو رود که در مدت زمان کمی نه تنها اقتدارگرایان حاکم را به سرگیجه بیاندازد بلکه توان آن فراتر از آن چیزی رفت که برای رهبران خود جنبش نیز غیرقابل باور بود و عملاً رهبران را به جایی کشاند که خود را با جنبش سبز هماهنگ کنند و رهبری خود را با اجابت خواست های جنبش اعمال کنند.

نقش جنبش زنان در آینده

خدماتی که ذکر گردید برجسته ترین خدمات راهبردی جنبش زنان به جنبش دموکراتیک ایران است که در جریانات سیاسی روزمره، کمتر مورد توجه قرار می گیرد ولی اثرات طولانی آن به شدت بر فرهنگ سیاسی مدرن ایران که در حال شکل گیری است تاثیر خواهد گذاشت.

همانطور که آمد این نوشتار قصد آن را ندارد که کل تحولات سیاسی ایران را ناشی از جنبش زنان بداند ولی سر آن دارد که بر اهمیت والای آن بر آینده جنبش سیاسی ایران تاکید می فرزند بر آن چه انجام گرفته داشته باشد و نشان دهد کل جنبش دموکراتیک در غیاب جنبش زنان یکی از ستون های اصلی خود را از دست خواهد داد. آن چه که در شرایط فعلی مسجل است جنبش سبز توانسته به پیروزی های درخشانی برسد و امید است که همچنان پیش رود. اما در دنیای خشن سیاست به همان اندازه که امید مهم است واقع گرایی و تحلیل درست شرایط نیز تاثیر دارد.

اگر نظری دقیق تر به سال گذشته ببینیم در می یابیم که نیروها و جناح های درون حاکمیت را با دقت کافی می توان به نیروهای اقتدارگرا [...] و نیروهای متعادل تر که خواهان فضای اجتماعی - سیاسی بازتر هستند تقسیم کرد. واضح است که هر دو نیرو خواهان حفظ رژیم هستند. نیروهای اقتدارگرا از آغاز دومین دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی با انسجام کامل پی در پی توانستند سنگرهای مختلف نظیر شوراهای شهر، مجلس، قوه قضائیه، نیروهای نظامی و در اولین دوره ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد، بالاخره دولت را هم تسخیر کنند. حرکت این نیروها بسیار یکپارچه بود، و در آن، اشتباهات نیروهای معتدل تر که بخش عمده ای از آن توان خود را صرف مبارزه داخلی می کردند دیده نمی شود. برنامه ریزی این نیروها دقیقاً بر اساس برنامه تعیین شده گام به گام به جلو رفت و تقریباً توانستند تمامی مواضع اداره کشور را در اختیار بگیرند که انصافاً باید گفت از نظر تاکتیکی به درستی عمل کردند. شاید تنها چیزی که در محاسبات آن ها منظور نشده بود یا منظور شده بود و فکری می کردند قابل کنترل است «خیزش میلیونی مردم» بود که به صورت جنبش سبز نمایان شد و متأسفانه اسلحه پاسخ آن بود. از نظر یک مقایسه در طول تاریخ و کشورهای مختلف یک امر مسلم است، هرچه حاکمیتی بیشتر مشروعیت داخلی خود را از دست دهد به میزان خیلی بیشتر باید به طرف اعمال زور پیش رود و این روندی است که در سه ماه گذشته به خوبی در ایران مشهود است که دامنه آن حتی گریبانگیر روحانیون بلند پایه و پایه گذاران خود نظام هم شده است. در این شرایط بسیار محتمل است که جنبش سبز به شدت مورد تعرض قرار گیرد و تا حد حذف فیزیکی حداکثری نیز پیش رود.

در این صورت همانطور که در ابتدای نوشتار آمد، یک سؤال مهم مطرح است. آن سؤال این است که: چه نیرویی در برابر قدرت طلبان حتماً به صورت حداقلی در داخل کشور مقاومت خواهد کرد؟ بدون تردید، با در نظر گرفتن آرایش نیروهای سیاسی ایران برای کوتاه مدت، نیروی موثری وجود نخواهد داشت به خصوص وقتی در نظر بگیریم که قدرت طلبان در کاربرد حداکثری خشونت هیچ تردیدی به خود راه نخواهند داد. بی شک جنبش زنان - به صورت یک جنبش مدنی و نه سیاسی - یکی از مهم ترین جنبش هایی خواهد بود که می تواند به زندگی خود ادامه دهد و حداقل شعله مقاومت را به صورت غیرسیاسی ادامه دهد تا جنبش های جدید سیاسی شکل بگیرند و بتوانند جنبش سبز را ادامه دهند و یا اساساً جنبش جدید دیگری به وجود آورند. توان جنبش زنان به طوری که آمد، دستوردهای آن، قدرت هماهنگی با شرایط دشوار، و مهم تر از این ها، دستوردهای عملی آن، همه و همه به جنبش زنان این قدرت و توان را می دهد که ادامه دهنده جنبش سیاسی سبز (در صورت سرکوب کامل آن) باشد که امید است چنین سرکوبی

برای آگاهی بیشتر از این سوا استفاده زبانی در سیاست، خوانندگان می توانند به مقاله بسیار معروف جرج ارول نویسنده معروف انگلیسی با عنوان "Politics and the English Language" مراجعه کنند. این مقاله به سهولت بر روی اینترنت در دسترس است. در کشور ما ایران در سی سال گذشته مفهوم «سکولاریزم» به شدت از جانب سیاست های رسمی و به منظور اهداف سیاسی، مورد تحریف قرار گرفته و سعی در آن بوده که آن را از معنی اصلی خود تهی کرده و معنایی در راستای سیاست های رسمی و مدافع نظم موجود، برای آن بترانند. به طوری که این مفهوم را مترادف: بی دینی، بی خدایی، فرهنگ غیردینی، بی بند و باری فرهنگی و... قلمداد کرده اند. کسانی که از حداقل دانش اجتماعی برخوردارند به خوبی می دانند که مفهوم اصلی سکولاریزم به شدت با معنای الفا شده از طرف حاکمیت متضاد است. تلاش های زیادی از سوی بسیاری از کوشندگان سیاسی - اجتماعی به منظور رفع این سوء تفاهم انجام گرفته که به علت محدود بودن داهای و برد اجتماعی آن نتوانست تا اعماق جامعه نفوذ کرده و دگرگونی اساسی در ذهنیت ایرانیان به وجود آورد.

یکی از خدمات ارزنده جنبش زنان تعمیق مفهوم سکولاریزم در عرصه عمومی جامعه بدون وارد شدن به مباحث پیچیده تئوری است. این جنبه به ویژه در ده ساله اخیر توانسته در عمل، زنان بسیاری زبانی با عقاید فردی - اجتماعی - سیاسی گوناگون را جذب کند. این طیف وسیع شامل زنان با عقاید شدید دینی، زنان با عقاید متوسط دینی، زنان با عقاید غیردینی و تمام طیف های گوناگونی که می توانند در این میان جای گیرند، می باشد. به این ترتیب مبارزه برای حقوق انسانی و یک هدف مشخص، برای اولین بار توانست زنجیرهای عقیدتی که از طرف مدافعان نظم موجود بر دست و پای آن بسته شده بود پاره کند و به دولت - مردان نشان دهد که زمان سوا استفاده ابزاری از عقاید مذهبی مردم برای سلب حقوق انسانی سپری شده است. این حرکت نشان داد که مفهوم واقعی سکولاریزم به هیچ وجه دین ستیزی، بی دین کردن مردم، و بی بند و باری فرهنگی نیست. بلکه عقلانی کردن قوانین ناظر بر زندگی اجتماعی بر اساس معیارهای انسانی مقبول در این قرن است. این جنبش به خصوص با همکاری بسیاری از زنان که در عقاید مذهبی و پایبندی آن ها به دین، شکی وجود نداشت (نظیر برخی از نمایندگان مجلس، همسران و خواهران و دختران بسیاری از روحانیون)، سرانجام باعث شد که مفهوم سکولاریزم، معنی واقعی خود را در جامعه پیدا کند، و ثابت کرد که این مفهوم به هیچ وجه مترادف با دین ستیزی نیست، بلکه عقلانی و دنیایی کردن قوانین است. بدون شک این همکاری بین زنان با عقاید مختلف، از برجسته ترین نمونه هایی است که توانست ذهنیت بخش وسیعی از جامعه را عوض کند، و لاجرم سدی شد در برابر سیاست حاکم که به شدت به مسئله «خودی / غیرخودی» علاقمند است و ابزارهای سیاسی بسیار رایج آن، در راستای کنترل جامعه و قرار دادن گروه های اجتماعی در مقابل یکدیگر است. جنبش زنان بدون تردید توانست تا میزان زیادی این ابزار و اسلحه سیاسی را از دست آنها خارج سازد.

شکست یک باور نادرست

از خدمات ارزنده دیگر جنبش زنان، می توان شکست یک باور نادرست ولی قدرتمند که دارای ریشه های عمیق فرهنگی - تاریخی - سیاسی است دانست. توضیح آن که: باور نادرست عدم توانایی ایرانیان در همکاری و همدلی برای یک هدف سیاسی دارای ریشه های عمیق در فرهنگ ماست. این اندیشه حتماً توانسته است طرفداران فراوانی در بین فرهیختگان و کوشندگان سیاسی داشته باشد به طوری که آن را یکی از ارکان تصمیم گیری های خود می داند و بخش ماهوی از فرهنگ سیاسی ایران که ازلی - ابدی است ارزیابی می کند.

به طور قطع صرف نظر از ریشه های عینی این باور که به گسترش آن کمک می کند، این باور ماهوی - فرهنگ سیاسی ایران نیست و تحت شرایط قابل تغییر است و ازلی - ابدی قلمداد کردن آن به جز ناامیدی حاصلی نخواهد داشت. جنبش زنان به طور قطع توانسته است ضربه های کاری بر این باور نادرست وارد کند و اولین شکاف ها را در پایه های این اندیشه مخرب وارد کند. هرچند که مدت زمانی طول خواهد کشید تا این باور، قدرت مخرب خود را از دست دهد و ما ایرانیان سرانجام به این باور برسیم که هیچ اندیشه ای ازلی و ابدی نیست و بر مبنای شرایط و با برخورد درست قابل تغییر است.

اهدای مفهوم «همگرایی»

یکی دیگر از برجسته ترین و راهبردی ترین خدمات جنبش زنان به فرهنگ سیاسی ایران، اهدای مفهوم و واژه «همگرایی» به این فرهنگ است. جنبش زنان که حاصل تغییرات اجتماعی - سیاسی یک قرن گذشته است، برای اولین بار توانست واژه «همگرایی» را در سطحی گسترده و موثر در افکار عمومی جامعه ما، ترویج دهد. در گذشته بارها صحبت از «ائتلاف سیاسی» بین گروه ها و احزاب سیاسی شده بود که تقریباً تمامی آن ها بی نتیجه و به بن بست خورده بود. تاسف بار آن که در مقاطعی از تاریخ که به این ائتلاف ها و همبستگی ها به شدت نیاز احساس می شد از قضا آهنگ فروریزی آن ها بالاتر بوده است، به عنوان مثال در زمان اوج گیری رضاشاه ائتلاف بین گروه های سیاسی به حد کافی، در سال 32 نیز همین مسئله قابل مشاهده است. در زمان آغاز گسترده سرکوب نیروهای سیاسی بعد از انقلاب نیز این مسئله را شاهد بوده ایم ولی آخرین مورد آن که به وضعیت کنونی کشور منجر شد، عدم ائتلاف گروه های اصلاح طلب در انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری بود که برای اولین بار زمینه را برای ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد فراهم کرد. بعد از آن تاریخ، روز به روز شاهد وخیم تر شدن اوضاع کشور چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی بودیم. جنبش زنان برای اولین بار توانست، با توجه به توان و هدف خود ضمن بهره گیری از



امپراتوری و گشودگی و غنای زبانی همبسته‌اند، هر دو به یک جریان تاریخی تعلق دارند. با نوشتن تاریخ زبان می‌توان تاریخ امپراتوری را بازگفت و تاریخ امپراتوری را نمی‌توان بازگفت، مگر اینکه در پیوستگی با فتح سرزمین‌های دیگر، به افتتاح زبان یعنی گشودگی آن برای فتح معناهای تازه نیز پرداخت. هر چه امپراتوری‌ای پایداری تاریخی بیشتری نشان دهد، بایستی بیشتر به زبان آن توجه کرد.

با عصر جدید، یک نهضت تازه‌ی ترجمه برپا می‌گردد، نهضتی بسیار پرمناز از پیش، انقلابی برآشوبنده، زیر و رو کننده، همزمان ویرانگر و سازنده. "نهضت ترجمه" در عصر جدید مختص فرهنگ یا فرهنگ‌های معینی نیست. هیچ فرهنگی نیست که عصر جدیدش با نوعی انقلاب زبانی که ترجمه وجهی از آن است، همراه نباشد. هیچ فرهنگی دهنده‌ی مطلق یا گیرنده‌ی مطلق نیست. همه می‌گیرند و می‌دهند.

عصر جدید، عصر ترجمه است. فرهنگ اسلامی برای عصر جدید آمادگی نداشت، چون ترجمه کردن را فراموش کرده بود. علمای اسلام خود را بی‌نیاز از ترجمه می‌دانستند و سلاطین اسلام در دربارشان کسانی را نداشتند که احوال جهان را برای آنان بازگویند. [3]

زبان در عصر جدید

در تاریخ هیچ تحول عمده‌ای در زبان، شتاب عصر جدید را نداشته است. برخی زبان‌ها چنان دگرگون شده‌اند که برای خواندن متن‌های باز مانده از دوران پیشتر بایستی زحمتی کشید، همتای زحمت آموختن زبانی بیگانه.

همه‌ی اجزای زبان در عصر جدید متحول می‌شوند: اسم‌ها، فعل‌ها، قیده‌ها، صفت‌ها و حتا حرف‌های اضافه. کلمه‌های ساده و به اصطلاح لغت‌نامه‌نویسان قدیم «معروف» را در نظر می‌گیریم: "آب". آب آن است، در کفی حال آب دیگر آن آب قدیم نیست. کافی است، دو واژنامه‌ی متعلق به دو عصر مختلف را برداریم و توصیف‌هایی را که از آب به دست داده‌اند، با هم مقایسه کنیم. توضیح نخست "آب" در *برهان قاطع* چنین است: «معروف است که یکی از جمله‌ی چهار عنصر باشد.» در *فرهنگ سخن* "آب" در درجه‌ی نخست این معنا را دارد: «مایعی بی‌رنگ، بی‌بو، و بی‌مزه که در صفر درجه‌ی سانتی‌گراد منجمد می‌شود و در صد درجه‌ی سانتی‌گراد می‌جوشد و بسیاری از مواد را در خود حل می‌کند.» این دو "آب" به دو جهان مختلف تعلق دارند. تعریف *فرهنگ سخن* را با *لغت‌نامه دهمخدا* که مقایسه می‌کنیم، باز تفاوت بارزی می‌بینیم. نخستین توضیح *دهمخدا* درباره‌ی "آب" چنین است: «مایعی شفاف بی‌مزه و بوی که حیوان از آن آشامد و نبات بدان تازگی و تری گیرد. و آن یکی از چهار عنصر قدماست و بعریبی آن را ماء و بلال خوانند.» توضیح *دهمخدا* میان *سخن* و *برهان* قرار می‌گیرد. جهان‌بینی آن، هنوز غایت‌شناسانه است: آب، به آشامیده شدن و تر و تازگندگی‌اش شناخته می‌شود.

عصر جدید عصر افعال است. کنش‌ها و واکنش‌هایی که زبان پیشتر آنها را ثبت می‌کرده است، محدود بوده و در نتیجه هر زبانی با ورود به عصر جدید با مشکل کثرت روزافزون فعل‌هایی مواجه می‌شود که باید به بیان درآید. زبان باید برای آنها فعل داشته باشد. زبانی که در جعل فعل امانت و از آن کرانه داشته باشد، الکن می‌شود. فارسی از این گونه زبان‌هاست. با وجود این جبر زمان به این زبان فعل‌سازی را تحمیل کرده است. در این زبان هم می‌توان "رای گرفت"، "تظاهرات کرد"، "انقلاب کرد"، "انتقاد کرد"، "بازجویی پس داد"، "اعتراف تلویزیونی گرفت"، "مصاحبه‌ی مطبوعاتی کرد"، "در آیین سیاسی-عبادی نماز جمعه شرکت کرد و شعارداد"، "صافکاری کرد"، "جوش داد"، "فیلتر کرد"، "ترمز گرفت"، "گاز داد"، "چراغ سبز نشان داد"، "مسافرکشی کرد"، "اس‌ام‌اس زد"، "چت کرد"، "دچار دپرسیون شد"، "خودکشی کرد" یا اینکه "بی‌خیالش شد". این ترکیب‌های فعلی، کوتاه و روان و زیبا نیستند، اما به هر حال فعل‌های زمانه را به بیان درمی‌آورند.

حتا حرف‌های اضافه نیز با ورود به عصر جدید متحول شده‌اند. برای توضیح جهان امروز ما ناچاریم روی واژه‌هایی چون "از"، "به" و "یا" چیزهایی بار کنیم که نظیر آن را در متن‌های گذشته نمی‌بینیم. در متن‌های جدید از فعل مجهول بیشتر از گذشته استفاده می‌شود، چون نیازی وجود دارد که ذهن در درجه‌ی نخست متوجه کار شود نه کننده‌ی آن. این امر باعث شده است که حرف‌های اضافه‌ی جعل یا بر حرف‌های قدیم معناهای تازه‌ای تحمیل کنند. "به توسط"، "به وسیله‌ی"، "از طرف"، "از سوی" و همانندهای آنها خاص متن‌های جدید هستند. در متن‌های کهن به ندرت به چیزی در این ردیف برمی‌خوریم. غلوی در کار نیست اگر ادعا کنیم، با نوشتن تاریخ حروف اضافه در زبان فارسی (یا هر زبان دیگر) می‌توان گذار این زبان به عصر جدید را باز نمود. و باز غلو نمی‌کنیم اگر بگوییم تنها می‌توان با تحلیل کارکردهای واژگی چون "از"، این تحول را به نمایش گذاشت. مجموعه‌ای از متن‌ها را می‌گیریم و "از" را در آنها تحلیل می‌کنیم. با مقایسه نشان می‌دهیم که "از" و "به" و همانندهای آنها در متن‌های جدید بیانگر رابطه‌هایی بس پیچیده‌تر هستند. آنها پرمعناتر شده‌اند.

برخی معناها از دست رفته‌اند. ما دیگر نمی‌توانیم برای مثال از واژه‌هایی چون "ساقی" و "ساعر" و "دیر مغان" آن گونه استفاده کنیم، که حافظ استفاده می‌کرده است. نه اینکه نمی‌توانیم، می‌توانیم، اما باید فضایی تصنعی بیافرینیم و از جهان خود کنده شویم. در لغت *فرس اسدی طوسی* "پروانه" چنین معنا شده است: «آن پرنده بود که خویشش را بر چراغ یا بر شمع افکند.» در فرهنگ سخن در توضیح آن آمده است: «حشره‌ای با بدن کشیده و باریک، و بال‌های پهن پوشیده از پولک‌های رنگارنگ.» میان این دو "پروانه" فرق بسیار است. "پروانه"ی اخیر آن پروانه‌ای نیست که حکیم شفاف‌ی در باره‌ی آن گفته است: «دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند».

پیش نیاید، و هر دو جنبش بتوانند به طور موازی در پیشبرد کل جنبش دموکراتیک ایران، بار و باور یکدیگر باشند.

این وظیفه یعنی کشیدن بار مبارزه در زمان سرکوب جنبش‌های سیاسی، وظیفه خطیر و تاریخ‌سازی است که تاریخ بر عهده جنبش پیشرو زنان ایران قرار داده است و به طور قطع این جنبش توانایی، شایستگی، پشتکار و مشروعت لازم برای انجام این مهم را دارد. شیر زنان فعال این جنبش، هواداران آن، و سایر کوشندگان سیاسی باید با درک این وظیفه خطیر و بدون یاس، از هم اکنون خود را برای این فداکاری و وظیفه خطیر تاریخی آماده کنند.



تاریخ مفهوم‌ها محمدرضا نیکفر

این نوشته درآمدی است بر "تاریخ مفهوم‌ها" که کار آن معناشناسی تاریخی مفهوم‌های سیاسی-اجتماعی است. تمرکز "تاریخ مفهوم‌ها" بر روی مفهوم‌های بنیادی است. آنها نه مفهوم‌هایی‌اند که به سادگی چیزهایی و جریان‌هایی را در جهان ثبت کنند، بلکه خود ایجادگر چیزها و ساختارهایند، بهر اندازه‌ی جریان‌هایند. آنها جهان‌سازند.

در نوشته‌ی زیر از متن فرهنگ ایرانی حرکت می‌کنیم تا به درک "تاریخ مفهوم‌ها" نزدیک شویم، پس از آن اندکی بر روی تاریخچه‌ی نظریه‌ی "تاریخ مفهوم‌ها"، که زانگه آن جهان آلمانی زبان است، مکتب می‌کنیم و طرح ساده‌ای از روش‌شناسی آن به دست می‌دهیم. سپس دوباره به ایران بازمی‌گردیم و درمی‌نگریم که از "تاریخ مفهوم‌ها" چه بهره‌ای می‌توانیم بگیریم. در پایان پیشنهادی درباره‌ی نوشتن تاریخ مفهوم‌ها در ایران طرح می‌شود.

سهیل محسن افغان، در بررسی کنظیرش در باره‌ی تاریخ مفهوم‌های فلسفی در عربی و فارسی، این جمله را از آلفرد نورث وایتهد [1] نقل می‌کند: «فلسفه، زبان را دوباره طراحی می‌کند، به همان ترتیب که در یک علم طبیعی ابزار [های] از قبل موجود، دوباره طراحی می‌شوند.» [2] اما نظر خود افغان این است که در دوره‌ی شکل‌گیری فرهنگ عقلانی اسلامی، طراحی دوباره‌ی زبان را نه فیلسوفان، بلکه مترجمان انجام دادند. خود فیلسوفان با زبانی روبرو شدند که تا حدی از پیش طراحی شده بود. آنان تنها اینجا و آنجا در آن دست بردند و مفهوم‌های تازه‌ای را پیش گذاشتند. برداشت کلی افغان این است که فیلسوفان - که سلسله‌ی‌شان به سپهروی ختم می‌شود - زبان وضع‌شده توسط مترجمان را خوش نمی‌داشتند، اما چاره‌ای هم نمی‌دیدند جز استفاده از آن زبان. خوششان یونانی و سریانی نمی‌دانستند و می‌بایست به آنچه موجود بود، بسازند.

مترجمان، که کارشان را در زمان بنی‌امیه با ترجمه‌ی متن‌های دارای فایده‌ی بی‌میانجی عملی بویژه در حوزه‌ی کیمیاگری و پزشکی آغاز کردند و در زمان عباسیان مجموعه‌ای از متناهی فلسفی را به عربی برگرداندند، بنای عقلانیت آموزشی را در خطه‌ی فرهنگی اسلام پی ریختند. بدون کار آنان، در این خطه نه فلسفه یا می‌گرفت و به احتمال بسیار نه پزشکی، نجوم، ریاضیات و دانش‌های دیگر. برخی واژه‌هایی که آنان برای برگرداندن فکر یونانی به کار گرفتند، تیار دینی داشتند. آن واژه‌ها با نشستن در متن‌های فلسفی بار دیگری یافتند و با این بار معنایی تازه پرتو معکوسی بر متن خاستگاه خویش افکندند. متن خاستگاه، از نو تفسیر شد.

پرتوافکنی معکوس دوباره و چندباره صورت می‌گیرد و لایه روی لایه می‌نشانند. معنا چندلایه می‌شود و با چندلایه شدن، آغاز خود را پنهان می‌کند. برای مثال واژه‌های "علم" یا "عقل" را در نظر بگیریم. معنای آغازین آنها نه "علمی" است، نه "عقلی"، بدان معنایی که امروز از علم و عقل می‌فهمیم یا بیشتر می‌توانستیم با خواندن افلاطون و ارسطو از آنها بفهمیم. آنها در دوره‌ی "ترجمه" - که رویارویی با جهان‌های دیگر است - در ترجمه‌ی متن‌های فلسفی به کار گرفته می‌شوند تا علم و عقل یونانی را بیان کنند. با این کار معنای دیگری می‌یابند، متفاوت با معنایشان در جهانی بدون متن، جهانی در آغاز بدون کتاب و سپس رونما شده تنها با یک کتاب. و این نکته را نباید فراموش کرد که عقل و علم در معنای اخص‌شان، فرآورد و فرآیند کاربست متن روی متن هستند. علم، کار زبان روی زبان است. جایی که متنی وجود ندارد، عقل و علم معنایی بدوی دارند. باری، واژه‌ی بدوی، در گفتار پیشرفته می‌نشیند و معنایی پیشرفته می‌یابد. با آن معنای پیشرفته متن آغازین را می‌خوانند و از آن درک دیگری می‌یابند. تفسیری نوشته می‌شود که در آن، واژه معنای تازه‌ای پیدا می‌کند. حال وقتی متن فلسفی را می‌خوانند، آن را به گونه‌ای دیگر می‌فهمند. با این فهم دوباره به سراغ متن آغازین می‌روند که دیگر بکر نیست و دور آن را یک هاله‌ی تفسیری گرفته است. این پرتوافکنی یا معناآفرینی معکوس (معکوس یعنی از این به آن و از آن به این) در یک دوره به نوعی تعادل می‌رسد تا دوره‌ی دیگری آغاز شود. با ورود به عصر جدید جنبش دوباره‌ی آغاز می‌شود، این بار زلزله‌وار. به عصر جدید که می‌رسیم، دیگر متن خام آغازین وجود ندارد. متنی پرورده در برابر خود داریم که حد انعطاف معنایی آن تابع انعطاف یک جهان تفسیری چندلایه است.

ترجمه، زبان را دگرگون کرد. زبان از راه ترجمه دستورمند شد، از راه برخورد با زبان‌های دیگر و بویژه آشنایی با منطق یونانی، که جفت زبان-دستور یونانی است. آنچه فرهنگ اسلامی نامیده می‌شود و در آن سازندگی و ویراوری دیده می‌شود، در درجه‌ی اول شکوفایی زبانی از راه گشودگی آن به سمت جهان‌های تازه است. بدون گشودگی به سمت فرهنگ‌های همنشین، یعنی فرهنگ‌های ایرانی و عبرانی و سورانی و یونانی-رمی، این فرهنگ نمی‌توانست با آن توشه‌ی بدوی خویش به فرهنگی جهانی فراروید. تاسیس

با چنین رویکردی، به‌عنوان نمونه، فارسی‌شناسی همچون دانشی اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. فارسی برای این دانش، فارسی-گویی و فارسی-نویسی است که هر دو کردارهایی تاریخی و اجتماعی‌اند. فارسی‌شناسی در این معنا هم به لحاظ جامعیت موضوع و هم شیوه‌های کار، متفاوت است با آن چیزی که زیر عنوان ادبیات فارسی تدریس می‌شود. آن درس "ادبیات فارسی" یک ایدئولوژی است، زیرا بازنمای تصویری سفارشی از فرهنگ است و حاصل آن در بهترین حالت مجموعه‌ای از محفوظات درباری و شاعران و ادیبان و کتاب‌ها و لغت‌هاست.

از فارسی‌شناسی دارای رویکرد تاریخی و اجتماعی می‌توانیم انتظار داشته باشیم که عهده‌دار واکاوی گفتار و نوشتار درباری "آبله" باشد که در بالا به عنوان نمونه‌ای از یک مفهوم در سخن پزشکی ذکر شد. فصلی از این پژوهش، واژشناسی و متن‌شناسی خواهد بود؛ بخش اصلی کار اما تحقیقی است که به جامعه‌شناسی تاریخی بهره‌میرساند و به بسیم خود از دیگر پژوهش‌ها درباری جامعه‌شناسی تاریخی و نیز رشته‌های محدودتر جامعه‌شناسی شناخت، بهره می‌گیرد.

تاریخ "آبله"، تاریخ مجموعه‌ای از عمل‌هاست: عمل مبتلا شدن، عمل دیگران را مبتلا کردن، عمل طبابت کردن، عمل پرستاری کردن، عمل مردن، عمل دفن شدن. جایی از این تاریخ، "آبله‌گویی" طرح می‌شود. "کوبیده" چیست؟ از کجا شآن "کوبندگی" را گرفته است؟ چرا و چگونه مردم گذاشتند "کوبیده" شوند؟ آیا مقاومت کردند؟ مراجع سنتی چه مقاومتی نشان دادند؟ آن چه قدرتی بود که سنت را پس زد؟ تبعیض جنسی در آبله‌گویی چه نمودی داشت؟ نخست کدام شهرها، کدام نواحیها "کوبیده" شدند؟ چگونه آبله‌گویی هنجارگذار شد؟ چه مؤسسه‌ای برای آن پیشبرد آن ایجاد شد؟ آن مؤسسه چه بوروکراسی‌ای یافت؟ جایگاه آن در تاریخ بوروکراسی ایرانی به‌عنوان یک پدیده‌ی عصر جدید، چیست؟ تاریخ نوشتن درباری "آبله" چگونه متحول می‌شود، بویژه نوشتن درباری آن پس از "آبله‌گویی" چه تغییری می‌کند؟ "آبله‌گویی" در نوشتار با چه مفهوم‌های دیگری هم‌ردیف می‌شود؟ زنجیره‌ی مفهوم‌ها و گزاره‌ها در متن‌های مربوط به آبله، پیش و پس از پزشکی جدید چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟

هنگام کاوش و بازگویی تاریخ مفهوم "آبله" به مجموعه‌ای از مفهوم‌های دیگر نیاز مندیم. گروهی از آنها پزشکی محض هستند، بدین معنا که عمدتاً در گفتار پزشکی به کار می‌آیند، و گروهی از آنها مفهوم‌های اجتماعی هستند. گروهی از مفهوم‌های میانی هم وجود دارد. از آن جمله است خود لفظ پزشکی، که نمی‌توان آن را در چارچوب دانش‌های ممکن‌ساز پزشکی (زیست‌شناسی، تن‌کارشناسی، شیمی و غیره) تعریف کرد، زیرا این مفهوم، بار اجتماعی دارد، یعنی حرفه‌ای را مشخص می‌کند.

برخی از مفهوم‌ها پایه‌ای هستند، پایه‌ای به این معنا که معناهای آنهاست که تعیین‌کننده‌ی چارچوب معنایی مفهوم‌های دیگر هستند. مفهوم‌های پایه‌ای مفهوم‌های جهان‌ساز اند. جهانی معنایی، آنها را می‌سازد و آنها از سازه‌های بنیادین جهانی معنایی هستند.

ابرمفهوم‌ها، مفهوم‌های پایه‌ای، مفهوم‌های تجربه‌ساز
 "مفهوم"، واژه‌ای است غیرقرآنی که از راه ترجمه‌ی متن‌های فلسفی در دوره‌ی "نهضت ترجمه" در عربی رواج یافته و از عربی به فارسی راه پیدا کرده و جای واژه‌هایی چون "مینو" و "چم" را گرفته است. از آن در متن‌های فلسفی و منطقی عمدتاً در بحث دلالت استفاده می‌شده‌است. در متن‌های کهن، معنای آن در نوسان است میان محتوای فهم یعنی آنچه به فهم درآمده و هر لفظ معنماندی که معنایی کلی را برساند. در زبان‌های دیگر نیز، از یونانی باستان و لاتین گرفته تا زبان‌های جدید اروپایی، در آن واژه با واژه‌هایی که معنایی را می‌رسانند که ما اینک از آن "مفهوم" برداشت می‌کنیم، معمولاً جنبه‌های منطقی، روانشناسانه و هستی‌شناسانه در هم رفته‌اند و از این نظر ابهام دارند. [5] ابهامی هم که "مفهوم" در فارسی دارد، اجازه داده است به خوبی از پس ترجمه‌ی متناظرهای خود در زبان‌های اروپایی برآید. محمدعلی فروغی، در "سیر حکمت در اروپا"، مفهوم را در برابر *concept, idée* و *notion* نهاده است. با این برابرگذاری، دوره‌ی جدید رونق "مفهوم" در زبان فارسی آغاز می‌شود.

در گزارش مختصر بالا از مفهوم "مفهوم" سخن رفت. در عبارت «مفهوم "مفهوم"»، مفهومی (!) دویار به کار رفته است. یکی موضوع است، یکی ناظر بر آن است، یکی بررسی می‌شود، یکی بررسی می‌کند، یکی بررسی شده است، یکی بررسی‌شده مفهوم ناظر بر مفهوم‌های دیگر را ابرمفهوم هم می‌نامند. ابرمفهوم‌ها به ابرزبان تعلق دارند. ابرزبان، زبانی است که درباری زبان‌های دیگر گزارش می‌کند. تکه‌ای که در بالا در مورد "آبله‌گویی" از "وقایع اتفاقیه" نقل شد، زبان است و آن زبانی که درباری آن و مشابه‌هایش گزارش کند، در نسبتش با زبانی که شرح و اقع می‌کند، ابرزبان.

بسیار پیش می‌آید که در بررسی یک متن به مفهومی نیاز داشته باشیم که عین آن در آن متن و متن‌های مشابه به کار برده نشده باشد. مثلاً ممکن است در بررسی تاریخ آبله، در جایی به مفهومی از سیاست نیاز داشته باشیم که ناظر بر اموری چون بهداشت و درمان باشد. ما در متن‌های جدید است که به اصطلاحی چون "سیاست بهداشتی" برمی‌خوریم. هر چند چنین چیزی را در متن‌های قدیم نمی‌یابیم، در هنگام گزارش‌دهی درباری آنها در مورد‌هایی ناگزیریم از آن اصطلاح استفاده کنیم. بدیهی است که استفاده بایستی سنجیده باشد، چنانکه اگر درباری "سیاست بهداشتی" در زمان ناصرالدین شاه قاجار می‌نویسیم، لازم است در نظر داشته باشیم که از این مفهوم به عنوان مفهومی ناظر استفاده می‌کنیم. زبان امروز نسبت به زبان دیروز در مقام ابرزبان عمل می‌کند، پنداری که ما در جایی بالاتر ایستاده‌ایم و از فراز یک قله به گذشته‌ای می‌نگریم که پست‌تر است. هر چقدر هم که به متنی کهن ارج بگذاریم و در برابر آن سر فرود آوریم، باز این مابیم که بر آن چیره‌ایم. تفسیر کردن، غلبه کردن است. تفسیر یک مفهوم، گنجاندن کل معنا یا بخشی از معنای آن در زیر مفهومی دیگر است، به این اعتبار محصور کردن مفهوم است. تفسیر متن، محصور کردن واژه‌ها و گزاره‌های آن است. در نهایت متن محصور می‌شود. ما بر آن

معنای "تاریخ مفهوم‌ها"

شیوه‌های مختلفی برای تبیین انقلاب زبانی‌ای وجود دارد که با ورود به عصر جدید درمی‌گیرد. می‌توان بده‌بستان میان زبان‌ها را پژوهید، می‌توان دگرگونی گفتارها در یک زبان را پی گرفت، می‌توان کل زبان را بررسی کرد و دید که چگونه گنج‌آزاه دستور و سبک‌های بیانی آن متحول می‌شوند.

یک راه بررسی، تمرکز جستن روی مفهوم‌های خاصی است. طبعاً همه‌ی مفهوم‌ها در جریان تکامل زبان، بویژه با ورود به عصر جدید متحول می‌شوند. و چون حوزه‌ی پژوهش بایستی محدود باشد و نظردهی درباری یک حوزه‌ی گسترده همچون کل زبان را بایستی بر پایه‌ی پژوهش‌های موردی ممکن ساخت، اگر بخواهیم شیوه‌ی بررسی تاریخ مفهوم‌ها را پیش بگیریم، بهتر است مفهوم‌های خاصی از حوزه‌ی خاصی را بررسی کنیم. می‌توانیم به عنوان نمونه نجوم را در نظر بگیریم و کاوش کنیم چگونه مفهوم‌های آن در عصر جدید متحول شده‌اند. نخست مفهوم‌های پایه‌ای نجوم را فهرست می‌کنیم: زمین، آسمان، ستاره، خورشید، صورت فلکی و همانند‌های اینها. مجموعه‌ای از متن‌های سنتزهای نجوم را ردیف می‌کنیم، به آنها نظمی تاریخی می‌دهیم و سپس برداشته‌های محوری هر یک از آنها از این مفهوم‌های اصلی نجوم را استخراج می‌کنیم. اکنون می‌توانیم تاریخ هر یک از مفهوم‌ها را بنویسیم. برای ما مهم آن است که با عصر جدید معنای مفهوم‌ها چگونه دگرگون می‌شوند. از بررسی خود متن‌ها پی می‌بریم که آغاز عصر جدید در "نجوم" ایرانی را کی بدانیم. شاید بتوان "فلك السعاده" (تألیف شده به سال ۱۲۷۷ ق / ۱۸۶۱ م) اثر علی‌خان اعتضادالدوله (۱۲۹۸-۱۳۳۴ ق / ۱۸۸۰-۱۸۱۹ م) رئیس دارالفنون و نخستین وزیر علوم در ایران را شاخص ورود به عصر جدید در نگاه به فلك در این خطه دانست، زیرا در این کتاب با نگاهی نو میان دانش و خرافه فرق گذاشته شده است. تحول مفهوم‌ها را تا زمانی که ثبات پیدا کنند و به پیروی از علم استاندارد نجوم، تعریف‌های استاندارد یابند، دنبال می‌کنیم. نتیجه‌ی کار، نه تاریخ عمومی نجوم در ایران در دوره‌ی گذار از جهان‌بینی سنتی به مدرن، بلکه مجموعه‌ای از گزارش‌های تاریخی درباری مفهوم‌های پایه‌ای آن است. این گزارش‌ها به آن تاریخ عمومی ژرفا می‌دهند و راه‌های پژوهش‌های بیشتر را هموار می‌سازند. یک نتیجه‌ی مهم این گزارش‌گری بالا بردن حساسیت و دقت در خواندن متن‌هاست.

همین کار را می‌توانیم در حوزه‌ی طب پیش ببریم. خود لفظ طبیب یک موضوع اصلی بررسی است. در آغاز عصر جدید، نقطه‌ی عطف در معنای این عنوان قرار می‌گیرد که در سال ۱۲۶۷ ق. در زمان صدارت امیرکبیر گذاشته شد، قرار در این مورد که طبیبان "تصدیق طبابت" بگیرند. تصدیق طبابت، سرانجام جداکننده‌ی طبیب از ناطیب می‌شود. نجوم و پزشکی هر دو از حوزه‌هایی هستند که در آنها به خوبی می‌توان تحول فکر را در عصر جدید پی گرفت. در این دو حوزه نگرش سکولار، یعنی نگرشی که به دنبال توضیح این-جهانی پدیده‌هاست، حتا در جامعه‌هایی با پوشش اجتماعی و فرهنگی کند و به شکل مؤکدی سنتی، با مانع‌هایی جدی مواجه نمی‌شود و نسبتاً ساده جا می‌افتد. جذابیت ویژه‌ی تاریخ پزشکی از نظر دانش اجتماعی، بار سیاسی آشکار برخی مفهوم‌های اساسی آن است. طب در عصر جدید به عنوان یک رژیم یعنی شیوه و سازمان مطرح است. تصدیق طبابت، عملکرد بارز رژیم طب است. بیماری‌ها نیز دیگر در این رژیم سیاسی تعریف می‌شوند. یک مفهوم اساسی که شاخص این تغییر است، مفهوم "آبله‌گویی" است. با آبله‌گویی رژیم بهداشت همگانی در عصر جدید ایرانی آغاز می‌شود. "آبله‌گویی" نه یک مفهوم عادی پزشکی، بلکه یک حادثه‌ی مهم اجتماعی است. در شماره‌ی ۲۵ "وقایع اتفاقیه" به تاریخ ۲۴ رمضان ۱۲۶۷ ه.ق. چنین آمده است:

«در روزنامه یزد نوشته‌اند که میرزا حسن که مأمور آبله‌گویی اطفال آنجا بود بعد از ورودش مردم را اخبار کرده است [.] آنها نیز مانند اهل بعضی شهرهای دیگر که در روزنامه‌های سابق نوشته شده در اول از این معنی زیاد وحشت داشته‌اند [.] نواب میرزا محمد صادق یزدی که اطفال خود را داده است [.] آبله کوبیده‌اند [.] بعد از آن سایر مردم نیز مطمئن شده اطفال خود را می‌آورند و آبله می‌کوبند و زود خوب می‌شوند.» [4]

برای فهمیدن طب، همچون یک رژیم مدرن، بایستی به دانش‌های اجتماعی رو کرد. مدرنیت نجوم مدرن هم را بایستی در دانش‌های اجتماعی واکاوید، زیرا کیهان‌شناسی نو شاخص جهانی نو است که معرف اصلی آن ساختار اجتماعی و فرهنگ تازه‌ای است.

دانش اجتماعی

به دانش‌های اجتماعی رو می‌کنیم. در اینجا منظور از دانش‌های اجتماعی، مجموعه‌ی آن رشته‌های دانش-پژوهانه‌ای است که هر یک به گونه‌ای یا در آمیزه‌ای از گونه‌ها به لحاظ شیوه و موضوع، اجتماع را بررسی می‌کنند. این تعریف را بدان جهت پیش می‌گذاریم که دانش‌های اجتماعی را با رشته‌هایی معمول در دانشگاه، که تقسیم‌بندی به یک تقسیم‌بندی اداری عادت‌شده برمی‌گردد، یکی نگیریم. دانش اجتماعی - به‌عنوان یک پهنه‌ی علمی یگانه - دانشی ترکیبی است: همچون فلسفه است در آن نقش فراگیر باستانی‌اش، و فرهنگ‌شناسی است، اگر فرهنگ را چنان وسیع در نظر بگیریم که هم فکر "ناب" را شامل شود، هم هر عمل اجتماعی را. دانش‌های اجتماعی - به‌عنوان یک مجموعه - گروهی از رشته‌های پژوهنده‌ی جامعه‌ی فرهنگ در آن معنای وسیع هستند که هر یک به دیگری وابسته است، در عین اینکه هویت خود را دارد. هویت هر یک با توجه ویژه‌ای که به یک موضوع دارد، مشخص می‌شود.

معناهای رایجش منطق عمل‌کننده در پس سیر رویدادهاست. صفت "تاریخی" هم معنای متعددی دارد، از جمله اینکه جایگاهی در تاریخ را به لحاظ تأثیر و اهمیت و شکل و کیفیت رابطه با پیش و پس مشخص می‌کند.

هر مفهومی واژه است، اما هر واژه‌ای مفهوم نیست. مفهوم، رساننده‌ی معنایی کلی و عمومی است. مفهوم تاریخی، مفهومی است که یک هم‌تافتنی معنایی را بر زمینه‌ی تجربه‌های یک عصر بیان می‌کند و به وجود افقی برای هم‌تافتنی‌های آن تجربه‌ها اشاره دارد. مفهوم‌های تاریخی چند پهلو هستند. یکبار برای همیشه نمی‌توان آنها را تعریف کرد. نیچه این موضوع را در "تبارشناسی اخلاق" در مورد مفهوم "کیفر" این گونه بیان نموده است: «مفهوم "کیفر" در وضع بسیار اخیرتر فرهنگ (برای مثال، در اروپای امروز) به راستی هرگز نه یک معنا داشته است که هم‌نهادی کامل از "معناها" بوده است: تاریخ گذشته‌ی کیفر در کل، یعنی تاریخ کاربرد آن برای بسی هدف‌های گوناگون، سرانجام در گونه‌های یگانه‌ی بلوریده می‌شود که به سستی از هم گسسته‌ی آن و اکافتنی است، چندان که می‌باید آن را بی‌چند-و-چون و با تأکید تعریف‌ناپذیر شمرد.»

نیچه در ادامه، دو جمله‌ی زیر را می‌نویسد که در بحث "تاریخ مفهوم‌ها" مدام آن‌ها را نقل می‌کنند:

«هر مفهومی که در آن فرایندی کامل از نشانه‌های معنایی [در گذر زمان] فراهم آمده باشد، تن به تعریف نمی‌دهد. تنها آن چیز که تاریخی نداشته باشد تعریف‌پذیر است.» [8]

"دولت" را در نظر می‌گیریم که مفهومی تاریخی است. معنای آن، تاریخ آن است. در بررسی تاریخ ایران را می‌توانیم از تعریفی خاص و آماده از "دولت" عزیمت کنیم. در عین حال نمی‌توانیم در میان متن‌های مختلف سرگردان بمانیم. هر کدام از متن‌ها درک خود را از دولت پیش می‌گذارد، آن درکها با هم نمی‌سازند، بویژه اگر از دوره‌های مختلف باشند. هر متن نیز ای بسا خود دستخوش تناقضی درونی است. افزون بر اینها بایستی به‌عنوان پژوهش‌های انتقادی تاریخ به دو نکته توجه داشته باشیم: تاریخ را نمی‌توان به متن‌ها فروکاست، که اگر چنین کنیم آن را به نوشته‌های کسانی فروکاستیم که امکان نوشتن نداشته‌اند و نوشته‌هایشان آن نیکبختی را داشته یا تا آن حد برای قدرتمندان کم‌خطر بوده که زمان را درنوردند و به دست ما برسند. نکته‌ی دیگر پوشیدگی متن‌هاست: آنها ممکن است از سر بدینتی یا حتا خوش‌بینی دروغ بگویند. مشکل بزرگ دیگر در این رابطه، مشکل تفسیر درست آنهاست. ما می‌کشیم در همان حال که فهم انتقادی خودمان را داریم، هر متن را آن‌گونه‌ای بفهمیم که خوانندگان نخستین آن فهمیده‌اند؛ در این مورد اما هیچ‌گاه نمی‌توانیم مطمئن باشیم.

بر این قرار، برای هر پرهیز از سرگردانی، برای فریب خوردن از متن‌ها و برای تفسیر انتقادی کنترل‌پذیر آنها، به نظریه‌ی راه‌ما نیاز داریم، مثلاً در این مورد که "دولت" در ایران چیست یا در هر دوره چه مشخصه‌هایی دارد. مفهوم دولت به عنوان مفهومی نظری، یعنی به عنوان مفهوم پایه‌ی نظریه‌ی راه‌ما یا مفهوم دولت در متن‌های موضوع بررسی یکی نیست. بیشتر به این موضوع بدین صورت پرداختیم که فرق تحلیلی گذاشتیم میان زبان و ابرزبان، میان زبان موضوع و زبان بررسی‌کننده‌ی آن زبان. "دولت" از آن دسته مفهومی‌هایی است که هم به زبان تعلق دارند هم به ابرزبان.

قضیه بر همین قرار است در مورد آن گروه از مفهوم‌های پایه‌ای که بنابر دسته‌بندی اسم‌ها اسم خاص به شمار می‌آیند، اما با مفهوم خواندن آنها، به واقعیت چند پهلو بودن آنها و - با نظر به محور زمان - تاریختی آنها توجه می‌کنیم. "اسلام"، برای مثال، جزو این گروه از مفهوم‌هاست. معنای آن در تاریختی آن است.

تاریخ، هم بسته است، هم باز. باز است، با نظر به این که هر چیز آینده‌ی دارد و آینده، افقی گشوده است. پس تاریخ "دولت" در ایران، تاریخ بازی است، یعنی شاید مورخان آینده با اشاره به نمونه‌هایی، از مستبد خواندن کلیت آن خودداری کنند. تاریخ با نظر به گذشته هم ممکن است "باز" باشد، چون ممکن است یافتن مدرکی تازه یا تفسیری تازه از مدرک‌های کهنه پرونده‌ی بسته‌ی آن را باز کند. ما اما خود وجودی تاریخی داریم، قضاوت انتقادی خودمان را داریم که جنبه‌هایی از آن محدود به زمان ماست، و بر این قرار نمی‌توانیم کار مورخ و مفسر آینده را انجام دهیم. ما حق داریم هر زمان پرونده‌ی آن را ببندیم و روی آن بنویسیم، تا کنون چنین بوده است. باید فصلی از کتاب را ببندیم، تا فصل تازه‌ای را بگشاییم.

پژوهش اجتماعی بدون انگیزه و دآوری نیست. مفهوم‌ها "بی‌طرفانه" فهرست و دسته‌بندی نمی‌شوند. اینکه چه مفهومی را مفهوم پایه تلقی کنیم، بی‌تأثیر از پایه‌ی تفکر ما نیست. در دسته‌بندی مفهوم‌ها تا حدی می‌توان با معیارهای "عینی" (ابژکتیو) پیش رفت. با استناد به مجموعه‌ای از متن‌های یک دوره، استنادی که می‌تواند آماره‌ی هم باشد، مفهوم‌های اصلی به صورتی توجیه‌پذیر، بیرون‌کشیدنی هستند. این پرسش اما همیشه مطرح است که: موجه است توجیه و توضیح در نزد چه مرجعی صورت گیرد؟ چه مرجعی برای توجیه یک پژوهش، خود توجیه‌شدنی است؟ در این مورد بحث‌های بسیاری صورت گرفته که دست کم این فایده را داشته‌اند که نگاه به مرجع‌ها انتقادی باشد. طرفداران گفتار خردورز انتقادی، که از چهره‌های برجسته‌ی آنان پورگن هابرماس و کارل-آنتو آیل هستند، مرجع توجیه پژوهش را جامعه‌ی ایده‌آل پژوهشگران قرار می‌دهند، جامعه‌ای که تسلیم زر و زور نمی‌شود و تنها به استدلال قویتر گردن می‌گذارد. این ایده‌آل به لحاظ تاریخی برخاسته از سنت خردورزانه‌ی روشنگری است. نوشتن تاریخ مفهوم‌ها خود فعلی‌روشنگرانه است. لایه‌های تاریخی مفهوم‌ها تشخیص داده می‌شوند، با تشخیص دانش‌پژوه برچیده می‌شوند، مفهوم روشن می‌شود، فهم آزاد می‌گردد. آزادی فهم، انگیزه‌ی نوشتن تاریخ مفهوم‌هاست. آزادی، سنج‌گذار است. چه مفهوم‌هایی فهم آزادی را کور کردند، چه مفهوم‌هایی فضا را روشن کردند و رهنمون تلاش آزادی شدند؟ "تاریخ مفهوم‌ها"، پروژه‌ای آزادی‌خواهانه است و از این رو با دایرة‌المعارف‌نویسی‌هایی که از اسباب پژوهشی و خودبزرگنمایی هستند، فرقی اساسی دارد.

چیره می‌گردیم. متن کهن کهنکار هم البته بازی و "زرنگی" خودش را دارد. در چنگ زبان امروز گرفتار می‌شود و چون به فهم امروز درآمد، شاید بگویند آن را زیر سلطه‌ی خود درآورد و در این کار موفقیتی حاصل کند. بر این قرار نمی‌توان به طور قطعی گفت که هرچه ابرمفهوم است، از زبان امروزین می‌آید. شاید از دیروز آمده و خود را به نوعی به قله‌ی امروز رسانده باشد. اما از کدام دیروز؟ از کدام گذشته؟ گذشته‌ها داریم، نه گذشته، نه گذشته‌های یگانه و یکدست؛ و این خود چیز غریبی است که از گذشته آن گونه حرف می‌زنیم که انگار کتابی یکی-یک‌دانه است و آن کتاب را فصل‌هایی است. امروز، کتاب گذشته‌ی خود را دارد؛ دیروز، کتاب گذشته‌ی خود را داشته است و به همین سان پریروز و پار و پیرا.

مفهوم‌هایی وجود دارند که به نحو جالب و بارزی گذر زمان را در خود انباشته‌اند؛ پیر بوده‌اند و جوان شده‌اند و باز ممکن است پیر شوند و تعجب نباید کرد اگر باز جوانی از سر گیرند. مفهوم خاصی را در نظر بگیریم: ایران. ایران در پایان دوره‌ی ساسانی، مفهومی چند لایه است. در خدای‌نامه‌ها، مثلاً انسان که در شاهنامه بازتاب یافته‌اند، ایران از یک لایه‌ی پیشاتاریخی و چندین لایه‌ی تاریخی (معمولاً متناسب با تغییر دودمان حاکم) تشکیل شده است. بر روی آن لایه‌ها، لایه‌ی "دو قرن سکوت" می‌نشیند و بعد لایه‌های دیگر بر هم سوار می‌شوند تا به عصر جدید می‌رسیم که مشخصه‌ی آن ایران ملی است. سرانجام انقلاب اسلامی از راه می‌رسد و بر روی ایران ملی، لایه‌ی اسلامی می‌کشد. زبان امروز، ابرزبان است. وجه اصلی چیرگی این ابرزبان، چیرگی معاشناختی آن است. معناهای امروزین مفهوم‌ها، تمایل‌گرانه روی معناهای پیشین را می‌پوشند. از درک عصر ناسیونالیسم عزیمت می‌کنیم و آن هنگام که متنی کهن درباره‌ی ایران را می‌خوانیم، مفهوم "ایران" را مطابق با برداشت ناسیونالیستی از آن می‌فهمیم. متن، از معنای آغازین خود دور می‌شود؛ متن تحریف می‌شود. برای خودداری از تحریف، بایستی متن را با مراقبت خواند. برای این منظور لازم است لایه‌های تاریخی مفهوم‌ها را بازشناخت. تنها معنای امروزین، تمایل‌گر و متجاوز نیست. در وضعیتی ممکن است یک لایه‌ی معنایی نهفته در زیر معنای رایج یک مفهوم، همچون توده‌ی مذاب اعماق زمین سرباز کند و آشوبشاند. در نمونه‌هایی از بنیادگرایی با این نوع آتش‌فشانی معنایی مواجه هستیم. معمولاً معنای کهنه با گرایشی جدید ترکیب می‌شود و درست این آمیختگی است که جهش آتش‌فشانی را ممکن می‌کند، چیزی که پدیداری از آن را می‌بینیم در ترکیب اراده‌ی قدرت دینی و سلطه‌جویی نو از جمله به صورت ترکیب ایمان و تکنیک. این نوع درآمیختگی شکلی از آن چیزی است که راینهارت کوزلک، با استفاده از اصطلاحی از ارنست بلوخ، «همزمانی ناهم‌زمان‌ها» می‌نامندش. کوزلک می‌نویسد:

«بیان اینکه "تاریخ" می‌تواند معنایی مکانی در بر داشته باشد، یعنی لایه‌یمند باشد، ممکن است بازی با کلمات تلقی شود. ولی ما از این استعاره‌ی مکان‌ساز، که مفهوم زمان را متکثر می‌کند، می‌توانیم بهره ببریم. عنوان "لایه‌های زمانی" همچون سرششق زمین‌شناسانه‌ی خود، به سطح‌های زمانی مختلف که دیرنده‌ی و آغازگاه‌های مختلفی داشته‌اند، اما با وجود این هم‌زمان موجود و تأثیرگذار اند، اشاره می‌کند. از هم‌زمانی ناهم‌زمان‌ها، که یکی از آنگهاندترین پدیدارهای تاریخی است و "لایه‌های زمانی" می‌توان ادراک مشترکی داشت.» [6]

تشخیص لایه‌های معنایی در گفتاری صورت می‌گیرد که نسبت به موضوع خود در موضع "ابز" قرار دارد. گفتار علمی، تا جایی که انتقادی و در هر گام و هر لحظه به شکلی کنترل‌شدنی حقیقت‌جو است، با گفتار سلطه‌جو تفاوت دارد. اما شرط نگرش انتقادی و آگاهی برانگیزاننده‌ی آن، دریافت این نکته است که میان علم و شبه علم مرز آشکاری وجود ندارد و تک‌ای از حقیقت ممکن است به راحتی به تک‌های یا ملغمه‌ای دروغ پیوند خورد. ایدئولوژی سراپا دروغ نیست.

یک مفهوم ممکن است هم به کار بیان حقیقت آید، هم در گفتار سلطه به کار رود. مثلاً مفهوم "طبقه" در اقتصادشناسی مارکسیستی به عنوان نقد اقتصاد سیاسی، حقیقتی را بیان می‌کند، اما در ایدئولوژی مارکسیستی مفهومی است در خدمت سلطه‌ی یک دستگاه حزبی. اکثریت نزدیک به اتفاق مفهوم‌ها این گونه‌اند. دانش اجتماعی معمولاً مفهوم‌هایی به کلی تازه وضع نمی‌کند.

پس، از آنجایی که یک مفهوم ممکن است هم عنصری در زبان موضوع بررسی باشد و هم در زبان کاوشگر آن، این امکان وجود دارد که در دو معنا مفهومی بنیادی باشد. باز هم "طبقه" را مثال می‌زنیم. این مفهوم در دانش اجتماعی مفهومی بنیادی است، در زبان سیاسی نیز در دورانی به مفهومی اساسی تبدیل می‌گردد، اساسی از این نظر که در گزاره‌های اساسی سیاسی حضور دارد، راه‌نماست و هر جا طرح شود، فضا‌ساز است و گروهی از مفهوم‌ها و گزاره‌ها را به دنبال خود می‌کشد.

این نیز ممکن است که مفهومی باصطلاح علمی نباشد، اما در دوره‌ای خاص در زبان سیاسی اهمیت یابد، فضا بسازد، شاخص گرایشی عمده باشد، به سبزی مهم اشاره داشته باشد، برانگیزاننده باشد. مفهوم "مستضعف" این چنین است. اگر بخوایم، واژه‌نامه‌ی سیاسی-اجتماعی انقلاب اسلامی را بنویسیم، بایستی مقاله‌ی مبسوطی را به این قلم اختصاص دهیم.

"مستضعف" از آن دسته مفهومی‌هایی است که به قول کوزلک "تجربه‌ساز" [7] هستند. این مفهوم فقط به شکلی منفعلانه از تجربه‌ی برنمی‌خیزد، بلکه خود تحریک می‌کند، یکی از درجه‌های نگاه یک دستگاه عقیدتی به جهان می‌شود و به اسم آن تجربه‌هایی صورت می‌گیرد.

تدقیق مفهوم "مفهوم بنیادی"

مفهوم بنیادی، مفهومی است تاریخی. منظور از تاریخ یا آن چیزی است که رخ داده و رخ می‌دهد، یا بیان رخدادهاست، و همچنین منظور از آن ایده‌ای انتزاعی است که یکی از



گفتار سیاسی و اجتماعی هر عصری با مجموعه‌ای از مفهوماها پیش می‌رود که برخی از آنها اساسی‌تر از برخی دیگرند، آنهایی که صدق‌افشان جریان‌ها، ساختارها، پدیده‌ها و گرایش‌های بنیادی‌تر است. جذابیت گفتار عصر جدید در این است که مفهوماهای آن مفهوم‌کننده‌ی گفتارهای پیشین‌اند. چنین نسبتی میان گفتار عصر میانه با گفتار عصر کهن برقرار نیست. عصر میانه حتی از برخی نظرها و در برخی فرهنگ‌های مهم بشری، فقیرتر از گفتار عصر پیشین خود است. در مورد اروپا می‌توانیم با قطعیت چنین بگوییم. دوران‌های کلاسیک چین و هند، در مفهوم‌پردازی توانا تر از دوران‌های بعدی هستند. از دوران باستان خطه‌ی فرهنگی ایران، مفهوماهای کلاسه‌ای در مورد کشور و کشورداری به دوران بعدی منتقل می‌شود، اما قدرت الگوسازی آن برای دوران‌های بعدی به دلیل نخیرگی که در دین مردم پدید می‌آید و اقوامی که ترک‌تازانه پا به ایران-زمین می‌گذارند و باعث انحطاط تمدنی می‌شوند، کمتر از آنی است که بتوانیم آن را کلاسیک بنامیم. متن‌های باقی‌مانده از آن دوران، در مفهوم‌پردازی، در مقایسه با همعصران هندی و چینی و یونانی و لاتینی خود، کم‌توان جلوه می‌کنند.

مفهوماهای بنیادین عصر جدید در پویشی مداوم‌اند. این پویش را می‌توان باز نمایاند با بازنمایی رابطه‌ای که میان مفهوم به عنوان مفهوم و مفهوم به عنوان ابر مفهوم برقرار است و در آن ابر مفهوم نقش اصلاح‌گر را ایفا می‌کند. "آزادی" را در نظر بگیریم. این مفهوم مدام در گفتار روزمره به کار برده می‌شود. این گفتار مدام به ابرگفتار ارجاع می‌دهد، آنجایی که مثلاً می‌پرسد: "آیا این آزادی است؟" یا "این پرسش "آن" آزادی، یعنی آزادی در معنایی والا، منتقد "این" آزادی می‌شود، منتقد واقعیتی که چنین نامی دارد. مدام مقایسه صورت می‌گیرد، مدام انتقاد می‌شود: "آخر این دولت است؟"، "این هم شد شهر؟"، "به این می‌گویند امنیت؟"، "آخر این چه دینی است که...؟". در دوره‌های پیشین با این حد پرسش روبرو نمی‌شویم. پرسش‌های عصر جدید هم بسیارند، هم رادیکال، یعنی به‌پیش‌زننده.

بر همین روال می‌توان گفت که در گفتار عصر جدید میان فرد و نوع، نوع و جنس و کلا جزئی و کلی شکاف می‌افتد. پیشتر پرسش از پی دین اسلام، پرسش از پی اسلام بود، اینک اما بحث دین به طور کلی مطرح می‌شود. اسلام‌شناسی در چارچوب دین‌شناسی تفاوتی اساسی با علم دین در معنای سنتی آن دارد. اسلام‌شناس در معنای جدید علمی خود "عالم دین" نیست، و "عالم دین" اسلام‌شناس نیست.

تاریخچه‌ی "تاریخ مفهوماها" در آلمان

تحلیل مفهوماهای متن‌های کهن نیز چه بسا مستلزم آن است که ما از مفهوماهای عصر جدید تصور روشنی داشته باشیم. متن کهنی را می‌خوانیم که در آن واژه‌ای چون "دولت" به کار رفته است. آن "دولت" به عنوان نوعی از دولت تلقی می‌شود. مفهومی که نوع "دولت" را بیان کند، مفهومی است که در عصر جدید پرداخته شده است. کارهای نظری مفهوم‌پردازی که در گذشته در مورد دولت به عنوان دولت انجام شده، برای مثال "سیاست" ارسطو، خود در عصر جدید موضوع کاوش نظری قرار گرفته و از سطح ابرزبان به زبان موضوع انتقال داده شده‌اند. عصر جدید، گسستی بی‌همتا در تاریخ فرهنگ انسانی است. برای فهم درست مفهوماهای کهن، بایستی فاصله‌ی هرمنوتیکی برقرار میان خود با آنها را درک کنیم و به این منظور بایستی بر دگرگونی بنیادینی که عصر جدید در فهم ایجاد کرده، آگاهی بایم. در نوشتن تاریخ مفهوماها، الویت با مفهوماهای عصر جدید است.

در حوزه‌های زبانی و فرهنگی مختلف، چرخشگاه آغاز عصر جدید یکسان نیست. افزون بر این در هر حوزه‌ای بایستی جداگانه تعیین کرد که کدام دوره از عصر جدید نقش تعیین‌کننده‌ی در مفهوم‌پردازی داشته است.

راینهارت کوزلک، که سهم بی‌همتایی در طرح و تکامل و کاربست نظریه و روش‌شناسی تاریخ مفهوماها دارد، در مورد آلمان، دوره‌ی گذار از قرن هجدهم به قرن نوزدهم و به طور مشخص صد ساله‌ی ۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ را مهم می‌داند. کتاب هشت‌جلدی "مفهوماهای بنیادین تاریخ - فرهنگ تاریخی زبان سیاسی-اجتماعی" [9]، که به سرپرستی او و دو مورخ دیگر با مشارکت جمعی از دانشمندان رشته‌های مختلف علوم انسانی میان سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۷ منتشر شده، بر روی دوره‌ی تاریخی گذار از قرن ۱۸ به قرن ۱۹ متمرکز است، ضمن اینکه به دوره‌ی پیش و پس آن نیز توجه دارد. این کتاب در ۹۰۹۰ صفحه، تاریخ ۱۲۰ مفهوم بنیادی را در مقاله‌هایی با حجم ۲۰ تا ۶۰ صفحه باز می‌نماید، که از آن جمله‌اند دولت، سلطنت، جمهوری، دموکراسی، آزادی، حزب، ایدئولوژی، سکولاریزاسیون، عصر جدید، پیشرفت، ملت، قانون اساسی، نیاز، طبقه، کمونیسم، انقلاب و طبعاً خود تاریخ.

دانشمندان آلمانی دست اندر انتشار فرهنگی حاوی مفهوماهای بنیادی سیاسی-اجتماعی در فرانسه هستند که در آن بر روی سالهای ۱۶۸۰ تا ۱۸۲۰ متمرکز شده‌اند. [10] در کانون پژوهش‌های تاریخی پروازهای میشل فوکو نیز دوره‌ی گذار از رژیم کهنه به رژیم نو قرار دارد. کاوشگران تاریخ زبان سیاسی در انگلستان بویژه کسانی که شیوه‌ی کارشان به مکتب کمبریج شهرت یافته است، دوره‌ی تعیین‌کننده برای مفهوم‌پردازی در این کشور را از آغاز قرن شانزدهم تا آغاز قرن نوزدهم در نظر می‌گیرند. [11]

توجه ویژه‌ای که در نوشتن تاریخ مفهوماهای سیاسی-اجتماعی به عصر جدید می‌شود، از این نظر نیز موجه جلوه می‌کند که این نوع تاریخ‌نویسی خود محصول عصر جدید است. آنچه در این مقاله "تاریخ مفهوماها" خوانده می‌شود، برگردان ترم آلمانی Begriffsgeschichte است [12] که تصور می‌رود آن را هگل وضع کرده باشد. هگل در فلسفه‌ی تاریخش تاریخ مفهوماها را شکلی از تاریخ تأمل‌ورز می‌داند.

اندیشه‌ی آلمانی در قرن نوزدهم، اندیشه‌ی تاریخی است. تاریخی‌اندیشی آلمانی باعث پیشرفت زبان‌شناسی تاریخی می‌شود. زبان‌شناسی تاریخی زبان‌های ایرانی خود یکی از

بازگشت به آغاز یک مفهوم، اصطلاح یا شکل بیان و پی گرفتن تاریخ آن از مایه‌های اصلی نقد زبان است. در نقد مابعدالطبیعه به شیوه‌ی مارتین هایدگر و در هرمنوتیک هانس-گئورگ گادامر نیز انگیزه‌ی باز نمود آغاز، نقش‌آفرین است. گادامر مدتی رئیس کمیسیون دولتی‌ای در "جامعه‌ی پژوهشی آلمان" (DFG) بود که موضوع کارش پرداختن به تاریخ مفهوم‌ها بود. در پروژه‌های این کمیسیون بیشتر به تاریخ مفهوم‌های فلسفی می‌پرداختند. کاری کارستان در این زمینه "واژه‌نامه‌ی تاریخی فلسفه" [14] است. این واژه‌نامه در ۱۲ جلد (بعلاوه جلدی حاوی نمایه‌ها) انتشار یافته و دربرگیرنده‌ی شرح تاریخی ۱۳۷۰ مفهوم فلسفی است. ۱۵۰۰ متخصص این مجموعه‌ی عظیم را فراهم آورده‌اند.

پیش‌رآمد کار روی "واژه‌نامه‌ی تاریخی فلسفه" انتشار مجله‌ی "آرشیو تاریخ مفهوماها" [15] بوده است. این مجله را اریش روتهرکر [16] از برانگیزندگان مهم کار روی تاریخ مفهوم‌ها در سال ۱۹۵۵ بنیان گذاشت. او بر آن بود که از راه این سالنامه مواد یک واژه‌نامه‌ی تاریخی را فراهم آورد. نشریه همچنان منتشر می‌شود (در انتشارات "ماینر" در هامبورگ) و به نوعی تکمیل‌کننده‌ی واژه‌نامه‌ی تاریخی فلسفه است.

پروژه‌ی بزرگ دیگری که آلمانی‌ها در نیمه‌ی دوم قرن بیستم پیش بردند، کتاب هشت‌جلدی "مفهوماهای بنیادین تاریخ" است که پیشتر به آن اشاره شد. این کتاب تجسم ایده‌های راینهارت کوزلک است و کوزلک کسی است که اکنون "تاریخ مفهوماها" را به نام او می‌شناسند. راینهارت کوزلک (۱۹۲۳-۲۰۰۶) یکی از مورخان پراعتبار و نام‌آور آلمان در دوره‌ی اخیر است. او در رشته‌های تاریخ، فلسفه، حقوق و جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های هایدلبرگ (آلمان) و بریستول (انگلستان) درس خواند و در دانشگاه‌های مختلفی تدریس کرد، از جمله در بریستول، هایدلبرگ، بوخوم، بیلفلده، توکیو، شیکاگو و نیویورک. نوشته‌های او عمدتاً یا در مورد نظریه‌ی "تاریخ مفهوماها" هستند یا این که تاریخ مفهومی را تشریح می‌کنند. او یک لیبرال استخواندار است، فرهیخته‌ای در مجموع محافظه‌کار است، از آن دسته از محافظه‌کاران خوش‌نیت آلمانی است که بر این گمان‌اند اگر نخبگان کشور از ارزش‌های والای فرهنگی دفاع می‌کردند، دارودسته‌ی هیتلر نمی‌توانست آن بلا را بر سر آلمان و جهان بیاورد. "اگر" این جمله‌ی شرطی، ساده‌دلانه است. بویاخر ریتز، مدیر اصلی پروژه‌ی "واژه‌نامه‌ی تاریخی فلسفه" و اریش روتهرکر، بنیان‌گذار "آرشیو تاریخ مفهوماها"، که از سنت فرهیختگی آلمانی می‌آیند، از آن دانشگاهیانی بودند که تا هیتلر به قدرت رسید، در برابر او وادادند و به سلک نازی‌ها درآمدند. پس از جنگ هم توضیح خاصی نداشتند. انگار نه انگار که فاجعه‌ای رخ داده و آنان هم در بروز آن سهم داشته‌اند و به عنوان فرهنگی، فرق فرهنگ و ضد فرهنگ را دریافته‌اند. از این نکته، درس مهمی می‌گیریم. روش‌شناسی تاریخی و آشنایی با تاریخ مفهوماها به خودی خود تضمین نمی‌کنند که مفهوماها را با قضاوت درستی به کار بریم و آن هنگام که باید، معناها و مقصودها را درست تشخیص دهیم.

مختصری درباره‌ی نظریه و روش تاریخ مفهوماها

اگر پی‌جو شویم که برای مثال واژه‌ی قانون در لحاظ دیرینه‌شناسی زبان از کجا آمده، کاری ریشه‌شناسانه کرده‌ایم. دانش پردازنده به اشتقاق تاریخی واژه‌ها را ریشه‌شناسی یا بُنواژشناسی [17] می‌گویند. قانون از عربی به فارسی راه یافته است، ریشه‌ی آن یونانی است: از *kanon* (کانون) می‌آید که در زبان روزمره به خیزران راستی می‌گفته‌اند که به کار کشیدن خط مستقیم می‌آمده است. نی، به شکل لوله است و ما امروزه برای مشخص کردن مجرای لوله‌ای یا لوله‌وار از لفظ کانال استفاده می‌کنیم که به *kanna* برمی‌گردد که با *kanon* هم‌تبار است. شکلی از حضور *kanna* در زبان ما قنات است، که ابتدا نیزه و چوب دستی معنا می‌داده و بعد بیشتر در معنای کاریز به کار رفته است. خلاصه اینکه قانون و قنات هم‌ریشه‌اند و هر دو از یونانی می‌آیند. یونانیان خود اصل لغت را از زبان‌های سامی گرفته‌اند (عبری: *qanae*، آرامی: *qanja*، بابلی-آشوری: *qanu*). قانون در یونانی معنایی استعاری یافته و از وسیله‌ای برای کشیدن خط راست و سنجش راستی خط به سنج و قاعده تبدیل شده است. در همین معنا، در "نهضت ترجمه" از یونانی به عربی وارد زبان عربی می‌شود. حوزه‌ی کاربست آن در آغاز عمدتاً منطق، دستور زبان و از میان علوم و فنون، طب است. در طب، قانون، "قانون صنایع" است که به معنای مجموعه‌ی قواعد‌های یک هنر-دانش است. [18] در آثار کهن به اصطلاحی چون "قانون فقهی" یا "کلا" "قانون اسلامی" برنمی‌خوریم. دین و فقه، دارای حکم‌اند، نه قانون. بحث در این باره که از لفظ قانون چگونه و در کجا استفاده شده، فراتر از ریشه‌شناسی است. از بحث زبان‌شناسی که درگذریم و به موضوع استفاده از مفهوم و شرح حوزه‌ها و دوره‌های مختلف استفاده از آن بپردازیم، یا در قلمرو تاریخ مفهوماها گذاشته‌ایم. نگاه ما، به جامعه است، یعنی ما زبان سیاسی-اجتماعی را می‌کاویم. کاری که

"تاریخ مفهوم‌ها" تمرکز بر مفهوم‌های اصلی یک دوران، به‌طور مشخص دوران جدید است. امتیاز مفهوم‌ها در مقایسه با واژه‌های دیگر در عمق معنایی آنها، چندپهلویی آنها و در انرژئی است که در آنها نهفته است.

در مورد انرژی نهفته در مفهوم‌ها، شاید این مثال گویا باشد: مفهوم "طبقه" را در نظر می‌گیریم. این مفهوم، واژه‌ای نیست که به سادگی بتوان جای آن را به واژه‌ی دیگری سپرد. مارکسیسم در این کلمه انرژی‌ای گنجانده که تا در متنی بنشیند، کلیت آن را زیر تأثیر خود قرار می‌دهد. مفهوم می‌تواند سامان یک متن را به هم زند و آن را سرنگون کند، چون خواننده ممکن است برنهد که متن به روح طبقاتی مفهوم طبقه خیانت کرده، یا برعکس، سخت به آن وفادار است. سرنوشت متن تابع سرنوشت برداشت از این مفهوم می‌شود. شاید گفته شود که این مفهوم بسیار ایدئولوژیک است و انرژی ایدئولوژیک آن است که مانع از آزادی ذهن می‌شود.

درباره‌ی خود مفهوم "آزادی" چه می‌گوییم؟ به احتمال بسیار در عصر جدید، هیچ کلمه‌ای چون این کلمه انرژی ندارد. این کلمه به راستی ویرانگر است. در جامعه روح پیدا می‌کند، ابتدا توسط متجددان؛ اما زمانی می‌رسد که سنت‌گرایان نیز به دلیل چشم‌و-همچمی یا حتا این تصور که درک درست از آزادی را آنان دارند، شروع به استفاده از آن می‌کنند. گفتاری که از "آزادی" استفاده کند، به تدریج اختیار خود را از دست می‌دهد؛ دیگر، آن گفتار "آزاد" نیست؛ آزادی گام به گام بر آن چیره می‌شود، مفهوم‌های اصلیش را پس می‌زند یا قلب می‌کند، و زمانی می‌رسد که گفتار به آن پایان می‌رساند تا گفتار تازه‌ای آغاز شود. بسیار پیش می‌آید که در برابر آزادی مقاومت شود و صلاحی بازگشت به بنیادها داده شود. آزادی را کنار می‌گذارند، اما این مفهوم باز حضور دارد، تا خود را از کنار، از حاشیه، به متن برساند. البته از این تصویر ناپیوستگی به خوش‌بینی بیجا رسید. پیشروی بسی کند است و با عقب‌گردهای بی‌شمار همراه است. با وجود این، حرکت وجود دارد، پیشروی‌ای که آن را می‌توانیم به کارمایه‌ی نهفته در مفهوم آزادی نسبت دهیم. از مفهوم "قانون" نیز می‌شود تصور مشابهی داشت. وقتی در مورد آن از وجود یک انرژی درونی سخن می‌گوییم، منظورمان این است که برای مثال اگر یک حکومت خودکامه در گفتار خود مفهوم "قانون" را وارد کند و مدعی شود که "حکومت قانون" است، با فرض اینکه همه‌ی عامل‌های دیگر ثابت مانند، بایستی انتظار داشت که آن ادعا روزی بحران‌زا شود یا خود بحران‌زده گردد. البته می‌دانیم که عامل‌های دیگر بیکار ننشسته‌اند و تنها این ادعا حکومتی را بحران‌زده نمی‌کند. لفظی چون "قانون" در گزاره‌ها و زنجیره‌های گزاره‌ای خاصی می‌نشیند ("باید به قانون احترام گذاشت"، "همه در برابر قانون برابر اند"...)، با مفهوم‌های خاصی همگرای دارد ("تقسیم قوا"، "پارلمان"...)، مفهوم‌های خاصی را پس می‌زند ("حکومت مطلقه"، "بی‌نظمی"...) و رویدادهای مثبتی را به لحاظ ارزش‌گذاری‌های عصر جدید - به یاد می‌آورد (انقلاب‌های دموکراتیک، دستاوردهای تجدد...). همه‌ی اینها باعث انرژی‌دار شدن مفهوم "قانون" می‌شوند. چنین مفهومی را چگونه می‌گوییم؟ بیشتر با ریشه‌شناسی آن آشنا شدیم و به کاربردهای آغازین واژه اشاره کردیم. برای ما اکنون این پرسش‌ها مطرح هستند:

- از کی معنای تازه‌ای بر واژه‌ی "قانون" بار شد که آن را در ترکیبی چون "حکومت قانون" به یک مفهوم جهان‌سوز جهان‌ساز تبدیل کرد؟ - جهان‌سوز به اعتبار آتشی که در درک سنتی از حکومت و سامان اجتماعی انداخت و جهان‌ساز به اعتبار نویدی که به سامانی نیکتر داد.
- چه شد که از مفهوم در این معنادهی متجددانه‌اش استقبال شد؟
- در چه محیط اجتماعی‌ای از آن استقبال شده است؟
- کی رواج آن کاستی گرفته و احیاناً کی دوباره بالا گرفته است؟
- چه تأثیر عملی‌ای به جا گذاشته است؟ کاربست آن تا چه حد تعهدآور بوده است؟
- انرژی درونی آن چه اقت و خیزهایی داشته است؟
- در متن‌ها بیشتر با چه مفهوم‌هایی هم‌نشین بوده است؟
- چه ربطی به سنت‌های فرهنگی و مفهوم‌هایی از گذشته داشته که با آن به لحاظ معنا مشابهت‌هایی دارند؟
- فرق معنای آن در نزد ما با معنای آن در فرهنگ‌های دیگر چیست؟ مفهوم تا چه حد مدیون ترجمه است؟ آیا غنا و رشد معنایی آن به ترجمه وابسته است
- مفهوم در طول تاریخ خود چه صفت‌هایی گرفته است؟ با چه صفت‌هایی همساز و با چه صفت‌هایی ناهمساز بوده است؟
- آیا مفهوم، معنایی یگانه داشته و دارد؟ اگر در آغاز معنایش یگانه بوده، احیاناً کی، چگونه و چرا دومعنا یا چندمعنا شده است؟

فهرست این پرسش‌ها کامل نیست. پرسش‌ها طبعاً مورد به مورد تفاوت‌هایی پیدا می‌کنند. از میان پرسش‌های بالا دو پرسش آخر برای نشان دادن پویایی معنایی مفهوم‌ها اهمیت ویژه‌ای دارند. این دو پرسش که همبسته‌اند و آنها را می‌توان یکی تلقی کرد، به خوبی باز می‌نمایند که چگونه می‌توان زیر عنوان "تاریخ مفهوم‌ها" تاریخ‌نویسی‌ای کرد فراتر از ثبت تحول ایده‌ها. از آن آفتی که این پرسش‌ها در مورد مفهوم "قانون" می‌گشایند، نمای مختصری را ارائه می‌کنیم: در متن چارچوبی‌هایی که پس از شکست در جنگ با روس و ادراک ناتوانی و عقب‌ماندگی آغاز می‌شود، مفهوم "قانون" رواج پیدا می‌کند و به تدریج به عنوان یک ترم سیاسی-اجتماعی جا می‌افتد. در آغاز، مفهوم‌های هم‌نشین آن "نظم" و "انظام" هستند.

می‌کنیم جامعه‌شناسی و سیاست‌شناسی تاریخی است، در عین اینکه زبان‌شناسی است، به بیانی مشخص‌تر معناشناسی تاریخی است.

رابطه‌ی میان معناشناسی تاریخی و جامعه‌شناسی تاریخی از بحث‌های پایه‌ای نظریه‌ی "تاریخ مفهوم‌ها" است. کوزلک دوگانگی "جامعه‌معنا" (به سخنی دیگر "جامعه‌شناسی-معناشناسی" یا "تاریخ اجتماعی - تاریخ مفهوم‌ها") را حفظ کرده و نکوشیده است برای رفع آن در یک یگانگی نظریه‌ی کوزلک. او "جامعه" و "معنا" را به هم یا به چیزی سوم و اکاستی نمی‌داند. کوزلک می‌نویسد: «تماثل من به این است که رابطه‌ی میان تاریخ زبان با تاریخ امور واقع را پرسش‌انگیز ببینم: محتوای زبان و آنچه به بیان درآوردنی است همواره کمتر یا بیشتر از آنی است که در تاریخ واقعی است. و درست برعکس: محتوای تاریخ همواره کمتر یا بیشتر از آنی است که به بیان درمی‌آید. به همین دلیل تاریخ‌نویسی مدام بایستی کار خود را از سرگیرد و تاریخ گذشته را از نو بنویسد.» [19]

کوزلک، تاریخ را به "گفتمان" تقلیل نمی‌دهد و با اصالت‌دهی افراطی به زبان در دوره‌ی پس از "چرخش زبانی"، همراهی نمی‌کند. او از سخن و یگانگت‌نشین در این باره که «مرزهای زبان من، نشانگر مرزهای جهان من اند.» [20] این برداشت ایده‌آلیستی را نمی‌کند که گویا «مرزهای زبان من، مرزهای جهان من هستند.» [21] بررسی زبان، زیر هر عنوانی که پیش برده شود، ما را از بررسی جهان بی‌نیاز نمی‌کند، اما در بررسی جهان باید جای ویژه‌ای به زبان داد، تا این حد که گفت زبان، جهان خود را دارد. این از آن روست که زبان علاوه بر این که معطوف به جهان است به خود نیز معطوف است. «به لحاظ شناخت‌شناسی، زبان کارکردی دوگانه دارد: هم به یک پیوستگی زنجاری خارج از زبان ارجاع می‌دهد، و هم - با این کارش - به خودش معطوف می‌شود. زبان بر این قرار، به لحاظ تاریخی، همواره خوندگر است.» [22]

در جامعه، ما چشمان نه دوخته به واقعیت‌ها بلکه عمدتاً به دهان دیگران است. ما بیشتر با حرف سروکار داریم تا واقعیت آن‌سوی حرف. حرف بدون اتکا به مایه‌ای از واقعیت را حرف مفت می‌گوییم. در تاریخ، حرف مایه‌دار در مقایسه با حرف مفت بسی نادر است. [23] از طرف دیگر اگر حرف مفت نزنیم، در فرهنگ از دست می‌رود. بخش بزرگی از فرهنگ، که شامل جلوه‌های والای آن می‌شوند، حرف‌های بی‌مایه‌اند. شعرهای حافظ، که از پرمایه‌ترین حرف‌ها به فارسی‌اند، از این مقله‌اند. ممکن است سخنی یکسر بی‌مایه باشد. اما گزارش درباره‌ی آن لزوماً بی‌مایه نیست. گزارشی درباره‌ی این گزارش خود ممکن است کم‌مایه باشد. سخن به شکل‌های مختلفی می‌تواند خوندگر باشد. نوشته‌ای که هم‌اینک می‌خوانید، گزارشی خوندگرانه است، چون سخنی درباره‌ی سخن است، نوشته‌ای است درباره‌ی نوشته‌های کوزلک. کوزلک، خود تاریخ مفهوم‌ها را می‌نویسد، یعنی حرفش درباره‌ی حرف است و مفهوم به عنوان حرف، فشرده‌ی بسی حرف‌هاست. در این میان معلوم نیست که ما کی، کجا و چگونه به واقعیتی آن‌سوی زبان می‌رسیم. گویا فقط حرف می‌زنیم درباره‌ی حرف.

خوندگری زبان است که چیزی چون ایدئولوژی را ممکن می‌کند. اگر زبان، تنها به واقعیت معطوف بود و حرف روی حرف سوار نمی‌شد، نظام‌های ایدئولوژیک پدید نمی‌آمدند. کسی حرفی می‌زند، به هر دلیلی اهمیت می‌یابد، حرف او را تفسیر می‌کنند، تفسیر نقل می‌شود و تفسیر خود تفسیر می‌شود. لایه‌ی زبانی روی لایه‌ی زبانی چیده می‌شود. دیگر به سخنی می‌توان فهمید که اصل داستان چه بوده است. یک کلاغ چهل کلاغ کردن شایعه‌سازی است و نکو هیده است؛ ولی بخش بزرگی از فرهنگ، مگر چیزی جز یک کلاغ چهل کلاغ کردن است؟ اندیشه‌ی انتقادی همواره این دلخوشی را داشته که می‌توانیم مانع شایعه‌سازی‌های ایدئولوژیک شویم، اگر ته و توی داستان آن کلاغ اول را در آوریم و بگوییم، کل ماجرا چگونه آغاز شده و ادامه یافته است. نوشته‌های بسیار خوبی در این زمینه نوشته شده و می‌توان گفت که روشن‌گران، راز اسطوره‌های بزرگ را آشکار کرده‌اند. ولی آنان تأثیر اندکی به جا گذاشته‌اند. این نشان می‌دهد که تخریب بناهایی که از زبان درست شده، تا چه حد مشکل است. عده‌ای معتقدند که "شایعات" بزرگ فرهنگی و تاریخی را نمی‌توان خنثی کرد؛ باید منتظر ماند تا "شایعات" دیگری جای آن‌ها را بگیرند.

اگر نخواهیم به سهم خود "شایعه‌سازی" کنیم، یا باید چشم و گوش و دهان در بندیم، یعنی نینبیم و نشنویم و نگوئیم، یا اینکه در اندیشه‌ی روشنگری باشنیم و دست به انتقاد بزنیم. یک شکل نقد زبان آن است که سخن‌پردازی دوره‌ای را واکاویم و آن را بسنجیم، به لحاظ تهی بودنش، هرزگو بودنش، و به لحاظ مایه‌ی عملی‌اش، اینکه حرف خود عمل بوده، مانع از کارهایی شده و نابکاری‌هایی را برانگیخته است. می‌توانیم نقد را متوجه یک دوران تاریخی کنیم و با آن درکی از سنجش‌گری پیش رویم که برپایه‌ی فلسفه‌ی نقادی عصر روشنگری است و نقد را همچون تعیین خاستگاه، روش و مرزهای چیزی می‌فهمد. [24]

"تاریخ مفهوم‌ها" به همین معنا می‌تواند نوعی نقد زبان باشد. ولی کوزلک، نظریه‌پرداز این نوع تاریخ‌نویسی، در معرفی نظریه‌ی خود از نقادی عزیمت نمی‌کند. بحث‌های خود او برای تعبیرهای نقادانه از آنها مستعدند. تشخیص لایه‌های زمانی مفهوم‌ها عملی نقادانه است و این تشخیص، شرط لازم سنجش‌گری‌ای است که بخواد در برابر یک ایدئولوژی، براندازنده پیش رود. حاصل تعبیر انتقادی نظریه‌ی کوزلک، نقد زبان برای باز نمودن لایه‌های ایدئولوژیک مفهوم‌های آن می‌شود.

در نظریه‌ها و روش‌های خویشاوندی چون تحلیل فوکویی گفتمان یا تاریخ زبان سیاسی در "مکتب کمبریج" (که توضیحی درباره‌ی آن در پی خواهد آمد) موضوع بررسی، گزاره‌ها و زنجیره‌های گزاره‌ای در زبان سیاسی است یا در آنچه به عنوان پاره-زبان‌های قضایی، پزشکی، جنسی و همانند‌های اینها هویت و منطق گسترش خویش را دارند. در رویکرد



تماس بی‌میانجی ما با حرف‌ها و عمل‌ها، مشکل‌های ویژه‌ی خودش را دارد. یکی از مشکل‌ها این است که نمی‌دانیم چه گفتارهایی را و چه نحوی گزارش از آنها را برای بررسی برگزینیم. هنوز روشن نیست که چه گفتارهایی سخنما (تیبیک) هستند. وزن سخن‌های مختلف ناروشن است. هر کس با ظن خود پیش می‌رود.

پیوند و تفاوت با روش‌های دیگر

این یک اصل مهم روش‌شناختی است که موضوع کار باید مشخص، محدود و سخنما باشد. باید به صورتی کنترل‌شدنی این یقین حاصل باشد که مستندهای برگزیده برای فصلی از پژوهش به راستی مسائل آن فصل را بازتاب می‌دهند. فصل‌بندی‌ها متناسب با دوره‌بندی‌های تاریخی‌اند. با روش انتقادی-تاریخی، سندها (متن‌های مرجع، گزارش‌های دیپلماتیک، گزارش‌ها و گزارش‌های کاردارها) مشخص شده و ارزش آنها سنجیده می‌شوند. سندها تحلیل شده و گزارش می‌شود که مفهوم مورد نظر ما در آنها چه معنایی دارد. در هر مورد به پرسش‌هایی نظیر پرسش‌های مطرح شده در بالا پاسخ می‌دهیم. گزارش دوره که فراهم شد، به دوره‌ی بعدی می‌پردازیم و باز به شیوه‌ی بالا پیش می‌رویم. تعیین حدود دوره را طبعاً باید مستدل کنیم. سرانجام کار، گذاشتن تصویرهای هر دوره پشت سر یکدیگر است تا گزارشی فیلموار فراهم آید که حرکت معنا را نشان دهد. از سطح‌نگاری به عمق‌نگاری می‌رسیم. از ترکیب تصویرهای هم‌زمان‌ها، تصویری از در-زمانی حاصل می‌شود. [26] گفتیم که سندها را با روش تاریخی-انتقادی مشخص می‌کنیم و ارزش آنها را می‌سنجیم. بدون اتکا به سندهایی که سندیت و ارزش و سخنمایی آنها روشن است، هیچ پژوهش تاریخی‌ای را نمی‌توان پیش برد. نوشتن تاریخ مفهوم‌ها در درجه نخست متکی به روش تاریخی-انتقادی است. روش، "تاریخی" است، چون مبنا را بر این می‌گذارد، که هر سندی تاریخی دارد و آن را بایستی با نظر به تاریخش فهمید، و روش "انتقادی" است، چون بر سندیت سند به شیوه‌ای کنترل‌پذیر و آمادگی مفروض علمی برای پذیرش انتقاد مستدل به شیوه‌ی کار، حکم می‌کند.

نوشتن تاریخ مفهوم‌ها مستلزم رجوع مداوم به تاریخ اجتماعی است. از نظر کوزلک تاریخ اجتماعی نیز بایستی مدام به تاریخ مفهوم‌ها رجوع کند، چون هر مفهومی که به کار برود یا در رخداد و محیط اجتماعی موضوع پژوهشش به کار برده شود و توجه آن را برانگیزد، تاریخی دارد که باید به جای خود بررسی شود. جای اختصاصی این بررسی، تاریخ مفهوم‌ها است.

"تاریخ مفهوم‌ها" بدیل هیچ نظریه یا روش دیگری نیست. انتقادی که بر آن می‌شود، نه از این جهت است که رقیبی دارد که بهتر از پس مدعای مشترک برمی‌آید. مهمترین انتقاد مطرح آن است که با وجود تاریخ اجتماعی، تاریخ اندیشه‌ها، تاریخ سیاسی، تاریخ اقتصادی و پژوهش‌های زبانی، نیازی به رشته‌ی خاصی به عنوان "تاریخ مفهوم‌ها" نیست. ولی در این مورد، نیاز را نمی‌توان پیشاپیش تعیین کرد. یا از پژوهش استقبال می‌شود، یا نمی‌شود. این امر طبعاً تابع آن است که کار چگونه پیش برده شود. [27] فرق "تاریخ مفهوم‌ها" با رویکردهای پژوهشی خوبشوند آن چیست؟

در تاریخ اندیشه‌های سیاسی، اندیشه‌ها موضوع کارند. مثلاً گزارشی تاریخی به دست داده می‌شود درباره‌ی سوسیالیسم. در آن تا حدی تاریخ مفهوم‌هایی چون عدالت، طبقه و استثمار هم بیان می‌شود، اما مفهوم به عنوان مفهوم موضوع کار نیست، یعنی تاریخ آن تا حدی توضیح داده می‌شود که برای توضیح تاریخ جنبش سوسیالیستی لازم است. در میان آثاری که در ردیف تاریخ اندیشه‌های گذاشته می‌شوند، بعین نیست به اثری

برخوریم با عنوانی چون "مفهوم دولت در نزد ارسطو، ابن‌خلدون و مارکس". انبوهی از رساله‌های دانشگاهی عنوان‌هایی این گونه دارند. پرسش این است که مگر ارسطو، ابن‌خلدون و مارکس در گفتمان همسانی شرکت داشته‌اند که بتوانیم کاربست مفهومی را نزد آنان با یکدیگر مقایسه کنیم. برای آنکه با هم مقایسه شوند باید به زبان دیگری ترجمه شوند، زبانی که پنداری فراتاریخی است. به سخن دیگر آنان باید از تاریخ برگزیده شوند، تا بتوانند در یک مجلس فراتاریخی (در واقع امروزی) کنار هم بنشینند. آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا با آن فراموش شدن و آن ترجمه شدن و آن تحریف نمی‌شوند و معنای اصلی خود را از دست نمی‌دهند؟ "مکتب کمبریجی تاریخ اندیشه‌ها" [28]، که دو آموزگار نام‌آور آن کونتین اسکینر [29] و جان پوکاک [30] هستند، با انتقادهایی از این دست به شیوه‌ی سنتی نگارش تاریخ ایده‌ها تحولی در حوزه‌ی کار خود پدید آورد. این مکتب، شأن مستقلی برای تاریخ اندیشه‌ها در نظر می‌گیرد و با برگرداندن تحول اندیشه به تحول اجتماعی یعنی نگاه واکاست‌گرایانه به حوزه‌ی اندیشه مخالف است. پوکاک و اسکینر در عین حال با پساساختارگرایی، که اندیشه را از اندیشه‌ورز جدا می‌کنند و اختیار گفتمان را به دست خود گفتمان می‌دهند و آن را بر این قرار بی‌اختیار می‌کنند، مخالف‌اند. آنان آمیختگی قدرت و زبان را می‌پذیرند، ولی مرکز‌های قدرت را بی‌چهره و با هویتی مجهول نمی‌دانند. آنان با تأثیر گرفتن از نظریه‌ی کنشی زبان، حرف را نوعی عمل می‌بینند و نویسنده را به عنوان کنش‌گر در نظر می‌گیرند. اسکینر بر متن یک زبان سیاسی در یک دوره معین نوشته‌های نظریه‌پردازان را بازخوانی می‌کند. در کانون توجه پوکاک خود زبان سیاسی قرار دارد. او با تأثیرگیری از زبان‌شناسی سوسور برای زبان سیاسی یک دوره زیربنا و استخوان‌بندی ثابتی در نظر می‌گیرد که شامل مجموعه‌ای از مفهوم‌ها، سبک‌ها، گزاره‌ها، موضوع‌ها و شیوه‌های پرداخت و عرضه و استدلال است. هر نویسنده‌ای جزئی از این مجموعه برمی‌دارد و حرف خود را می‌زند. زبان نهادی شده‌ی دوره و به بیانی مشخص‌تر زبان نهادی شده‌ی گروه اجتماعی معینی در دوره‌ای خاص زبان‌آوری دوره را ممکن می‌کند، در عین حال آن را محدود می‌سازد. بیان عملی، متحقق کردن عملی در چارچوب مجموعه‌ای از امکان‌های بیانی موجود است. "تاریخ مفهوم‌ها" نسبت به تلاشی که در مکتب کمبریج برای نگاهستن تاریخ زبان سیاسی می‌شود، وظیفه‌ی محدودتری برای خود در نظر گرفته است. توجه آن به مفهوم‌های

"قانون اسلام" نیز مطرح می‌شود، اما "قانون اسلامی" نه، یعنی در آغاز "قانون" بدون جدایش دیده می‌شود. از مفهوم بدون تفریق و تبعیضی به نام "قانون" عزیمت می‌شود، در اولین بازخوانی سنت به کمک آن، چیزی به نام "قانون شرع اسلام" اختراع می‌شود که تصور می‌شود در تقابل نیست با مفهوم "قانون". از پیشروان فکر نو در ایران، کسی (به جز تا حدی آخوندزاده) بر این که مضمون آن چیزی است بکسر نو، تأکید نمی‌کند. در متن‌های آغازین، اسلام به صورت صفت تبعیضی درنیاخته است تا قانون اسلامی را از قانون غیر اسلامی جدا کند. قانون در آغاز نماد نظم است و نظم ناظر بر امنیت و قشون و امور خزانة و مالیات است. از ضعف‌های پایدار گفتمان قانون در ایران این است که با گفتمان آزادی یکی نبوده است. گفتمان قانون، بر گفتمان آزادی پیشی می‌گیرد. "قانون" بنا بر دریافت آغازین از آن می‌توانسته است حلقه‌ی پیوند سنت و تجدد باشد، آزادی نه. "قانون" امید رجال می‌شود برای بهبود اوضاع مملکتی. مستشارالدوله با تأثیرگیری از ملوک و پادشاهان و شنبه‌ها و شریف‌ها بر این که مضمون آن چیزی است بکسر نو، تأکید نمی‌کند. در است: کلمه‌ی قانون. [25] "یک" در عنوان رساله‌ی یک کلمه مبتنی بر این درک است که قانون در ذات خود یکی است. مستشارالدوله تفاوت میان قانون و شرع را می‌بیند، اما آنها را از راه یک ذات‌باوری دوگانه به وحدت می‌رساند. او معتقد است که قانون ذات واحدی دارد. ذات اسلام، که "روح اسلام" خوانده می‌شود، پراکنده‌گی‌ها و جدایش‌های تاریخی را رفع می‌کند. این دو ذات از نظر مستشارالدوله با هم می‌آیند. عنوان دیگر رساله‌ی یک کلمه "روح الاسلام" بوده است. آخوندزاده به او تذکر می‌دهد که قانون و شرع یکی نیستند. تذکره‌دهنده با این تذکر هنوز تا حد جدایی‌ی قانون اسلامی از قانون غیراسلامی پیش نمی‌رود، چون هنوز ترم "قانون اسلامی" جا نیفتاده و اسلام به صورت صفت تبعیضی درنیاخته است. این امر چندان طول نمی‌کشد. به زودی تقابل خود را نشان می‌دهد. ولی خط‌قالب بر جنبش مشروطه این است که قانون یک کلمه است و آن یک کلمه با روح اسلام تقابل ندارد. "اسلامی" به عنوان صفت تبعیضی در گفتمان مشروطه‌خواهان تثبیت می‌شود. سنت‌گرایان هم ترم "قانون" را می‌پذیرند و بدون مشکل فکری جدای ترم‌هایی چون "قانون شرعی" و "قانون اسلامی" را به کار می‌برند. با جا افتادن "قانون اسلامی" اولین جدایش مهم در مفهوم قانون صورت می‌گیرد. دیگر دو قانون داریم، قانونی که دینی است، قانونی که دینی نیست. جدایش بعدی را جنبش چپ برمی‌انگیزد. تقریر روشن تفریق چپ را در دفاعیات تقی ارانی می‌بینیم. او فرق می‌گذارد میان قانونی که به نفع توده‌هاست و قانونی که به ضرر آنهاست. او این فرق‌گذاری را بر متن یک وضعیت تازه، وضعیتی متفاوت با دوره‌ی مشروطیت، انجام داد. در جامعه نظم برقرار شده بود، جامعه قانون داشت و حال برپایه‌ی آرمان یک نظم و قانون بهتر به نظم موجود تاخته می‌شد. این تاختن را خود این نظم میسر کرده بود. چپ ایران، این رابطه‌ی دیالکتیکی را در نیافت و بکسر از گفتمان "قانون" فاصله گرفت. چپ آزادی را پذیرفت، قانون را نه، و آزادی را در برابر قانون گذاشت. ادبیات کیفیت‌مند ۷۰ ساله‌ی اخیر در ایران ادبیات ضد قانون است. مضمون اصلی این ادبیات شورش در برابر نظم فعلی به امید برقراری نظمی بهتر است. توده‌ها به شکستن قانون فراخوانده می‌شوند تا زمانی قانون خودشان را داشته باشند. فصل‌های مهمی از تاریخ معاصر ایران باز نمونه‌ی است از راه بازنمایی دو جدایش "اسلامی - غیر اسلامی" و "به نفع توده‌ها - علیه توده‌ها". تا زمان انقلاب اسلامی زاویه‌ی میان این دو جدایش در برخورد به قانون و نظم مستقر چندان به چشم نمی‌آید. برخی جریان‌ها برپایه‌ی تصور اینهمانی آنها با می‌گیرند. پس از انقلاب ۱۳۵۷، ائتلاف تا حدی در هم شکسته می‌شود، ولی سرگردانی‌های ناشی از در هم‌آمیزی آنها به جا می‌ماند که در پوپولیسم و در برخورد به این پدیده جلوه‌ی بارزی دارد.

در دوره‌ی "اصلاح‌طلبی" عصر جمهوری اسلامی کوشش دوباره‌ی برای احیای "یک کلمه" شد و اینکه این کلمه را باید پاس داشت و تبعیت از قانون بر تبعیت از هر ارزش دیگری مقدم است. بازگشت به "یک کلمه" و تصور یگانگی روح قانون و روح دین، شکست خورد. در میان روشنفکران سکولار نیز کوشش شد از راه بحث جامعه‌ی مدنی، نوعی قانون‌گرایی رواج داده شود. از فکر آنان نیز چندان استقبالی نشد. همه از دست بی‌ظلمی و بی‌قانونی شاکه‌اند، اما قانون را ارزش عمده‌ی را نمایندگی نمی‌کنند. کدام قانون؟ این پرسش مفهوم قانون را چندشده می‌کند. گفتمان قانون بحران‌زده است. جدایش مهم دیگری که در این مفهوم بروز کرده و در حال ژرفایابی است، جدایش برپایه‌ی حقوق زنان است. قانون بر دو گونه است: به نفع زن - علیه زن.

طرح شتابزده‌ای که از تاریخ مفهوم قانون به دست داده شد، شاید این نکته را روشن کرده باشد که هنوز این مفهوم ثبات معنایی نیافته است، تا حدی که بتوانیم چارچوب‌های را برای آن تعریف کنیم. در مورد اکثر مفهوم‌های بنیادین سیاسی-اجتماعی همین دوری صادق است. در مورد هر چیزی می‌توانیم مفهومی "حقیقی" در نظر بگیریم و آن را، آنچنانکه پیشتر گفتیم، در برابر یک معنای داده شده بگذاریم. در جامعه‌های پیشرفته‌ی دارای موازین جاافتاده نیز می‌توانیم چنین کنیم، اما فرق است میان جمله‌ی انکارکننده‌ی "این آزادی حقیقی نیست" ("این دولت حقیقی نیست"، "این مجلس حقیقی نیست"...) در آنجا و در اینجا. پویش معنایی در همه جا وجود دارد و در همه جا می‌توان معنایی را به چالش کشید؛ ولی در همه جا بحران معنایی وجود ندارد.

بحران معنایشناختی و بحران بی‌ثباتی مفهوم‌ها، که در پایان نوشته‌ی اندکی به آنها می‌پردازیم، ما را با این مشکل مواجه می‌کند که اگر بخواهیم در ایران پروژه‌ی "تاریخ مفهوم‌ها" را پیش ببریم، کار را بایستی روی چه دوره‌ی زمانی‌ای متمرکز کنیم. در هر جایی که این پروژه یا برنامه‌های مشابه آن را پیش برده‌اند، دوره‌ی موضوع پژوهش را دوره‌ی تکوین مفهوم (یا در صورت پیشینه‌دار بودن آن، زمان معنایی‌ی جدیدش) و تثبیت چارچوب عمومی معنای آن قرار داده‌اند. ما از استانه‌ی دوران مشروطیت، به طور مشخص از زمان اصلاحات میرزا تقی‌خان امیرکبیر و با نگاهی به دوره‌ی پیش‌درآمد آن می‌آغازیم. آیا بایستی تا به امروز پیش آییم؟ ظاهراً چاره‌ای نداریم. ولی این کار به دلیل

بنیادین سیاسی-اجتماعی است. ولی دیدی است که تاریخ مفهوم‌ها را نمی‌توان نوشت، مگر این که به بستر زبانی آنها توجه داشت. با مکتب کمبریج این همنظری وجود دارد که هر متنی را باید در متن زمانه خواند و اینکه زبان و به طور مشخص مفهوم‌های آن امکان آفرین و در عین حال محدودکننده‌اند.

اینکه امکان آفرینی، محدودکنندگی، نحوی قدرت‌گیری، اعمال قدرت و منطق گسترش یک گفتار چیست، یعنی بحث‌هایی از آن دست که بویژه میشل فوکو برانگیخته، برای کسی که به تاریخ مفهوم‌ها به شیوهی کوزلک می‌پردازد، نه به صورتی کلی، بلکه در هنگام بررسی تاریخ مفهوم معینی جذاب هستند. "تاریخ مفهوم‌ها" معطوف به پژوهش‌هایی محدود با نتیجه‌هایی مشخص است. طبیعی است که تاریخ هر مفهومی را می‌توان پیاپی بازنوشت و محتملا هر بار بهتر از پیش.

فکرهای دیرپای مفهوم‌های ایرانی

مفهوم‌های فلسفی و اجتماعی مدرن از راه بحث و دقت نظری ویژه به فارسی مدرن راه نیافته‌اند. معمولا از راه ترجمه، اصطلاحی وضع می‌شود یا واژه‌های کهن تحریک شده و معنای تازه‌ای می‌یابد. این واژه‌های نو یا از نو تحریک یافته، همدیگر را فرامی‌خوانند، در هم بافته می‌شوند و این‌ها به اساس "متن" های گفتاری و نوشتاری امروزی و منطق حرکت آنها را تعیین می‌کنند. واژه‌های کهنه هم در تور یافته از این واژه‌های تازه می‌افتند. نوشته‌هایی که تبلیغ "سنت" را می‌کنند، چه بسا فرومی‌ریزند، اگر واژه‌ها و گزاره‌های "غیرسنتی" را از آنها حذف می‌کنیم. این بدین معناست که در فراموشی تاریخی به سر می‌برند و "سنت" شان سازه‌ای امروزی است که چیزهایی از گذشته آویزان آن‌اند. آنها از قماش "صنایع دستی" گویا سنتی‌های هستند که به تیریس‌ها عرضه می‌شوند: چسب و بیج و پلاستیک را که حذف کنی، صنعت به هم می‌ریزد.

مضمون این سخن، انتقاد از درهم‌آمیزی واژگان کهنه و نو نیست، چیزی که اجتناب‌ناپذیر است و اگر نباشد، تداوم و پویای فرهنگ ناممکن می‌شود. انتقاد رو به سنتی آگاهی تاریخی دارد، انتقاد از بی‌توجهی به این است که زبان تاریخمند است، مفهوم‌های انرژیک‌دار اند، می‌توانند همدیگر را خنثا کنند، می‌توانند ما را به این سو و آن سو پرتاب کنند و آگاهی ما را پارچه‌ها سازند. زبان توسنی نیست که هر کجایی که بخوای راهبرش باشی و او آماده باشد که سواری دهد.

فارسی در عصر جدید داشت. آنچه نگاه مثبت را موجه می‌کند، دیدن این موضوع است که در صد ساله‌ی اخیر بر غنای زبان افزوده شده، مفهوم‌هایی که ظرفیت بیان مسائل اجتماعی را داشته باشند، فزونی گرفته‌اند؛ مفهوم‌ها پر معنا شده‌اند. اگر بحران معناشناختی وجود نداشت، شاید گام‌های کیفی برای حل بحران برداشته شده بود، و شاید هرج و مرج رشد، به جای اینکه به صورتی غیر قابل تشخیص با بحران معناشناختی درآمیزد، می‌توانست نوعی آزادی و سرکشی شورانگیز را در زبان نهاده‌ی کند.

آفرینش‌گری همواره با هرج و مرج همراه است. بحران، آنجایی که به راستی بحران رشد باشد، می‌تواند از بحران معناشناختی برای خودآگاهی بیشتر بهره برد. خودآگاهی از نقد حاصل می‌شود.

"تاریخ مفهوم‌ها" به تقصیرها نمی‌پردازد، اما می‌تواند بخشی از بار نقد را بر دوش گیرد، باری که دوری و پیشاپیش درباری اندازه و ارزشمندی آن بیپوده است، زیرا چند و چون آن پیرو اجزای و در مورد اجرا بایستی پس از پایان کار دوری کرد. دوری پیشاپیش ناظر بر ایده‌ی کار است و اینکه "تاریخ مفهوم‌ها" به عنوان ایده تا چه حد نقد زبان تلقی تواند شد. پیشتر گفته شد که "تاریخ مفهوم‌ها" می‌تواند نوعی نقد زبان باشد، زیرا می‌تواند لایه‌های معنایی مفهوم‌های بنیادین را آشکار سازد و از این راه آنها را بهتر در معرض نقد ایدئولوژیک قرار دهد. آشکار کردن لایه‌های معنایی معمولا آشکار سازی لایه‌های زمانی مفهوم‌هاست و به همین جهت است که "تاریخ مفهوم‌ها" معناشناسی تاریخی دانسته می‌شود. توجه به لایه‌های زمانی، تقویت‌کننده‌ی آگاهی تاریخی است و این آگاهی خود برای نقد زبان، زبانی که اینک مظهر کهنظیر هم‌زمانی نامزمان‌هاست، امری ضروری است.

پیشتر گفتیم چون مفهوم‌های سیاسی-اجتماعی ما همچنان در حال شدن هستند، ناچاریم برای نگارش تاریخ آنها تا زمان حال پیش آیم. نوشتن تاریخ دوره‌ی حاضر مشکل است، چون با آن در تماس بی‌میانجی هستیم. مشکل دیگر، بحران معناشناختی است که هم موضوع را نامشخص می‌کند و هم تشخیص موضوع را مشکل می‌سازد، زیرا خود ما نیز از بحران تأثیر می‌گیریم. پس مشکل، ناتوانی در تشخیص موضوع‌هایی نامشخص است. آگاهی بازتابی انتقادی بر این مشکل دوگانه، آگاهی‌ای که بازتابی است چون آگاهی بر آگاهی است، شاید تا حدی از مشکل بکاهد. حاصل و توصیه‌ی آگاهی بازتابی در عمل، نوشتن و خط زدن و دوباره نوشتن است.

پروژه‌ی کلان نوشتن تاریخ مفهوم‌های بنیادین سیاسی-اجتماعی در ایران را می‌توانیم بر پروژه‌های خرد متکی کنیم. یک پروژه‌ی ضروری خرد، نوشتن تاریخ مفهوم‌های عصر مشروطیت است. مجموعه‌ی پژوهش‌هایی که در این عرصه صورت گرفته، امکان نوشتن مفهوم‌نامه‌ی مشروطیت را فراهم آورده است. بخشی از پژوهش تاریخی-انتقادی انجام شده در تصور می‌رود توافقی عمومی در میان پژوهشگران انتقادی وجود داشته باشد که چه متن‌هایی را بایستی اساس قرار داد. پژوهش‌های تا کنون صورت گرفته را که کنار هم بگذاریم، می‌بینیم که با وجود همه‌ی اختلاف‌ها، میان آنها توافقی عمومی در این مورد برقرار است که مفهوم‌های کلیدی عصر مشروطیت چه هستند. پس می‌توان پروژه‌ی مشروطیت را آغاز کرد و بدون مشکل بزرگی به پایان رساند. مشکل عمده‌ای که در مورد مشروطیت وجود دارد، این است که ما پس از تجربه‌ی انقلاب دوم ایران مسائل و گرایش‌های انقلاب اول را بهتر فهمیدیم. از طرف دیگر توجه ویژه‌ای که در دوره‌ی اخیر به انقلاب اول شده، به خاطر فهم انقلاب دوم بود. بنابر این یک پرتوافکنی هرمنوتیکی میان این دو انقلاب برقرار است. نوعی به اصطلاح گادامر، درهم‌آمیزی افق‌ها صورت گرفته که چنان بارز است که نمی‌توانیم از انقلاب مشروطیت فاصله بگیریم و کتاب تام و تمامی درباری آن بنویسیم. در اینجا نیز توصیه‌ی آنچه بر آن آگاهی بازتابی انتقادی نام نهادیم، سفارش به نوشتن و تصحیح کردن و دوباره نوشتن است.

علاوه بر مفهوم‌نامه‌ی عصر مشروطیت مجموعه‌ی دیگر از واژه‌نامه‌های دوره‌ی، کمک بزرگی به پروژه‌ی کلان تاریخ مفهوم‌ها و طبعاً فهم بحران معناشناختی می‌کند. دوره‌ی جمهوری اسلامی خود به واژه‌نامه‌ی قطور خاصی نیاز دارد. در این دوره مجموعه‌ی عظیمی از مفهوم‌ها، عنوان‌ها و عبارات‌های ثابت رواج یافته‌اند که بایستی ثبت و دسته‌بندی و تحلیل شوند. این دوره برای پژوهشگران زبان و جامعه‌ی حیرت‌انگیز است. وجود واژه‌نامه‌های اختصاصی جریان‌های سیاسی و گروه‌های اجتماعی نیز کار پروژه‌ی کلان را تسهیل می‌کنند. واژه‌نامه‌ی چپ، واژه‌نامه‌ی زنان، واژه‌نامه‌ی متون سیاسی حوزویان، واژه‌نامه‌ی اعلامیه‌های بازاریان و طبعاً واژه‌نامه‌ی جریان‌های ملی از عنوان‌های مهم این دسته از واژه‌نامه‌ها هستند.

به نظر می‌رسد که از دهه‌ی ۱۳۲۰ تا اواخر دهه‌ی ۱۳۵۰ یک جرگه‌ی کمابیش همگن و همبسته‌ی روشنفکری در ایران وجود دارد. به فکر تهیه‌ی واژه‌نامه‌ی این جرگه نیز باید بود، جرگه‌ای که نقش مهمی در مفهوم‌سازی داشته است. مفهوم‌سازی این جریان در آمیخته با اشتغال آن به ترجمه است. کلا نوشتن تاریخ مفهوم‌ها در ایران، پرداختن به تاریخ ترجمه نیز هست. بی‌هیچ غلوی می‌توانیم بگوییم که ما مفهوم‌های اصلی‌مان را مدیون ترجمه هستیم، بخشی در دوره‌ی نهضت اول ترجمه تولید شده‌اند، که در ابتدای این نوشته از آن یاد شد، بخشی در نهضت ترجمه در عصر جدید.

نوشتن تاریخ مفهوم‌ها می‌تواند به ترجمه ادای دین کند، آن هم به این صورت که این آگاهی را رواج دهد که مفهوم‌ها تاریخ دارند و به ترجمه نیز بایستی تاریخ مفهوم‌ها را در نظر گرفت. در ترجمه‌ها تاریخت مت‌های مفهومی از دست می‌رود. به طور کلی نمی‌توان مانع این ضایعه‌ی شد، در مواردی می‌توان تلاش و سلیقه به خرج داد و دست کم می‌توان بر ضایعه آگاهی داشت و بجا به خوانندگان تذکر لازم را داد. مترجم مت‌های مفهومی بایستی با تاریخ متنی که ترجمه می‌کند و مفهوم‌هایی که در آن به کار رفته‌اند، آشنایی داشته باشد.

جایی می‌رسد که دیگر توسن پیش نمی‌رود. گوشمان پر است و گوشمان پر است. پرسیدنی است نخستین کسی که تصویر کلامی "پر بودن گوش" را ساخته، چه درکی از زبان داشته است. آیا حس نکرده زبان دیگر بردی ندارد، و حثا اگر فضا را چنان پر کند که گوش‌ها پر شوند، تأثیری به جا نمی‌گذارد؟ این حالتی است که حس می‌کنیم دیگر گفت و شنید فایده‌ای ندارد. حرف همدیگر را نمی‌فهمیم، یا اینکه می‌فهمیم و جدی نمی‌گیریم؛ می‌فهمیم، ما مدام دچار شکیم که مبدا طرف منظور دیگری در سر داشته باشد، مبدا بخواد سر ما کلاه بگذارد. اگر در جامعه‌ی این وضع قاعده شد و سخن به گفته‌ی فردوسی «به کردار بازی» درآمد، بر آن جامعه بحران معناشناختی حاکم است.

بحران معناشناختی بحران در هم‌سازش است. مفهوم‌ها معنای روشنی ندارند. ظاهر خود گوینده نیز نمی‌داند چه می‌گوید؛ امروز این را می‌گوید و فردا آن را. هر کسی از ظن خود یار دیگری است. در جایی "ب" را نشان می‌دهند و می‌گویند "الف". اگر پاسخ بشنوند: "این که نشد الف"، جای امیدواری است. بحران بزرگ وقتی است که کف زدن و یکی بگوید چه "پی‌ی خوبی، و آن دیگری بگوید چه "بی‌ی فرد اعلایی، یا در مقام طعنه و انتقاد به هم‌پس‌سان پاوه بگوید: "اینکه نشد ث"، "او، چه ج زشتی!" بحران معناشناختی نبود واگشتگاهی است که با واگشت به آن بتوان راست و دروغ را از هم تمیز داد. جهان مشترک از دست می‌رود. ما در کنار همیم، اما به دو جهان مختلف تعلق داریم. با هم حرف می‌زنیم، اما حرف یکدیگر را نمی‌فهمیم. زبان فاسد می‌شود. این امر امکان نامحدودی برای حرف مفت زدن ایجاد می‌کند. هیچ حرفی مالیات ندارد. هر چه دلت می‌خواهد بگو؛ کسی از تو بازخواست نخواهد کرد، اما هم‌هنگام این امکان وجود دارد که صد‌ها مدعی بر سرت بپرند و از تو بازخواست کنند.

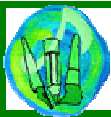
در این میان زبان چه تقصیری دارد؟ چرا زبان را نقد کنیم؟ آیا این کار فایده‌ای دارد؟ زمانی یک زبان‌شناس ساختارگرا کتابی نوشت با عنوان "زبان‌تان را به حل خودش بگذارید!". [31] عنوان فصل آخرش هم چنین بود: "زبان شما مشکلی ندارد". خلاصه‌ی این کتاب پرآوازه همانی است که در این عنوان‌ها آمده است. نویسنده توصیه می‌کند که دست از کار بیپوده‌ی انتقاد از زبان بردارید، چون زبان جریان طبیعی خودش را دارد و اختیارش دست کسی نیست. بنابر این باید رفت و سامان اجتماعی را درست کرد؛ زبان خودش درست می‌شود. آیا چنین است؟ مگر برای درست کردن سامان اجتماعی نباید زبان را به کار برد؟ ولی کدام زبان را؟ زبان بی سر و سامان را؟

در برابر انتقاد از زبان، معمولا گفته می‌شود که واژه‌ها خود بی‌تقصیرند، تقصیری اگر هست به کاربر آنها برمی‌گردد. در این باره در پیشگفتار کتابی پرآوازه در نقد زبان آمده است: «نظر بر این است که نه کلام بد، بلکه متکلم بد وجود دارد و آنچه ما به عنوان "نقد زبان" پیش می‌بریم، در حقیقت انتقاد اجتماعی اخلاقی است. ممکن است این سخن اخیر درست باشد؛ مسئله اما این است که زبان و واژه‌ها را نباید ورای استفاده و نیز سوءاستفاده‌ای که از آنها می‌شود، در نظر گرفت. آنچه با مفهوم ساده و کوتاه‌بین "سوءاستفاده" مشخص می‌شود، واژه‌ها و معنای آنها را برمی‌کند و با خود می‌برد. چند سال بعد، آن معنایی که اینک غلط یا حثا ناشی از سوءاستفاده خوانده می‌شود، به عنوان معنای اصلی به واژه‌نامه‌ها راه می‌یابد... کلمات بی‌تقصیر نیستند، و نمی‌توانند باشند، زیرا تقصیر متکلم به تقصیر کلام تبدیل می‌شود و در سرشت آن می‌نشیند.» [32]

کار "تاریخ مفهوم‌ها" نقد تا حد کشف تقصیر کلام و احیاناً رسیدن از تقصیر کلام به تقصیر متکلم نیست. "تاریخ مفهوم‌ها" بیشتر می‌تواند به بحران رشد نظر داشته باشد تا به بحران معناشناختی. بحران رشد، آن تلقی مثبتی است که می‌توان از بحران زبان

- پرداختن به "تاریخ مفهوم‌ها" می‌تواند جزئی از آن پروژه‌های تلقی شود که داریوش آشوری به آن «زبان باز» نام نهاده [33] و هدفش این است که در جهان باز مدرن، زبان باز شود و چابکی و کارایی پیدا کند و از کمپلکس‌های تاریخی خود - که از جمله آنهاست بایست- نیابست‌های دستوری و ساختاری - رهایی یابد. تاریخ مفهوم‌ها با جلب توجه به پویایی زبان‌های دیگر و زبان خودی، کمک می‌کند که پویایی زبانی را به عنوان واقعیت برشناسیم و برای پشتیبانی از آن چاره‌جویی کنیم.
- "تاریخ مفهوم‌ها" پویایی، شکاف‌های درونی، زوال، تغییر، تولید و تکثیر مفهوم‌ها را باز می‌کند، تلاطم معناها را به نمایش می‌گذارد و به خلاص شدن از دست تاریخ کمک می‌کند. مفهوم‌ها چه بسا مسحور می‌کنند، تاریخشان را که بنویسیم، شاید سحرشان باطل شود. "تاریخ مفهوم‌ها" می‌تواند انسان که نیچه گفته است، برای زندگی مفید باشد، زیرا به ما امکان می‌دهد سبکیار شویم و با سبکیار شدن با آسودگی و شادابی قدم برداریم. "تاریخ مفهوم‌ها" یک "دانش شاد" است.
- ***
- برنامه را چگونه می‌شود پیش برد؟ چه در مورد پروژه‌های خرد، چه در مورد پروژه‌های کلان، کار را می‌توان با نشریه‌های تخصصی آغاز کرد. لازم است جمعی از کاردانان، هنجارها و تکلیف‌ها را تعیین کنند و بر پیشبرد امور نظارت علمی داشته باشند. و طبعاً لازم است ناشر یا ناشرانی صبور، مشکل‌پسند و بلندنظر برنامه را اداره کنند و به مقصود رسانند. مقالات نشریه‌ها بازبینی می‌شوند، با نظم تعیین‌شده مدون می‌شوند و به صورت کتاب در می‌آیند. برای پروژه‌های کلان می‌توان پایانی در نظر نگرفت.
- فروردین ۱۳۸۸
- [1] Alfred North Whitehead
[2] سهیل محسن افغان، *پیدایش اصطلاحات فلسفی در عربی و فارسی*، ترجمه محمد فیروزکوهی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۷، ص. ۷۶.
[3] در این باره، کتاب زیر، بویژه فصل سوم آن بسیار آگاهاننده است:
Bernard Lewis, *The Muslim Discovery of Europe*, New York / London 2001.
[4] به نقل از: دکتر احمد (ایرج) هاشمیان، *تحولات فرهنگی ایران در دوره قاجاریه و مدرسه دارالفنون*، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، ۱۳۷۹، ص ۱۱۰ و بعد.
[5] در این مورد بنگرید به:
"مفهوم" و نیز "معنی" در:
جمیل صلیبا، *المعجم الفلسفی*، بیروت ۱۹۷۳،
در: Begriff
Joachim Ritter, Karlfried Gründer und Gottfried Gabriel (Hrsg.), *Historisches Wörterbuch der Philosophie*, Basel 1971-2007
Concepts در:
Edward Craig (ed.): *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, London/New York 1998.
[6] Reinhart Koselleck, *Zeitschichten. Studien zur Historik*, Frankfurt/M 2003, S. 9.
[7] Erfahrungsstiftend / Erfahrungsstifter. در مورد مفهوم‌های تجربی‌ساز بنگرید به:
Reinhart Koselleck, *Begriffsgeschichten. Studien zur Semantik und Pragmatik der politischen und sozialen Sprache*, Frankfurt/M 2006, S. 338.
[8] فریدریش ویلهلم نیچه، *تبارشناسی اخلاق*، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه، ۱۳۷۷، ص. ۱۰۰.
[9] Werner Conze, Otto Brunner, Reinhart Koselleck (Hrsg.), *Geschichtliche Grundbegriffe - Historisches Lexikon zur politisch-sozialen Sprache*. (Sonderausgabe) 8 Bde. Stuttgart 2004.
[10] R. Reichardt, E. Schmitt (Hrsg.), *Handbuch politisch-sozialer Grundbegriffe in Frankreich 1680-1820*, München 1985ff.
Cf. Jörn Leonhard, "Grundbegriffe und Sattelzeiten", in:
[11] Rebekka Habermas (Hrsg.): *Interkultureller Transfer und nationaler Eigensinn: Europäische und anglo-amerikanische Positionen der Kulturwissenschaften*, Göttingen 2004, S. 84.
[12] به جای "تاریخ مفهوم‌ها"، "تاریخ مفهوم" هم می‌توانیم بگوییم، ولی ممکن است در این ترکیب، "مفهوم" به عنوان صفت درک شود. Begriffsgeschichte را به عربی "تاریخ المفاهیم" و به فرانسه Histoire des concepts گفته‌اند. به انگلیسی آن را به صورت‌های زیر برگردانده‌اند:
History of concept, history of concepts, conceptual history, history of meaning.
[13] Fritz Mauthner, *Wörterbuch der Philosophie*, 3 Bde., 1. A.: 1910-11, 2. A.: 1922-23.
[14] Joachim Ritter, Karlfried Gründer und Gottfried Gabriel (Hrsg.), *Historisches Wörterbuch der Philosophie*, Basel bzw. Darmstadt. 1971-2007.
- [15] Archiv für Begriffsgeschichte.
[16] Erich Rothacker (1888-1965).
[17] هر دو برابرگذاشته‌های داریوش آشوری (در فرهنگ علوم انسانی) برای etymology.
[18] «و ببیاید دانست که قانون صناعی در معالجت امراض آن بود که اول اجناس امراض بدانند، پس اسباب و علامات آن بشناسند، پس به معالجه آن مشغول شوند؛ و امراض انحرافات امزجه باشد از اعتدال، و معالجات آن رد آن با اعتدال به حیلت صناعی.» (خواجه نصیرالدین طوسی، *اخلاق ناصری*، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۶، ص. ۱۶۸)
[19] Reinhart Koselleck, *Zeitschichte, a.a.O.*, S. 14f.
[20] *رساله‌ی منطقی-فلسفی*، گزاره‌ی 5.6، در اینجا به نقل از ترجمه‌ی میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی، تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۱، ص. ۸۹.
[21] درباره‌ی "چرخش زبانی" (linguistic turn) و برداشت ایده‌آلیستی از سخن ویتگنشتاین، بنگرید به:
محمدرضا نیکفر، "وقتی که حرف می‌زنیم"، در فصل‌نامه‌ی مهرآه (اصفهان)، شماره‌ی هشتم و نهم، بهار و تابستان ۱۳۸۷، ص. ۱۱-۳۲.
[22] Reinhart Koselleck, *Begriffsgeschichten. Studien zur Semantik der politischen und sozialen Sprache*, Frankfurt/M 2006, S. 21.
[23] این اثر هری فرانکفورت، فیلسوف معاصر آمریکایی نوشته‌ای خواندنی درباب انباشته بودن فرهنگ از فضولات است:
Harry G. Frankfurt, *On Bullshit*, Princeton UP 2005.
[24] Cf. Kant, Refl. 4466.
[25] در مورد این رساله‌ی مهم در گفتمان "قانون" بنگرید به:
سیدجواد طباطبایی: *نظریه‌ی حکومت قانون در ایران* (تأملی درباره‌ی ایران، ج. ۲، بخش ۲: مبانی نظریه‌ی مشروطه‌خواهی)، تبریز: انتشارات ستوده، ۱۳۸۶، ص. ۱۹۷ به بعد.
[26] هم‌زمانی: synchrony، در-زمانی: diachrony (فرهنگ علوم انسانی داریوش آشوری).
[27] کتاب زیر هم حاوی شرحی از تاریخ "تاریخ مفهوم‌ها" در آلمان است و هم حاوی انتقادهایی به آن.
کتاب به قلم کسی است که خود در متن کار بوده است:
Hans Ulrich Gumbrecht, *Dimensionen und Grenzen der Begriffsgeschichte*, Paderborn 2006.
[28] Cambridge School of Intellectual History
[29] Quentin Skinner. تخصص او تاریخ اندیشه‌های سیاسی در آغاز عصر جدید است. به اندیشه‌های سیاسی معاصر نیز پرداخته است، بویژه به مسائل مربوط به نظریه‌ی دولت. مفهوم آزادی در عصر جدید یکی دیگر از مسائلی است که او در کلاس‌ها و نوشته‌های اخیرش به آن پرداخته است.
[30] John Greville Agard Pocock. او کارهای مؤثری درباره‌ی ایده‌های حقوقی و زبان حقوق در عصر جدید انتشار داده است. کتاب او درباره‌ی اندیشه‌ی سیاسی آغاز عصر جدید (*The Machiavellian Moment*) جایگاهی سرمشق‌وار یافته است. یک حوز‌هی کاری او تاریخ انگلستان است. پوکاک به عنوان استاد خواندن متن در متن تاریخی پیدایش آن شهرت دارد.
[31] Robert A. Hall Jr., *Leave your Language alone!* New York 1950.
[32] Dolf Sternberger, Vorbemerkung zur Ausgabe 1967 von: Dolf Sternberger, Gerhard Storz, Wilhelm E. Süskind, *Aus dem Wörterbuch des Unmenschen*, München 1970, S. 9f.
[33] بنگرید به: داریوش آشوری، *زبان باز. پژوهشی*





رویا ابراهیمی

بیست و نه شمع رو به خاموشی

روی کیکی که می‌رود از یاد
صندلیهای پر، پر از خالی
عکسهای تکی، ده خرداد
برگ میزد تمام عمرش را
دستهای زمخت یک حسرت
سرنوشتی سیاه و خط خورده
زیر دست خدای بی دقت
بیست و نه سال کفشهایش را
با جهان می‌دواند اما باز
مثل یک بومرنگ می‌افتاد
باز هم روی نقطه آغاز
سالها مثل عابدی غمگین
سجده میکرد های هایش را
پیش چشم همان خدایی که
بسته از عمد چشمهایش را
حرف میزد شبانه روز اما
روبه روی سکوت یک دیوار
بسته بودند گوشها انگار
مرده بودند موشها حتی

میدود پابرهنه با وحشت
پشت کابوسهای تو در تو
بچه ای که دوباره کز کرده
کنج صندوق های یک پستو
بی صدا گریه میکند اما
پشت گل خنده های سرخابیش
ترس را سوت میزند هر شب
با تفنگ قشنگ قلابی ش
فکر میکرد با خودش برود
پشت یک آسمان بی نرده
بیست و یک سال بعد او بود و
عشق بازی شعله با پرده

زینب امیرخانی

دلگرفته و آینه ها نمی فهمند ...

ببند پنجره ها را / تمام درها را
ببند راه خبرچینی خیرها را

ببند پلک و بگو چای تازه دم بکنم
کنار هم بنشینیم و درسرها را ...

نه روزنامه چرا؟ من برات خواهم گفت
نخوانده تیترا تمام خبر میرها را!

نگاه کن به من و سعی کن به خاطر من
شبانه جای خطرها و بی خطرها را ...

به جای تخت به آغوش من پناه آور
مکش به شعله دل چوبی شجرها را!

پگاه احمدی

جز شال سبزم ، دور گردنم چه بنویسم ؟
جز خون ، با کدام خط بروم ؟
شعری که دسته دسته ما را در بهشت زهرا سرود ،
ردیف کدام قافیه بود ؟
چند رنگ ، خوابیده پشت سرم ، در دفترم ؟
که سیم های شهر خونی ام از پشت خط ، گروگان است
چیزی نگو ! که پشت راه راه کتف چپ ات ،
ما هنوز در راهیم
تا با باتوم چراغ دار چهار راه " پامنار "
" ایمان بیاوریم به آغاز فصل [زار] ... "
ز این خواب های " اشک آور "
اینجا هنوز می ترسم پدر !
و قبرهای بی پلاک و بی تاریخ ،
هر شب ،
با " سهراب " های جوان شاهنامه ،
برقه ام می کنند .

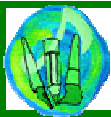
محمد علی بهمنی

از خانه بیرون می زرم اما کجا امشب
شاید تو می خواهی مرا در کوچه ها امشب
پشت ستون سایه ها روی درخت شب
می جویم اما نیستی در هیچ جا امشب
می دانم آری نیستی.. اما نمی دانم
بیهوده می گردم به دنبال چرا امشب؟
هر شب تو را بی جستجو می یافتم اما
نگذاشت بی خوابی بدست آرم تو را امشب..
ها... سایه ای دیدم شبیهت نیست اما حیف
ای کاش می دیدم به چشمانم خطا امشب
هر شب صدای پای تو می آید از هر چیز
حتی ز برگی هم نمی آید صدا امشب
امشب ز پشت ابرها بیرون نیامد ماه
بشکن قرق را ماه من بیرون بیا امشب..
گشتم تمام کوچه ها را یک نفس هم نیست
شاید که بخشیدند دنیا را به ما امشب
طاقت نمی آرم تو که می دانی از دیشب
باید چه رنجی برده باشم بی تو تا امشب
ای ماجرای شعر و شب های جنون من
آخر چگونه سر کنم بی ماجرا امشب.

بهرام پرتوی

روزی عکس رخ یار در آب دیدم
گفتم این اوست، ندانستم سراب دیدم
به کنارش بنشستم و دیده دوختم بر او
چشمان خویش سودم، نکند خواب دیدم
با او سخن ها گفتم از دل و دلباختگی
اشکم ز دیده فرو ریخت، چهره اش پر آب دیدم
گفتم اینک زمان وصل ز راه رسید
شادم از اینکه، ترا در عهد شب سبب دیدم
ماهی سرخی همان دم به غفلت در غلطید
رخ یار محو و دانستم، آنچه بگذشت سراب دیدم





علی میرکازمی

در رده های اول دار
کج کن خطوط مرثیه را یعقوب!
که اقامت در این قد کافیهست
در این شبانه ی مشکوک.

در رده های اول دار
چهار مرغ سلیمان پرکشیدند
به چهار ضلع دنیا
که نقوش گریه
بر بالهانشان پنهان بود.
و دختران نخل
بازیگوش تر از همیشه می خواندند
اگر
این تکه از روزنامه را باد نمی آورد.
ببین و قهقهه بگو!
پرنده وار فندکش را می چکاند
زندانبانی که گیاه خوار است
و سبّابه ی حیرانی دارد؟!
پس دزداب نفهمید
که بیگانه در کار بود
که خون خسته نیامد و گلرو نشد
چهره ی عاصی ات برماه
دیوار عزیزت داشت
دیواری که جلوتر خزید.

حسین منزوی

در خود خروشها دارم، چون چاه، اگر چه خاموشم
می جوشم از درون هر چند با هیچکس نمی جوشم
گیرم به طعنه ام خوانند: "ساز شکسته!" می دانند،
هر چند خامشم اما، آتشفشان خامشم
فردا به خون خورشیدم، عشق از غبار خواهم شست
امروز اگر چه زخمش را، هم با غبار می پوشم
در پیشگاه فرمانش، دستی نهاده ام بر چشم
تا عشق حلقه ای کرده است، با شکل رنج در گوشت
این داستان که از خون گل بیرون دمد، خوش است، اما
خوشتر که سر برون آرد، گل از خون سیاوشم
من با طنین خود بخشی از خاطرات تاریخم
بگذار تا کند تقویم از یاد خود فراموشم
مرگ از شکوه استغنا با من چگونه بر تابد؟
با من که شوکرانم را با دست خویش می نوشم

رسول یونان

سرانجام...

خواب، طعم عسل داشت
در بعد از ظهرهایی که
آسمان کمی بالاتر از درخت کاج بود.
با این همه
ما به ایستگاه ها رفتیم
تا دور شدن را
از قطار ها یاد بگیریم...
سرانجام از من و تو
تنها خرگوشی سفید
میان کومه های یونجه به خواب رفت.



آزاده طاهایی

فردا

شنیده اید که رفتنی ست
برای همین
فردا می آید
فردا با اولین پرواز
بر زمین خواهید نشست
و به بالینش خواهید آمد
فردا برای کسی که امروز می میرد
یعنی دیروز
یعنی سال هایی که گذشت
و چهره ها و مکان ها و صداها
و حرف ها و حسرت ها و پشیمانی ها
فردا برای کسی که امروز می میرد
از همین لحظه تمام شده است
از همین لحظه که شما شتابان
چمدان هایتان را بسته اید
تا در فردایی که او در آن نیست
به او ببینید

فرشته پناهی

کهریزک

یادم باشد
از این در که رقتم بیرون
بسپارم
لولاهایش را روغن بزندند
زیاد صدا می کنند
وقت خواب
صبح ها
ساعت ۵

*

اینجا با کسی کاری ندارند
با من که نداشتند
پرسیدند: از کدام حزبی؟
گفتم: باد
خندیدند
خندیدم

*

بیرون که می آمدم
موهایم را دم اسبی بسته بودم

*

وسط پنت هاوس
روی کاناپه ی مخمل نخنما
لمبدهام
چای سبز
می نوشم

